

## فهرست نقشه‌ها

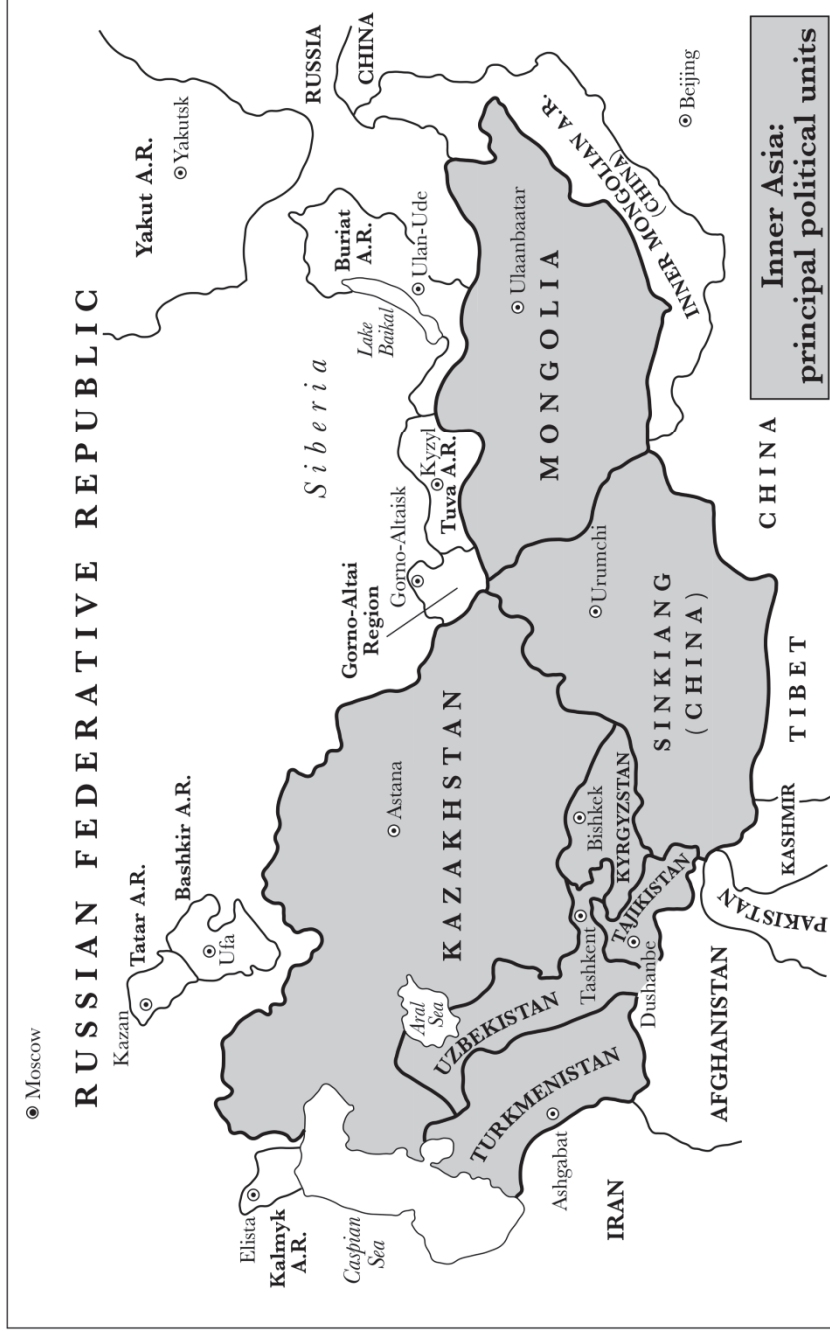
صفحه	عنوان
۲	نقشه ۱ آسیای میانه: واحدهای مهم سیاسی
۷۹	نقشه ۲ امپراتوری گوک ترکان، حدود سال ۶۲۲ م
۱۳۳	نقشه ۳ امپراتوری مغول، حدود سال ۱۲۹۴ م / ۶۹۳ ق
۱۵۷	نقشه ۴ امپراتوری تیموری
۲۱۴	نقشه ۵ آسیای میانه، حدود سال ۱۸۲۵ م / ۱۲۴۰ ق
۲۳۳	نقشه ۶ آسیای میانه تحت حکومت روسیه تزاری
۳۰۹	نقشه ۷ سین کیانگ (ترکستان چین)
۳۲۳	نقشه ۸ قزاقستان
۳۲۴	نقشه ۹ قرقیزستان
۳۲۵	نقشه ۱۰ تاجیکستان
۳۲۶	نقشه ۱۱ ترکمنستان
۳۲۷	نقشه ۱۲ ازبکستان
۳۴۵	نقشه ۱۳ مغولستان

## تاریخ آسیای میانه

آسیای میانه به لحاظ جغرافیایی و تاریخی منطقه‌ی مهمی است که به تفسیر مفصلی نیاز دارد. کتاب اسوت سوچک<sup>۱</sup> در آمد کوتاه و قابل فهمی از تاریخ این منطقه ارائه می‌دهد. روایت این کتاب، که با ورود اسلام به این سرزمین آغاز می‌شود، زمانمند پیش می‌رود و ظهور و سقوط سلسله‌های مختلف، تصرف آسیای مرکزی به دست روس‌ها و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی را به تصویر می‌کشد. نقشه‌ها و نمودارها نیز گواه این مطلب‌اند و بر غنای کتاب و وضوح آن می‌افزایند. تمرکز بحث بر ازبکستان، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان، سین کیانگ و مغولستان است که هسته‌ی اوراسیای امروز را می‌سازند. از سال ۱۹۹۱م/ ۱۴۱۱ق علاقه به این کشورها تجدید گشته و همین امر بحث‌های قابل توجه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، مذهبی را برانگیخته است. گرچه این توجه به تولید ادبیات وسیع و متنوعی منجر گشته، اما هیچ تلاشی برای مطالعه‌ی مختصر این سرزمین صورت نگرفته است. کتاب تاریخ آسیای میانه، اثر سوچک، متعهد می‌شود که این خلأ را پر کند و منبعی ضروری از اطلاعات برای کسانی باشد که از این سرزمین دیدن می‌کنند و یا به مطالعه‌ی تاریخ آن می‌پردازند.

اسوت سوچک کتاب‌شناس کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون است. او در سمت کتاب‌شناس مطالعات منطقه‌ی آسیای مرکزی در دانشگاه کلمبیا، کتابخانه‌ی عمومی نیویورک و دانشگاه میشیگان خدمت کرده و مقاله‌های بی‌شماری در این حوزه در مجله‌ی مطالعات ترکی<sup>۲</sup>، دایرة‌المعارف اسلام<sup>۳</sup> و فرهنگنامه‌ی قرون میانه<sup>۴</sup> منتشر نموده است.

- 
1. Svat Soucek
  2. *Journal of Turkish Studies*
  3. *Encyclopedia of Islam*
  4. *The Dictionary of Middle Ages*



نقشه ۱ آسیای میانه: واحدهای مهم سیاسی

## دیباچه مترجم

سرزمین‌های پهناور آن‌سوی جیحون گرچه پیوند ناگسستنی با ایران داشتند و همواره بخشی از این سرزمین محسوب می‌شدند، از زمانی که حکومت شوروی دیوار آهنینی به دور مرزهای آن کشید، در ادبیات پژوهشی کشورمان بسیار کم‌رنگ شده‌اند. پس از استقلال کشورهای این منطقه از حکومت شوروی (۱۹۹۱م)، عزم دوباره‌ای برای توجه مجدد به این سرزمین ایجاد شده، اما اقبال کشورهای غربی به این حوزه به مراتب بیشتر بوده است. به همین دلیل، اکنون داشته‌های پژوهشی ما از این پهنه یکپارچه، به‌ویژه تا دوران معاصر، آن‌قدر نیست که علاقه‌مندان بتوانند آشنایی نسبتاً جامعی در این حوزه مطالعاتی کسب کنند. خلأ فعلی ما را بر آن داشته است تا با ترجمه یکی از جامع‌ترین پژوهش‌ها در باب تاریخ این سرزمین (که از ورود اسلام آغاز شده است و تا زمان معاصر را دربر می‌گیرد)، امکان مطالعه گسترده آن را، به‌ویژه برای دوستان علاقه‌مند به پژوهش در این حوزه، ایجاد کنیم و امید داریم که این‌گونه آثار بایی باشند برای ورود محققان به عرصه‌های مختلف حیات تاریخی این سرزمین.

شاید چالش آغازین و منحصر به فرد پژوهش در این قلمرو جغرافیایی، انتخاب نامی جامع برای این صفحات باشد؛ زیرا سرزمین‌های آن‌سوی آمو که میراث و تراث مشترکی داشته و در حافظه تاریخی‌شان به‌سان یک موجود، تجربه‌های به هم تنیده‌ای را از سر گذرانده‌اند، به هر نامی که اکنون خوانده شوند، مخالفانی دارند که شرحی بر آن نام خواهند نهاد و از ظن عالمانه خود یار آن می‌شوند. توران، فرارود، ترکستان، ماوراءالنهر، آسیای مرکزی و آسیای میانه نام‌هایی هستند که هر کدام تاریخی در دل خود دارند و در بسیاری از موارد به جای یکدیگر استفاده می‌شوند، اما به تعریف که می‌رسند هیچ کدام این شایستگی را نمی‌یابند که بر این پهنه به صورت یکپارچه اطلاق گردند؛ چه این نام‌ها یا ناقص‌اند یا با نیت خیرخواهانه شکل نگرفته‌اند. البته تاریخ تا قرن‌های اخیر چنین چالشی را در نام‌گذاری این منطقه نداشته است؛ زیرا نام‌هایی که برای بخش‌های مختلف جغرافیایی به کار می‌گرفته خود

به حد کافی گویا بوده است. برای مثال، قلمرو خراسان بزرگ، تخارستان، خوارزم، کاشغرستان و غیره، هر کدام دلالت تاریخی بر منطقه‌ای مشخص داشت. مسئله از زمانی رخ نمود که تمام این سرزمین به صورت یکپارچه از شرق دریای مازندران (کاسپی) تا چین مورد طمع قدرت‌های بزرگ همسایه قرار گرفت، آنجا بود که ماوراءالنهر، توران و همه نام‌های سنتی، کوچک‌تر از این پهنه جدید شدند. نامی که روس‌ها و اندیشمندان غربی عموماً با نیت خاص استعماری برگزیده‌اند آسیای «میانه» و «مرکزی» بود؛ لذا ایرانیان، به‌ویژه محققان تاریخ، بدان واکنش نشان داده‌اند. گذشته از آنکه بر نام دیگری اجماع نشد و پژوهشگران همچنان در جست‌وجوی نامی جدید و جامع‌اند، مورخان و اندیشمندان جدید غربی با بهره‌گیری از همان دو نام، تعریفی ارائه می‌دهند که کاری به توسعه‌طلبی روس‌ها و غیر آن‌ها ندارد و می‌کوشد با پذیرش سرنوشت تاریخی آن و با ارائه آن در پوششی علمی، تکلیف نام کلیت این پهنه را مشخص کند.

کلیتی که مؤلف کتاب بر آن نظر دارد مشتمل است بر هفت کشور: ازبکستان، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان، سین کیانگ<sup>۱</sup> و مغولستان. علت این انتخاب این است که به اعتقاد او زنجیره‌هایی که تاریخ این سرزمین را با مرکزیت این نام‌های جدید می‌سازد قوی‌تر از تفاوت‌هایشان است، و بدون مغولستان هم تصویر تاریخی این سرزمین ناقص خواهد بود. او هفت کشور یادشده را با ترجمه مصطلحی که از Inner Asia داریم، آسیای میانه می‌داند که از نظر او هسته محصور در خشکی قاره اوراسیاست و حوادث تاریخی چنان مرزهای آن را منعطف ساخته است که نمی‌توان هر یک از آن‌ها را به طور مستقل مطالعه کرد. برای رهایی از چالش‌هایی که نام این سرزمین برای محققان ایرانی ایجاد کرده است ظاهراً باید سیری تاریخی در این اصطلاحات و عناوین داشته باشیم، و درنهایت، جمع‌بندی را به خوانندگان واگذار کنیم.

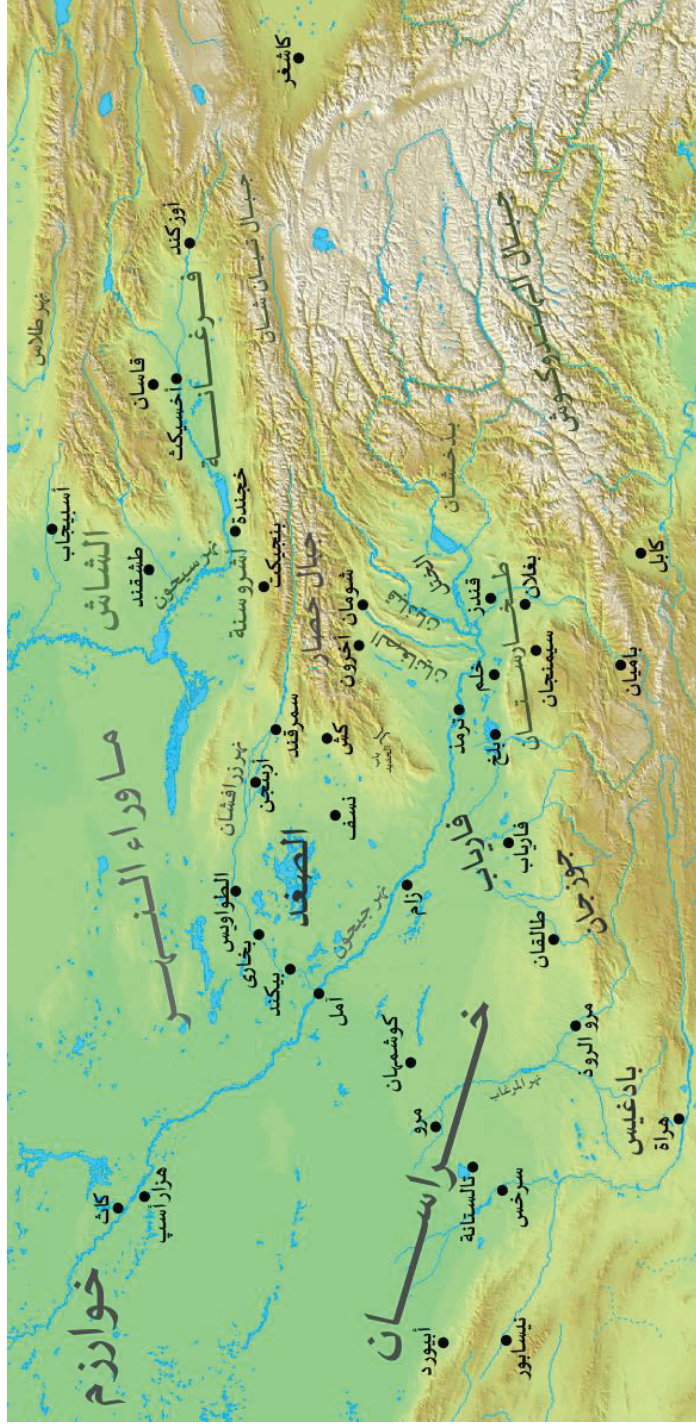
ابتدا با توران آغاز می‌کنیم که کاربرد آن مربوط به زمانی است که میان ساکنان پارسی قبل از اسلام و چادرنشینان آسیای میانه رقابت وجود داشت. در شمال رودخانه جیحون، برتری غالباً از آن ترک‌های چادرنشین دشت بود، لذا پارسیان دوره پیش از اسلام آنجا را، در مقابل ایران، توران نامیدند. سرزمین توران به ایران ویج یا مملکت خوارزم متصل بود؛ از طرف مشرق تا دریاچه آرال - که جغرافی‌نویسان قرون وسطا آن را

---

1. Sinkiang

دربیاچه خوارزم نیز نامیده‌اند - امتداد داشته است. جنگ‌های ایرانیان و تورانیان بخش مهمی از داستان‌های ملی ما را تشکیل می‌دهد. پادشاه توران، افراسیاب (در *اوستا*)، فریره سینه، با پادشاهان پیشدادی، و پس از آن با پادشاهان کیانی، در زدو خورد بوده است. در *اوستا*، از این جنگ یاد شده و غیر مستقیم حدود خاک توران تعیین گردیده است. بطلمیوس، جغرافی‌دان یونانی قرن دوم میلادی، تور را ناحیه خوارزم دانسته و خوارزمی (نیمه دوم قرن چهارم هجری) در *مفاتیح العلوم* می‌گوید: مرز توران معمولاً نزد ایرانیان ممالک مجاور جیحون است. در *شاهنامه*، توران مملکت ترکان و چینیان است که به واسطه جیحون از ایران جدا می‌شود. در کتاب‌های ایرانی و عرب قرون میانه، تمایل مخصوص به اطلاق توران به سرزمین ماوراءالنهر مشاهده می‌شود. نزد خاورشناسان، تورانیان طوایفی بودند در دشت‌های روسیه و مستملکات کنونی آسیای روس، یا طوایف چادرنشینی که از دریای قفقاز تا رود سیحون (سیردریا) پراکنده بودند. از *اوستا* و کتاب‌های دینی پهلوی و داستان‌های ملی و اقوال مورخان قدیم برمی‌آید که ایرانیان و تورانیان از یک نژاد بودند، اما ایرانیان زودتر شهرنشین و متمدن شدند و تورانیان به همان وضع بیابان‌نوردی و چادرنشینی باقی ماندند. در کتاب‌های متأخر، نواحی ترک و خزر و چین و ماچین و تبت و شرق را به تفاوت خاک تور (پسر فریدون) دانسته‌اند، و ممالک روم و روس و آلان و مغرب را خاک سرم (سلم). بر خلاف این پندار، توران و سرمان و دو مملکت دیگر سائینی و داهی (که در فروردین یشت آمده است) هر چهار، مانند خود ایران مرز و بوم قوم آریایی است (ر.ک.: *لغت‌نامه دهخدا*، مدخل توران).

در سیر نام‌های تاریخی، دومین نام فرارود یا ورارود (ماوراءالنهر) است. سرزمین‌های واقع در حوضه آبریز دو رود آمودریا و سیردریا، دربرگیرنده ایالات چغانیان، ختلان، کش، نخشب، بخارا، سمرقند، اسروشنه، فرغانه، چاچ و اسپجیاب، که در زبان پهلوی فرارود نامیده می‌شد، پس از فتوحات اعراب به ماوراءالنهر معروف شدند. این سرزمین از دیرباز شرقی‌ترین ایالت ایران و از دوره هخامنشی تابع امپراتوری ایران بود و سکنه آن آریایی بودند. ماوراءالنهر در دوران هخامنشیان جزو ساتراپ سغد بوده است. اگرچه در دوره‌های بعد، با هجوم ایلات بیابانگرد به آنجا، وحدت سیاسی آن ناحیه با ایران از میان رفت، اما پس از چند قرن، در اواخر قرن اول هجری، همان بافت سیاسی و جمعیتی منطقه همچنان حفظ شده و اساساً ایرانی باقی مانده بود.



قلمرو فرارود، خراسان و خوارزم

همان طور که اشاره شد، در سده اول هجری، فاتحان عرب این منطقه را ماوراءالنهر نامیدند. فردوسی در مورد این تغییر نام می‌سراید:

فرارود را ماورالنهر خوان  
اگر پهلوانی نمدانی زبان

حدود جغرافیایی ماوراءالنهر در منابع به صورت کلی مشخص شده است و البته در کلیات اختلافات اندکی هم به چشم می‌خورد. ابن رسته، از جغرافی‌دانان قرن سوم، ماوراءالنهر را بلاد خراسان ذکر کرده است. وی حد جنوبی و غربی ماوراءالنهر را جیحون و شرق آن را فرغانه می‌نامد. در *حدودالعالم* آمده است که شرق ماوراءالنهر حدود تبت و هندوستان، جنوب آن حدود خراسان، مغرب آن حدود چغانیان و شمال آن اسروشنه بوده است. از مجموع منابع چنین برمی‌آید که سرزمین‌های بین رود جیحون و سیحون، که همان سغدیاست، ماوراءالنهر نامیده می‌شد. این منطقه ایالات بالایی چغانیان، ختل، وخن، اسروشنه، چاچ، فرغانه و دشت بالای سیردریا را دربر می‌گیرد. قابل توجه اینکه تا قرن بیستم م/ چهاردهم ق، همچنان نام اسلامی آن رایج بود.

در پی تحولات تاریخی، به تدریج نام دیگری هم پس از ماوراءالنهر متولد شد: ترکستان. این نام پس از ورود ترکان به این سرزمین پدید آمد (پس از سقوط دولت سامانی، مهاجرت ترکان به ماوراءالنهر شدت گرفت و این نام به تدریج به ترکستان بدل شد) و بعدها با آشفتگی‌هایی همراه شد. برخی محققان پنداشته‌اند که نام ترکستان را روس‌ها به اراضی ماوراءالنهر داده‌اند. در *دائرةالمعارف بزرگ شوروی*<sup>۱</sup> نیز آمده است که در سده نوزدهم م/ سیزدهم ق و اوایل سده بیستم م/ چهاردهم ق نام ترکستان به بخش‌هایی از اراضی آسیای مرکزی و قزاقستان، و آن بخش از سرزمین‌های آسیای میانه که تابع دولت روسیه بوده‌اند، اطلاق می‌شده است. حال آنکه قرن‌ها پیش از آن تاریخ، نام ترکستان در نوشته‌های فارسی و عربی وجود داشت و بخش گسترده‌ای از اراضی آسیای مرکزی بدین نام خوانده می‌شد. حقیقت ماجرا این است که پس از تضعیف ایران در پی شکست‌های پیاپی از امپراتوری روسیه در ۱۸۶۰م/ ۱۳۷۸ق، روسیه برای تحت تسلط درآوردن کل منطقه از نفوذ ایران و پیشروی به سمت جنوب، شهر ترکستان (واقع در قزاقستان امروزی) را تصرف کرد و بعدها، به گونه‌ای دور از دقت لازم، سراسر ماوراءالنهر را به نام شهر جدیدی نامید که به تصرف درآورده بود. در ۱۸۶۷م/ ۱۲۸۴ق، دولت روسیه در ماوراءالنهر فرمانداری کل ترکستان را تأسیس کرد که مرکز آن شهر تاشکند بود. در ۱۸۸۶م/ ۱۳۰۳ق، اراضی تابع فرمانداری کل روسیه به صورت رسمی «استان ترکستان» نامیده شد. تا پیش از انقلاب شوروی، ترکستان کلیه

1. *Bolshaya Sovetskaya Entsiklopediya*



مستعمرات آسیایی روسیه را در مشرق دریای مازندران (کاسپی) دربر می‌گرفت. در نوشته‌های دیگر، غالباً عنوان روس یا غربی نیز در دنبال آن قرار می‌گیرد تا با ترکستان اصلی یا ترکستان چین، که ترکستان شرقی نیز گفته می‌شود، اشتباه نشود.

به هر حال، ترکستان غربی (که در متون روسی و غربی به جای ماوراءالنهر به کار می‌رود) مشتمل بود بر اراضی ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان، قرقیزستان و بخش جنوبی قزاقستان که بیشترین بخش آن را صحراهای قره‌قوم و قزل‌قوم فرا گرفته است. بخش شرقی این منطقه به ارتفاعات پامیر و تیان‌شان می‌پیوندد. گاه مرز ترکستان از شمال فرغانه در شمال سیردریا آغاز می‌شد و شهر کاسان در فرغانه را اول بلاد ترکستان می‌دانستند.

ترکستان شرقی یا ترکستان چین (یا اویغورستان) نیز اصطلاحی است سیاسی با معانی متعدد. این سرزمین وسیع در غرب چین قرار دارد و سلسله جبال تیان‌شان آن را دو قسمت کرده است. رود تاریم از آن می‌گذرد و وارد دریاچه «آلب‌نور» می‌شود. بسیاری از شهرهای مهم و تاریخی جهان ترک در ترکستان شرقی واقع شده‌اند؛ از جمله می‌توان کاشغر، یارکند، آقسو، تورفان، کوچا و ارومچی را نام برد. این ناحیه که اکنون ایالت سین کیانگ چین را تشکیل می‌دهد، در گذشته گاهی به تنهایی کاشغرستان نامیده می‌شد.

به لحاظ تاریخی، ترک‌شناسان روس این صفت «شرقی» را جایگزین اصطلاح ترکستان چین کرده‌اند که به لحاظ جغرافیایی اشاره به حوضه تاریم در بخش جنوب غربی ایالت سین کیانگ داشت و در معنا تداومی را با ترکستان غربی نشان می‌داد. نام اویغوری تاریخی برای حوضه تاریم آلتی‌شهر است که در زبان اویغوری هفت‌شهر ترجمه شده است. از قرن بیستم م/ چهاردهم ق، جدایی طلبان اویغور و حامیانشان نیز از اصطلاح ترکستان شرقی (یا اویغورستان) برای سین کیانگ استفاده کردند. آن‌ها بر این باور بودند که سین کیانگ منظرگاه ادعایی چینی‌ها را نشان می‌دهد، لذا آن‌ها ترجیح می‌دهند از ترکستان شرقی استفاده کنند؛ زیرا این نام بر پیوند با دیگر گروه‌های ترک که در غرب این قلمرو قرار دارند، تأکید دارد. اما از نظر چینیان، اصطلاح ترکستان شرقی بار معنایی منفی دارد، زیرا خاستگاه و ریشه آن به استعمار اروپا برمی‌گردد.

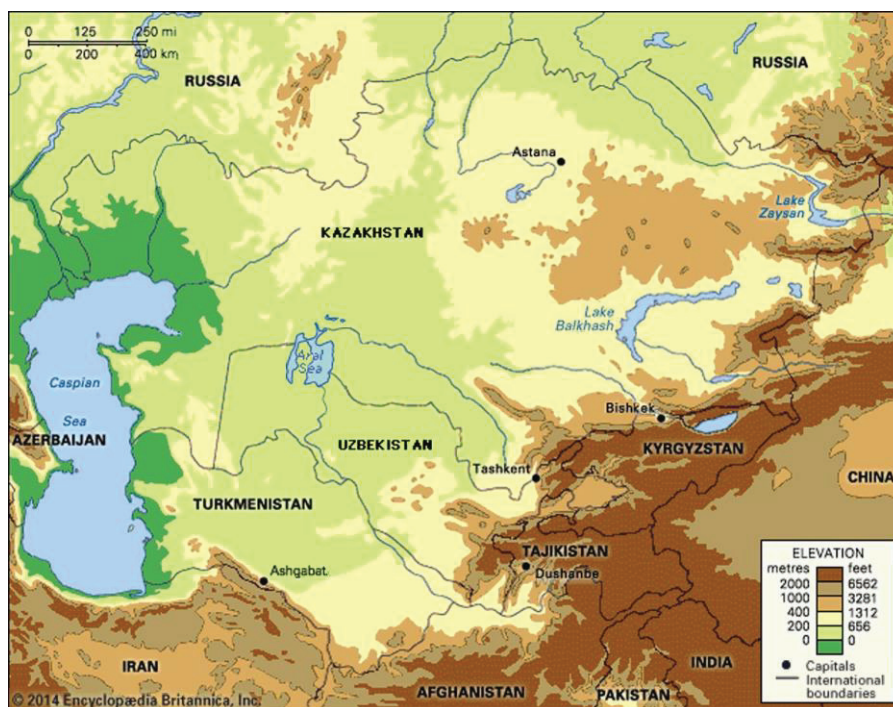
دو نام بسیار رایج که در متن حاضر استفاده می‌شود و تقریباً جای همه نام‌های پیشین را گرفته آسیای مرکزی و آسیای میانه است. حتی در مجامع علمی ایرانی هم این دو نام غالباً به جای یکدیگر استفاده می‌شوند، اما از حیث مساحت قلمرو و شمول سرزمینی با هم تفاوت دارند. برای فهم چندی چون این اصطلاحات سیری در ابعاد مختلف آن‌ها مفید خواهد بود.

آسیای مرکزی: پیشنهاد تغییر نام این منطقه به آسیای مرکزی را الکساندر فون هومبولت<sup>۱</sup>، جغرافی‌دان پروسی، در ۱۸۴۳م/۱۲۵۸ق مطرح کرد. به لحاظ جغرافیایی، این واژه غیر بومی و جدید مشتمل است بر قلمروی از دریای مازندران (کاسپی) و حوضه رود آرال در غرب تا کوه‌های آلتای و واحه تورفان در شرق، و از مرزهای کمربند دشت (که در مجاورت جنگل سیبری غربی، تایگا، قرار دارد) در شمال تا هندوکش و رشته کوه کپه‌داغ در جنوب. مورخان غربی عموماً بر این اعتقادند که به دلیل هویت فرهنگی و تاریخی خاص این منطقه، جغرافیای طبیعی نمی‌تواند به تنهایی تعریفی از آن ارائه دهد؛ لذا سرزمینی را که آسیای مرکزی می‌خوانند به عنوان بخش غربی، ترکی-ایرانی آسیای میانه تعریف می‌کنند. با این تعریف، آسیای مرکزی شامل دو منطقه جغرافیایی اصلی است:

۱. بخش غربی که دربرگیرنده دشت تورفان در شرق دریای مازندران (کاسپی) است و شمال آن هم سرزمین‌های مرتفع قزاق قرار دارد، در جهت شرق به دامنه‌های تیان‌شان و کوه‌های پامیر و در جهت جنوب به کوه‌های کپه‌داغ کشیده می‌شود.
۲. بخش شرقی که شامل فلات مرتفع حوضه تاریم و حوضه جونگاریه است (که با کوه‌های تیان‌شان از هم مجزا شدند، و حوضه تاریم نیز از فلات مرتفع تر تبت با رشته کوه کان‌لان جدا می‌شود).

این دو بخش اصلی در قرن‌های متأخر غالباً ترکستان غربی و شرقی نامیده می‌شدند. این جغرافیا در فرهنگ اصطلاحات روسی با واژه Центральная Азия یا Central Asia آمده که دربرگیرنده سرزمین‌های آسیای مرکزی است که هرگز بخشی از روسیه تاریخی نبوده‌اند. آسیای میانه: در ۱۹۲۴م/۱۳۴۲ق، پس از برپایی حکومت بلشویک‌ها، آسیا از نظر سیاسی در ارتباط با مسکو به سه بخش تقسیم شد: (۱) آسیای نزدیک (منطقه قفقاز)؛ (۲) آسیای دور (متصرفات سیبری و سرزمین‌های خاور)؛ (۳) آسیای میانه (حد فاصل آسیای دور و آسیای نزدیک). در فرهنگ روسی، اصطلاح Srednyaya Asia یا Middle Asia دربرگیرنده مناطق غیراسلاوی آسیایی است که در مرزهای روسیه تاریخی ادغام شده‌اند. در دومین دایرةالمعارف بزرگ شوروی که در ۱۹۵۷م/۱۳۹۶ق به چاپ رسیده، واژه روسی «سردنیا آزيا» (Средняя Азия) عنوان شده است. ذیل این واژه می‌خوانیم: «بخشی از سرزمین آسیایی اتحاد شوروی است که از دریای خزر در غرب تا مرز چین و شوروی در شرق، در مرزهای دولت شوروی در جنوب تا منطقه آرال و ایرتیش و حوضه دریاچه بالخاش در شمال

1. A. von Humboldt



آسیای مرکزی (دایرةالمعارف بریتانیکا)

که تا حدودی به جمهوری‌های میانه شوروی محدود می‌شود. تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان و قرقیزستان و بخشی از جنوب قزاقستان نیز جزء آسیای میانه‌اند. در این دایرةالمعارف، با صراحت آمده است که واژه آسیای میانه واژه‌ای است ساخته روس‌ها که هیچ گونه پیشینه تاریخی ندارد. این اصطلاح به این دلیل ساخته شده است تا با آسیای مرکزی اشتباه نشود، و البته ماهیتی کاملاً سیاسی دارد.

دنيس سينور<sup>۱</sup> در تاریخ آسیای میانه کمبریج<sup>۲</sup> اظهار می‌دارد:

آسیای میانه بیش از آنکه مفهومی جغرافیایی باشد، مفهومی است فرهنگی و به‌سختی می‌توان مرزهای یک منطقه فرهنگی را به صورت مشخص و دقیق نشان داد. او این منطقه را تاحدودی هم‌مرز با منطقه‌ای می‌داند که «محور جغرافیایی تاریخ» نامیده می‌شود. مرز این سرزمین ثابت نداشت و از دورانی تا دوران دیگر متغیر بوده است و براساس و مطابق توازن قدرت بین مردم خودش و

1. D. Sinor  
2. Cambridge History of Inner Asia

مردم مناطق اطراف آن، یعنی تمدن‌های یکجانشین، تغییر می‌کرد. یکی از دلایل متغیر بودن مرزهای این سرزمین تبادلات با مناطق اطرافش بود. از نظر او در بخش مرکزی قاره اوراسیا<sup>۱</sup> و متمایز از دیگر بخش‌های آن، منطقه فرهنگی‌ای قرار دارد که همان اوراسیای مرکزی است؛ و اگر بخواهیم واژه راحت‌تر، و البته کم‌دقت‌تری، را به کار ببریم، آسیای میانه است.

اوراسیا کجاست؟ دانشمند روسی قرن نوزدهم م / سیزدهم ق، نیکولای دانیلوسکی<sup>۲</sup>، اوراسیا را چنین تعریف می‌کند: «اوراسیا ماهیت مستقلی از اروپا و آسیا دارد که مرزهایش به هیمالیا، قفقاز، آلپ، قطب، اقیانوس آرام و اطلس، مدیترانه، دریای سیاه و مازندران (کاسپی) محدود می‌شود». این تعریف در روسیه و دیگر بخش‌های شوروی سابق نفوذ و تأثیر بسیاری داشت. امروزه، تا حدودی با الهام از این رویکرد و تعریف، نام اوراسیا گاهی برای اشاره به جغرافیایی به کار می‌رود که بعد از فروپاشی شوروی شکل گرفت - مشخصاً روسیه، جمهوری‌های آسیای مرکزی و جمهوری‌های ماوراء قفقاز - گاهی هم مناطق هم‌جوار همچون ترکیه، مغولستان، افغانستان و سین کیانگ.

در باب ریشه‌های شکل‌گیری این عنوان روس ساخته، نگاهی به شرایط سیاسی روسیه ضروری است. هنگامی که روس‌ها در جبهه غرب شکست خوردند و متوجه ماوراءالنهر شدند، اندیشمندان روسی در این پیشروی جدید علاوه بر نظریه و توجیه تکراری عهد استعمار، یعنی نشر تمدن، برای حضورشان در بلاد اسلامی در پی ایده‌های دیگری بودند تا سرزمینشان را به قدرتی مستقل از اروپا تبدیل کنند. در آن زمان، هویت‌های سیاسی جدیدی چون ایتالیا، آلمان و کشورهای حوزه بالکان براساس ملیت واحد، تاریخ، زبان، فرهنگ و دین مشترک در اروپا در حال شکل‌گیری بودند. روس‌ها هم برای ساختن ملت بزرگ روس که در قاره‌ای مستقل قرار دارد، همانند اروپایی‌ها شروع به اندیشه‌سازی و تاریخ‌سازی کردند. در این اندیشه، بحث بر این موضوع تمرکز داشت که یک حکومت متمدن اجازه می‌دهد ادیان مختلف درون مرزهایش وجود داشته باشند. آن‌ها می‌گفتند که پرچم اسلام پیش از تمدن مسیحی در حکومت‌های اسلامی برافراشته بود، اما تحت حکومت روس‌ها قرار داشت. حکومت قدرتمند روسیه در این مناطق تاتار و مسلمان شده بود. این قدرت در مرزهای غربی و ویژگی لهستانی و آلمانی داشت، و در سمت ولگا و ویژگی تاتاری اسلامی به خود گرفت. موضوع بحث این دکتربین این است که اوراسیا، قلمرو امپراتوری تزاری، در تمدن خود منحصر به فرد بوده و از اروپا و آسیا مجزاست. این تمدن نباید به خطا به گونه‌ای با اروپا و تمدن‌های دیگر ترکیب شود

1. Eurasia

2. Nikolai Danilevsky

که گویی ذیل تمدن آن‌ها قرار دارد. مهم‌ترین اجزاء فرهنگی این تمدن مسیحیت ارتدوکس، بودا و اسلام است. اما فرهنگ روسی وسیع‌ترین و پیشروترین عنصر این ترکیب است. چنان‌که دیدیم، واژه جدیدی که کاملاً در محافل علمی دنیا نیز عمومیت یافته ابداعی است که ریشه در اهداف سیاسی امپراتوری روسیه دارد و اگر بخواهیم در نام‌گذاری این سرزمین از این اغراض به دور باشیم، باید در به‌کارگیری آن دست کم احتیاط کنیم. نکته دیگر در باب اصطلاح Inner Asia این است که آن‌گاه که این اصطلاح ابداع شد، مراد همان «آسیای داخلی» بود، نه میانه. اما به تدریج این سؤال پیش آمد که مصداق واژه مقابل آن، یعنی آسیای خارجی یا بیرونی، کجاست. برای رفع این اشکال، نویسندگان غربی واژه اوراسیای مرکزی را پیشنهاد کردند که تقریباً بر همین قلمرو منطبق است، و البته همان مشکلاتی را دارد که پیش‌تر بیان کردیم. نکات یادشده باعث شد که در ترجمه این نام همان «آسیای میانه» به جای «آسیای داخلی» پذیرفته شود.

با توجه به تعاریف یادشده، دانستیم که دو اصطلاح آسیای میانه و مرکزی نیز با عینک غیر بومی و با نیتی استعماری برای اطلاق نامی بر متصرفات روسی برگزیده شده است. اما تکلیف محققان چیست؟ ظاهراً باید به جای ترکستان غربی و آسیای مرکزی، که مراد هر دو ماوراءالنهر تاریخی است، از واژه‌های فارسی «فرارود» یا «ورارود» استفاده کنیم که جامع و درست‌اند؛ اما برای قلمرو آسیای میانه که وسیع‌تر است و نام مستقلی در ادبیات تاریخی ندارد، می‌توان کاشغرستان را به فرارود منضم کرد. در ترجمه این نام‌ها هم دو ملاحظه وجود دارد: نخست آنکه رعایت امانت اقتضا می‌کند نام مورد نظر نویسنده را ترجمه کنیم؛ دوم اینکه استفاده از این نام‌ها و تکرار آن‌ها باعث می‌شود در ادبیات پژوهشی جای بگیرند و متداول شوند و به تدریج نیات پشت پرده شکل‌گیری آن‌ها نیز فراموش شود.

هدف از نگارش این دیباچه مطوّل این بود که علاوه بر مرور نام‌های جاری و مفاهیمشان با مخاطبان بزرگوار و پژوهشگران اندیشمند، به این نکته توجه شود که دلیل به‌کارگیری واژگان مؤلف در ترجمه این بوده که در استفاده از معادل درست، با وجود رایزنی با بزرگان این حوزه، به جمع‌بندی دقیقی نرسیدیم. امیدوارم با تقویت ادبیات علمی در این قلمرو و مشارکت علمی گسترده‌تر بتوانیم به نتایج دقیق‌تر برسیم.

در استفاده از نام‌ها و اعلام نیز تلاش کردم دقیق‌ترین انتخاب‌ها صورت بگیرد، اما خطاهای موجود را نیز بر بی‌دانشی این حقیر ببخشاید و امیدوارم با تذکرات بزرگواران به بهترین شکل اصلاح شود.

از مخاطبان بزرگوار این اثر که در جریان مطالعه آن با نواقص بی‌شماری مواجه می‌شوند، پوزش می‌طلبیم؛ اما از آن رو با بضاعت اندک در این راه قدم گذاشته‌ام که دانستم تا زمانی که اثری جامع از کلیت تاریخ این سرزمین موجود نباشد، محققان و دانشجویانی که در ابتدای راه قرار دارند، در صورت رغبت، با دشواری قادر خواهند بود اطلاعات پایه خود را در این حوزه به سطحی برسانند که بتوانند موضوعاتی را برای پژوهش برگزینند. حوزه مطالعاتی فرارود مورد توجه محققان علوم سیاسی (گرایش مطالعات منطقه‌ای) و پژوهشگران حوزه روسیه، یا به قولی اوراسیا، نیز هست. نبود اثری منسجم باعث می‌شود این عزیزان نیز در تکمیل دانش تاریخی‌شان دچار مشکل شوند. شاید بهتر بود به جای ترجمه، اثر تألیفی دقیقی تولید می‌شد تا در آن رویکردهای بومی پررنگ‌تر لحاظ شود، اما توصیه استادان بزرگوار این بود که ابتدا چند اثر ارزشمند موجود ترجمه شود؛ سپس در فضایی که آراء و رویکردهای مختلف معرفی شد، روایتی بومی نیز متولد شود.

به لطف راهنمایی جناب آقای دکتر محمدباقر وثوقی، ترجمه این کتاب را پس از دفاع پایان‌نامه ارشد و رساله دکتری‌ام در حوزه فرارود در دانشگاه تهران و دریافت نقص جدی ادبیات پژوهشی برای پژوهشگران، با هدف برداشتن گامی جدی در تولید متون تاریخی در حوزه مطالعات فرارود آغاز کردم و امید دارم که این سیر با توجه و عنایت ویژه فرارودپژوهان مواجه گردد تا پاره‌های مسلّمی از جهان ایرانی در پهنه حیات مطالعاتی امروزمان جای گیرد. در پایان، از دوستان و اساتید بزرگوار گروه تاریخ سازمان «سمت» استاد حسین مفتخری و دکتر زهیر صیامیان که عالمانه وارد این حوزه از تاریخ ایران و اسلام شدند سپاسگزارم. ارزیابان علمی کتاب آقایان دکتر محسن رحمتی، دکتر علی کالیراد و دکتر جواد مرشدلو نقش بسیار مهمی در رفع نقص‌های ترجمه و سامان‌نهایی آن داشتند و سهم معنوی آن‌ها در اتمام این کار فراموش‌نشدنی است. از سرکار خانم مریم شجاعی کارشناس گروه تاریخ، ویراستار ادبی توانمند کتاب خانم آفاق عابدینی و نمونه‌خوان دقیق و شکیبا، خانم مژگان امیری پریان و سایر همکاران و مدیران بخش تدوین که شاهد تلاش‌ها و پیگیری‌های مجذانه‌شان بوده‌ام نهایت سپاس را دارم و از خداوند برای همه بزرگواران عزت و برکت مستدام طلب دارم.

توفیق از اوست

سیده فهیمه ابراهیمی

## درآمد

اثر حاضر تلاشی است برای ارائه مقدمه‌ای تاریخی و جدید بر چند کشور در هسته اوراسیا که پیش‌تر، جز از جانب جمع کوچکی از دانشمندان یا افرادی که دلیل خاصی برای پرداختن به آن داشتند، توجه چندانی به آن نمی‌شد. نتیجه این غفلت فقدان منابع مناسب یعنی مطالعه عمومی گذشته و حال این بخش از دنیاست.

تقریباً به‌طور ناگهانی، چند سالی است که سیاست‌مداران، روزنامه‌نگاران، بازرگانان و پژوهشگران توجه قابل ملاحظه‌ای به کشورهای ازبکستان، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان، سین کیانگ و مغولستان مبذول داشته‌اند. دلیل این امر فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۹۱م/۱۴۱۱ق بود. حاکمان امپراتوری شوروی، از زمان شکل‌گیری آن در اوایل ۱۹۲۰م/۱۳۳۸ق، پنج جمهوری نخست را در انزوا نگه داشتند. جهان خارج از دسترسی و ارتباط بدون مانع با آن‌ها محروم شد و شهروندان این سرزمین نیز تعامل با آن را دشوار و مخاطره‌آمیز یافتند. مغولستان رسماً مستقل بود اما عضویتش در خانواده کشورهای تابع شوروی تنگناهای مشابهی بر آن تحمیل کرد. به همین دلیل، فروپاشی شوروی تقریباً به همان شدتی که بر پنج جمهوری اتحاد جماهیر شوروی تأثیر گذاشت، این کشور [مغولستان] را نیز متأثر کرد. در اثر حاضر، سین کیانگ را نیز با اینکه روند تاریخ اخیر آن مسیر نسبتاً متفاوتی داشت، در مطالعه خود وارد کردیم. در توجه این مسئله باید بگوییم که فکر می‌کنیم این ایالت به لحاظ جغرافیایی، و نیز تاریخی، بخش جدایی‌ناپذیر این گروه است و تکامل تدریجی‌ای که میان اعضای این گروه در حال رخ دادن است احتمالاً بر سین کیانگ نیز تأثیر می‌گذارد.

میخایل گورباچف<sup>۱</sup> تغییر تاریخی نسبتاً ناخواسته‌ای را در آسیای میانه به جریان انداخت، اما پس از آغاز حرکت آن، موجی از دل‌بستگی به این کشورها ایجاد شد. این علاقه که طیف گسترده‌ای از حوزه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و حتی مذهبی را دربر می‌گرفت، از

---

1. Mikhail Gorbachev

کشورهای مختلفی چون ایالات متحده، چین، ترکیه، ایران، عربستان سعودی و فلسطین اشغالی برمی خاست. این امر خود باعث شد تولید روزافزون و سریع ادبیات علمی در این حوزه آغاز گردد. آثار تولیدشده طیفی از گزارش‌های روزنامه‌ها تا تحلیل‌های مالی، سالنامه‌های آماری، مجله‌های تخصصی و مقاله‌های علمی و تک‌نگاری‌ها را دربر می‌گرفت. این موضوع تناقض‌آمیز است، اما شاید قابل فهم باشد که با وجود تلاش‌های فوق، تاکنون مطالعه‌ای جامع از نوع اثر حاضر منتشر نشده است. کتاب حاضر بر آن است که این خلأ را پر کند.

تمرکز اصلی پژوهش حاضر، همان‌طور که گفتیم، بر هفت کشور است: جمهوری‌های قزاقستان؛ قرقیزستان؛ تاجیکستان؛ ترکمنستان؛ ازبکستان؛ منطقه خودمختار اویغور سین کیانگ در جمهوری خلق چین؛ و جمهوری مغولستان. پنج جمهوری نخست مجموعاً ترکستان روس یا غربی، یا در دوره‌های بعد آسیای میانه شوروی، نیز نامیده شدند؛ ششمین واحد ترکستان شرقی یا چین، یا تارتاری علیا<sup>۱</sup> و هفتمین واحد مغولستان خارجی<sup>۲</sup> نامیده شدند.

در شرایطی که این سه گروه واحدهای سیاسی مجزا در نظر گرفته شوند یا روایت‌های تاریخی دربرگیرنده دوره جدید - یعنی پس از شکل‌گیری این واحدها - نیز باشد، معمول نیست که آن‌ها را با هم به بحث بگذاریم. علت این جدایی بیشتر پیش‌زمینه‌های متفاوت علمی، ژورنالیستی یا سیاسی مخاطبان است، نه توجیه ذاتی آن. امیدواریم رویکرد ما به این موضوع ثابت کند که زنجیرهای متحدکننده ترکستان شرقی و غربی قوی‌تر از تفاوت‌های میان آن‌هاست، و اینکه تصویر تاریخی این سرزمین بدون مغولستان ناقص است.

#### آسیای میانه: واحدهای مهم سیاسی

مجموعه هفت کشور مورد بحث ما، که فاصله مسکو<sup>۳</sup> تا پکن<sup>۴</sup> را دربر می‌گیرد، «نقطه کانونی» منطقه آسیای میانه را، که هسته محصور در خشکی قاره اوراسیاست، به وضوح مشخص می‌سازد.

هفت کشور فوق عبارت‌اند از: قزاقستان (پایتخت: آستانه)، قرقیزستان (پایتخت: بیشکک)، تاجیکستان (پایتخت: دوشنبه)، ترکمنستان (پایتخت: عشق‌آباد)، ازبکستان (پایتخت: تاشکند)، سین کیانگ (پایتخت: ارومچی) و مغولستان (پایتخت: اُلان باتور<sup>۵</sup>).

- 
1. High Tartary
  2. Outer Mongolia
  3. Moscow
  4. Beijing
  5. Ulan Bator



مساحت: قزاقستان، ۲۷۱۷۳۰۰ کیلومتر مربع (۱۰۴۸۰۰۰ مایل مربع)؛ قرقیزستان، ۱۹۸۵۰۰ کیلومتر مربع (۷۶۶۴۱ مایل مربع)؛ تاجیکستان، ۱۴۳۱۰۰ کیلومتر مربع (۵۵۲۵۱ مایل مربع)؛ ترکمنستان، ۴۸۸۱۰۰ کیلومتر مربع (۱۸۸۴۵۵ مایل مربع)؛ ازبکستان، ۴۴۷۴۰۰ کیلومتر مربع (۱۷۳۵۹۱ مایل مربع)؛ سین کیانگ، ۱۶۴۶۰۰۰ کیلومتر مربع (۶۳۵۸۲۹ مایل مربع)؛ و مغولستان، ۱۵۶۵۰۰۰ کیلومتر مربع (۶۰۴۲۴۷ مایل مربع). ترتیب این کشورها از نظر اندازه عبارت است از: قزاقستان، سین کیانگ، مغولستان، ترکمنستان، ازبکستان، قرقیزستان، تاجیکستان.

جمعیت: (ارقام به دلیل شرایط متغیر تقریبی و براساس اطلاعات سال‌های ۱۹۸۱-۱۹۹۴م/۱۴۰۱-۱۴۱۴ق است): قزاقستان، ۱۷۲۰۰۰۰۰؛ قرقیزستان، ۴۶۰۰۰۰۰؛ تاجیکستان، ۵۷۰۰۰۰۰؛ ترکمنستان، ۴۰۰۰۰۰۰؛ ازبکستان، ۲۱۹۰۰۰۰۰؛ سین کیانگ، ۱۵۲۰۰۰۰۰؛ مغولستان، ۲۴۰۰۰۰۰. ترتیب کشورهای یادشده براساس جمعیت چنین است: ازبکستان، قزاقستان، سین کیانگ، تاجیکستان، قرقیزستان، ترکمنستان، مغولستان. به لحاظ زبان‌شناسی قومی<sup>۱</sup>، ملیت‌های اصلی این کشورها به این قرار است: ترک (ازبکستان، قزاقستان، سین کیانگ، قرقیزستان، ترکمنستان)، ایرانی (تاجیکستان)، و مغول (مغولستان).

نقشه ۱، علاوه بر هفت کشور اصلی، نشان‌دهنده هشت واحد [جمهوری] دیگر براساس اصول زبان‌شناسی قومی و اهمیت تاریخی‌ای است که این واحدها را به حوزه ما مرتبط می‌سازد. هفت تا از این واحدها در فدراسیون روسیه واقع شده‌اند و هشتمین واحد در چین است. واحدهای واقع در فدراسیون روسیه عبارت‌اند از: جمهوری‌های خودمختار تاتارستان (پایتخت: قازان)، باشقیریا یا باشقیرستان (پایتخت: اوف<sup>۲</sup>)، قالموقستان<sup>۳</sup> (پایتخت: ایستا<sup>۴</sup>)، منطقه خودمختار گورنو-آلتای<sup>۵</sup> (پایتخت: گورنو-آلتایسک<sup>۶</sup>)، و جمهوری‌های خودمختار تووا<sup>۷</sup> (پایتخت: قزل<sup>۸</sup>)، بوریاتیا<sup>۹</sup> (پایتخت: اولان-اوده<sup>۱۰</sup>) و یاکوتیه<sup>۱۱</sup> (پایتخت: یاکوتسک<sup>۱۲</sup>). واحدی که

۱. زبان‌شناسی قومی [یا فرهنگی] گرایشی از زبان‌شناسی است که به رابطه میان زبان و فرهنگ و راه‌هایی که گروه‌های قومی مختلف دنیا فهم می‌کنند می‌پردازد. این شاخه ترکیبی است از زبان‌شناسی و قوم‌شناسی - م.

2. Ufa
3. Kalmykia
4. Elista
5. Gorno-Altai
6. Gorno-Altaiisk
7. Tuva
8. Kyzyl
9. Buriatia
10. Ulan-Ude
11. Yakutia
12. Yakutsk

در چین قرار دارد منطقه خودمختار مغولستان داخلی<sup>۱</sup> (پایتخت: هوهوت<sup>۲</sup>) است. ملیت‌های مهم پنج واحد به زبان‌های ترکی سخن می‌گویند (تاتارستان، باشقیرستان، گورنو-آلتای، تووا و یاکوتیه) و سه واحد دیگر به زبان‌های مغولی (قالموقستان، بوریاتیا، مغولستان داخلی).

نکته دیگر اینکه تمرکز اکید بر هفت واحد مجزا، تنها برای زمان حاضر و شرایط اخیر معنا دارد. در مورد زمان‌های بسیار دور، باید این موضوع را به مثابه تاریخ آسیای میانه‌ای به بحث بگذاریم که گرچه هسته‌اش همچنان کشورهای پیش‌تر یادشده خواهد بود، مساحتش با نقاط ثقلی که در روند رخدادها در حال تغییر یا تقسیم یا ازدیاد است، انعطاف خاصی خواهد داشت؛ از این رو، باید همواره به سرزمین‌هایی که آن سوی مرزهای سیاسی جدید این هفت واحد قرار می‌گیرند، کاملاً توجه کنیم.

در پایان، ناگفته نماند گذشته‌ای که مطابق با اهداف این کتاب به آن توجه داریم، از قرن هفتم میلادی و با ورود اسلام به آسیای مرکزی آغاز می‌شود. این تصمیم را به دو دلیل گرفتیم: نخست زمینه علمی نویسنده در این حوزه؛ و دیگر آنکه دوره‌های پیش‌تر آسیای مرکزی، بیش از آنکه به حوزه تاریخ ارتباط یابد، به باستان‌شناسی مربوط است.

علاوه بر «آسیای مرکزی»، از واژه «آسیای میانه» نیز استفاده می‌کنیم. آسیای میانه، که تا حدی نوواژه است و محدود به خطابه‌های علمی، به کل منطقه به لحاظ تاریخی و جغرافیایی تعلق دارد؛<sup>۳</sup> آسیای مرکزی آن‌گونه که در انگلیسی به کار می‌رود به معنی بخش غربی آسیای میانه است؛ تقریباً ترکستان غربی و بخش غربی ترکستان شرقی، همراه با مناطق مجاورتی چون شمال شرق ایران و شمال افغانستان. طبق ترکیب‌بندی سیاسی فعلی، باید از نام این جمهوری‌ها (قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان، ازبکستان و مغولستان) استفاده کنیم؛ اما به جای نام طولانی رسمی و سنگین «منطقه خودمختار اویغور سین کیانگک جمهوری خلق چین»، عنوان سین کیانگک را به کار می‌بریم.

### آوانگاری و واژه‌شناسی جغرافیای سیاسی

کتاب حاضر درباره سرزمین و تاریخی است که خانواده‌های زبانی و الفبایی گوناگونی در آن

1. Inner Mongolian Autonomous Region

2. Hohhot

۳. این منطقه در طول تاریخ هرگز آسیای میانه نامیده نشده است. احتمالاً منظور مؤلف از علمی بودن این اصطلاح اجماع پژوهشگران غربی و روسی درباره آن است؛ زیرا کلیت آن به صورت یکپارچه در طول تاریخ نامی نداشته است - م.

می‌زیستند. آن‌ها غالباً با هم هم‌زیستی داشته، جایگزین یکدیگر می‌شدند یا دچار تحولات طبیعی و تحمیلی می‌گشتند. آوانگاری بسیاری از اسامی و اصطلاحات این منطقه چالش دشوار و سنگینی است (البته اگر علائم تفکیک‌کننده کافی یافت شود) و اجرای کامل آن غیر ممکن است. حتی هنگام نوشتن برای اقلیت دانشمند مخاطبان، نویسنده باید توافق برگزیده‌اش را توضیح دهد و بابت کاستی‌ها پوزش بخواهد.

با کمی تغییر، از نظام آوانگاری *دائرةالمعارف/اسلام پیروی* نمودیم. مهم‌ترین استثنا توزیع علائم تفکیک‌کننده و حروف خاص است. در کتابی از این دست، ارائه چنان شکل‌هایی بی‌معنی و حتی مخرب است. گمان ما این است که خواننده عام در واژه‌های عربی یا ترکی که با وسواس نشانه‌گذاری شده‌اند بهره‌ای نخواهد یافت و فرد متخصص نیز اگر این کتاب را برگزیند، نیازمند این کمک اضافی نخواهد بود. استفاده از علائم تفکیک‌کننده را محدود کردیم به کاربردهای در زبان‌هایی که از الفبای رومی استفاده می‌کنند - در کتاب ما بیشتر فرانسوی، آلمانی و ترکی منظور است. برای چینی، جز اسم‌هایی که در شکل بین‌بین<sup>۱</sup> شناخته می‌شوند (منظور آوانگاری رسمی‌ای است که در حال حاضر در چین به کار می‌رود)، از نظام Wade-Giles<sup>۲</sup> پیروی کردیم.

ملاحظات عملی نیز نوع متفاوتی از توافق را تحمیل کرد. گرچه در اشاره به مناطق خاص، سعی کردیم از خطا در ترتیب رخداد وقایع پرهیز کنیم، اما برای دستیابی به انسجام کامل مطالب جهدی صورت نگرفت. نام‌گذاری سین کیانگ در ۱۷۵۸م/۱۱۷۱ق صورت گرفت، اما حتی در بحث از دوره‌های متقدم‌تر نیز آزادانه از این نام استفاده می‌کنیم، زیرا به کار بردن (یا ایجاد) اسم‌های دیگر موجب اغتشاش بی‌مورد می‌شود. مغولستان نیز از قرن‌های ششم تا نهم میلادی مرکز امپراتوری ترکی آسیای میانه بود. آیا وقتی از آن دوره بحث می‌کنیم باید آن را ترکستان (یا به آن دلیل، ترکیه) بنامیم؟ درباره جنوب روسیه و اوکراین نیز که در عهد باستان موطن سکایی‌های ایرانی<sup>۳</sup> و اوایل قرون میانه موطن ترک‌های قیپچاق<sup>۴</sup> بودند نیز این موضوع صدق می‌کند. اشاره به این مناطق به عنوان سکاییه یا قیپچاقیه در این کتاب بیشتر ملائقطی به نظر می‌رسد.

مؤلف گرم‌ترین سپاس‌ها را به آقایان میشل کوک<sup>۵</sup> و مارک فرل<sup>۶</sup>، از دانشگاه پرینستون، به پاس خواندن دست‌نوشته کتاب و ارائه اصلاحات و تصحیحات تقدیم می‌دارد.

1. pinyin

۲. آوانگاری‌ای که در زبان چینی ماندرین استفاده می‌شود - م.

3. Iranian Scythians

4. Kipchak

5. Michael Cook

6. Mark Farrell

## مقدمه

### موقعیت طبیعی

آسیای میانه<sup>۱</sup> با سه ویژگی مشخص شناخته می‌شود: (۱) کمربندی از استپ‌ها و، تاحدی کمتر، بیابان‌هایی که در جهت عرض‌های مختلف جغرافیایی امتداد می‌یابند. این کمربند در شمال به بخش جنگلی اوراسیا («تایگا»<sup>۲</sup> سیبری<sup>۳</sup>) محدود می‌شود؛ در جنوب، مرزها به شکل‌های گوناگونی و عموماً به صورت رشته کوه هستند، اما این شکل‌ها در مناطق آب‌وهوایی مختلف (به‌خصوص در چین) و حوضه‌های آبی مثل دریای مازندران (کاسپی) و سیاه متغیرند؛ (۲) چند رشته کوه که عموماً در امتداد عرض‌های جغرافیایی واقع‌اند و کمربند استپ را از جنوب آسیا جدا می‌کنند، به‌علاوه، این رشته کوه‌ها مرز بخش‌های مهمی را در درون این منطقه مشخص می‌کنند؛ و (۳) چند رودخانه که بسیاری از آن‌ها به دریاها یا دریاچه‌های داخلی می‌ریزند یا در بیابان‌ها بر اثر تبخیر شدید از بین می‌روند. همه این ویژگی‌ها بر نوع زندگی و تاریخ حضور مردم در این سرزمین تأثیر گذاشته‌اند، اما برخی از آن‌ها نیز از آغاز تمدن یکجانشینی، خصوصاً در دهه‌های اخیر، بر اثر دخالت بشر تغییر یافته‌اند.

کمربند استپ، که منطقه وسیعی از چمنزار محصور در خشکی است، ظهور پدیده تاریخی منحصر به فردی چون پرورش اسب توسط چادرنشینان پرتحرک اوراسیایی را ممکن ساخته است. قطعاً در مناطق دیگر دنیا نیز چادرنشینی بوده‌اند، اما وسعت زیستگاه، نقش اسب، قرابت نسبی و در عین حال تضاد آمیز تمدن‌های بزرگ کشاورزی و شهری، برای چادرنشینان

---

۱. به کار بردن این نام و همتای دیگرش (آسیای مرکزی) با وجود ابهامات و ایرادهایی که دارد بیشتر از آن روست که: (۱) واژه جامع و مانعی برای سراسر قلمرو آسیای میانه (نه آسیای مرکزی) متداول نیست؛ (۲) مؤلف کتاب در خطا بودن این دو واژه با ما هم‌نظر نیست؛ لذا امانت‌داری ایجاب می‌کند آن دو را با وجود توضیحات پیش‌گفته عیناً ترجمه کنیم - م.

2. taiga  
3. Siberia

آسیای میانه این امر را ممکن ساخته است که نقشی تاریخی را ایفا کنند که همچون سرزمینشان منحصر به فرد و غالباً باعظمت بود. در ادوار تاریخی، این چادرنشینان ترک و مغول بودند؛ آن‌ها بیشتر پیشینگی شان را از هندواروپایی‌ها گرفته بودند، عده‌ای جذب آن‌ها شدند و بعضی دیگر به هند، خاورمیانه یا اروپا مهاجرت کردند.

استپ‌ها و بیابان‌های اوراسیایی، با وجود وسعت (یا شاید هم به همین دلیل)، با هیچ نام جامعی شناخته نشده‌اند. بخش‌هایی که در مجموع عنوان پذیرفته‌شده و مشهوری را کسب کرده‌اند مرهون شرایط تاریخی یا جغرافیایی خاص خود هستند. مهم‌ترین این نام‌ها عبارت‌اند از: درهٔ «اورخون»<sup>۱</sup> در بخش مرکزی مغولستان، دشت «جونگاریه»<sup>۲</sup> در بخش شمالی سین کیانگ، درهٔ ایلی<sup>۳</sup> و سمیرچه<sup>۴</sup> در شمال غربی سین کیانگ و جنوب شرقی قزاقستان و بیابان‌های گوناگون از جمله «گبی»<sup>۵</sup> در بخش جنوبی مغولستان و سین کیانگ شرقی، کویر «تکله‌مکان»<sup>۶</sup> در سین کیانگ غربی، بت‌پاک دالا<sup>۷</sup> (دشت بدبختی) در قزاقستان جنوبی، قزل‌قوم<sup>۸</sup> (شن سرخ) در ازبکستان، قره‌قوم<sup>۹</sup> (شن سیاه) در ترکمنستان. پهنهٔ گستردهٔ استپ قزاقستان، روسیهٔ جنوبی و اوکراین جنوبی، که در میان نویسندگان مسلمان قرن‌های میانه به دشت قیچاق<sup>۱۰</sup> [ترک‌ها] معروف بود، از زمان تحولات سیاسی و جمعیتی قرن‌های اخیر بی‌نام و نشان شده یا با نام تقسیمات اداری جدید شناخته می‌شود.

برخلاف منطقهٔ استپ، کوه‌ها و رودخانه‌های آسیای میانه به راحتی توجه ما را به خود جلب می‌کنند و نام‌های خاطره‌انگیزی دارند: آلتای<sup>۱۱</sup>، تیانشان<sup>۱۲</sup> و پامیر<sup>۱۳</sup>، مهم‌ترین رشته کوه‌هایی هستند که در میان چند رشته کوه کم‌اهمیت‌تر، اما بزرگ، قرار دارند؛ موقعیت مکانی شان عامل جایگاه محوری آن‌ها در مباحث ماست، اما کانلان<sup>۱۴</sup>، قره‌قوم<sup>۱۵</sup>، هیمالیای

1. Orkhon valley
2. Jungarian plain
3. Ili valley
4. Semireche
5. Gobi
6. Taklamakan
7. Betpak Dala
8. Kyzyl Kum
9. Kara Kum
10. Dasht-i-Kipchak
11. Altai
12. Tianshan
13. Pamirs
14. Kunlun
15. Karakoram

تبت<sup>۱</sup> و کوه‌های آرال<sup>۲</sup> واقع در اوراسیای شمالی نیز قابل ذکرند. کانلان، قره‌قروم و هیمالیا بلندترین قله‌های جهان به شمار می‌روند که تجارت و تبادلات دینی از طریق راه‌های آن‌ها میان هند و آسیای میانه برقرار می‌گردید، اما مانع بسط امپراتوری‌های چادرنشین استپ به سمت جنوب بودند. کوه‌های آرال به دلیل تفاوتشان با تیان‌شان (واقع در مرکز این عرض جغرافیایی) توجه ما را جلب می‌کنند. برای مثال، این رشته به هم پیوسته در طول جغرافیایی، منطقه جنگلی قاره اوراسیا را به دو قسمت آسیایی و اروپایی یا، اگر بخواهیم از اصطلاحات سیاسی استفاده کنیم، به دو بخش روسیه اروپایی و سیری تقسیم می‌کند. بیرون‌زدگی جنوبی آن که در شمالی‌ترین بخش استپ قبیچاق برجسته شده نیز، آن را تقریباً به دو نیمه تقسیم می‌کند. پس از آن، این کار برعهده رودخانه آرال است. این رودخانه از کوه‌های آرال سرچشمه می‌گیرد و در نهایت به دریای مازندران (کاسپی) می‌ریزد.

رودخانه‌ها و کوه‌ها، هر دو، زندگی چادرنشینان را تحت تأثیر قرار داده‌اند. نقش کوه‌ها به لحاظ اهمیت بعد از استپ‌ها قرار می‌گیرد. نخست، نقش مثبت آن‌ها این است که رشته کوه‌هایی مثل تیان‌شان مهاجرت فصلی و عمودی چهارپایان را از طریق چراگاه‌های دامنه‌های شمالی و دره‌های خود تقویت می‌کنند؛ این مهاجرت مانند مهاجرت فصلی، اما افقی، (غالباً در جهت جنوب به شمال) در استپ‌ها صورت می‌پذیرد. لذا قریزها، برخلاف نزدیک‌ترین خویشاوندانشان یعنی قزاق‌ها که چادرنشین استپ بودند، یا مغول‌ها، غالباً تنها چادرنشینان کوهستان شدند. کوه‌ها غالباً پناهگاه یا نقاط شروع سازماندهی سیاسی عشایر نیز به شمار می‌آمدند. رشته کوه‌های آلتای، هنگای<sup>۳</sup> و هنتی<sup>۴</sup> مغولستان همگی چنین نقشی را در تاریخ ترک‌ها و مغول‌ها ایفا کرده‌اند. در نقاطی که مراسم مذهبی و تدفین اجرا می‌شد، یا در جایی که یک رهبر برای ارتباط با تنگری<sup>۵</sup> - الهه آسمانی چادرنشینان - در لحظه‌های مهمی مانند شب یک نبرد سرنوشت‌ساز عزلت می‌گزید، حتی قله‌های معینی رنگ‌وبوی جادویی می‌گرفتند. به این مسئله باید این احتمال را نیز افزود که رشته کوه‌هایی مانند آلتای، که سرشار از منابع معدنی بودند، کار فلزسازی و تولید سلاح را برای ترک‌ها تسهیل می‌کردند. اما نقش منفی این کوهستان‌ها این بود که سدّی بودند در برابر گسترش چادرنشینان جویای

---

1. Himalayas of Tibet

2. Urals

3. Hangai

4. Hentei

5. tengri

سکونتگاه‌های تازه یا تأسیس امپراتوری؛ در واقع، وقتی آن‌ها به تأسیس امپراتوری مبادرت می‌ورزیدند (اگر بخواهیم از اصطلاحی استفاده کنیم که رنه گروسه<sup>۱</sup> بدان اعتبار داد)، چادر نشینان امپراتوری دشت<sup>۲</sup> بودند.

اگرچه چادر نشینان خاص‌ترین جایگاه حضور بشر در آسیای میانه را از آن خود کردند، اما به هیچ وجه تنها ساکنان این منطقه نبودند و کشاورزی نیز در کنار زندگی شهری در بسیاری از بخش‌های آن رونق داشت. ساکنان این منطقه معمولاً زندگی‌شان را، البته غیر مستقیم، مدیون کوهستان‌ها بودند؛ کشاورزی، بسته به رودخانه‌ها یا قنات‌های زیرزمینی که چشمه‌هایشان از ریزش باران و یخچال‌های طبیعی کوهستان‌های آسیای میانه تغذیه می‌کرد، غالباً از نوع آبی بود. کشت دیم بسته به ریزش متناوب باران، در ارتفاعات و دامنه کوه‌ها، یا اخیراً در عرض‌های جغرافیایی شمالی کمربند دشت، صورت می‌گرفت.

بخشی از آسیای میانه که جایگاه تمدن کشاورزی و شهری بود و در دوران اولیه تاریخ ظهور کرد و به سرعت به سطحی توسعه یافته و قوی رسید، بین دریا‌های مازندران (کاسپی) و آرال در غرب و کوه‌های تیان‌شان و پامیر در شرق قرار دارد. این منطقه هسته آسیای مرکزی است، منطقه‌ای از دشت‌ها و رودخانه‌ها، هیچ رشته کوه مهیبی ندارد تا اینکه در برابر کوه‌های تاریخی هندوکش و بر سر تقاطعی میان جهان استپ آسیای میانه در شمال و مناطق مختلف خاورمیانه و هند در جنوب قرار می‌گیرد. این دو جهان، یعنی استپ‌های شمال آسیای میانه و مناطق نیمه‌استوایی جنوب، دورتر از آن بودند که امپراتوری‌های دشت آسیای میانه یا شاهنشاهی‌های بزرگ ایران و هند آن‌ها را محاصره کنند. با وجود این، مهاجرت انسان از طریق آسیای مرکزی آسان بود و این منطقه دروازه مهمی شد که مردمان آسیای میانه از طریق آن در دوران اولیه تاریخ و عهد باستان به جنوب، به سمت ایران یا هند، مهاجرت کردند.

### بررسی تاریخی - جغرافیایی

در خلال توضیحات ما، نام مناطق، شهرها و پدیده‌های طبیعی‌ای خواهد آمد که ممکن است برای خواننده ناآشنا باشند. نقشه‌های باکیفیت یا اطلس‌ها - مثل *اطلس جهان تایمز*<sup>۳</sup>،

1. René Grousset

۲. البته در برگردان فارسی موجود، عنوان کتاب رنه گروسه *امپراتوری صحرائنوردان* ترجمه شده است - م.

3. *The Times Atlas of the World*

اطلس چین تایمز<sup>۱</sup>، اطلس تاریخ اسلام<sup>۲</sup> ویراسته برایس<sup>۳</sup> که با حمایت دایرةالمعارف اسلام منتشر شده است، اطلس تاریخی و تجاری چین<sup>۴</sup> ویراسته هرمن<sup>۵</sup> و اطلس تاریخ جهان تایمز<sup>۶</sup> - به همراه نقشه‌های ضمیمه در کتاب می‌توانند و، البته حتماً، امیدواریم که کمک کار باشند. مرور اجمالی آن‌ها نیز ارزشمند است.

بهتر است بحث را از هسته تاریخی آسیای مرکزی شروع کنیم، یعنی منطقه‌ای که ماوراءالنهر<sup>۷</sup> نامیده می‌شود. دانشمندان این نام را بدان دلیل وضع کرده‌اند که این منطقه برای کسی که از دنیای باستانی ایران - یا دقیق‌تر بگوییم از استان شمالی آن، یعنی خراسان - بدان می‌رسد، در ماوراء رود اُکسس<sup>۸</sup> قرار دارد. واژه اُکسس شکل لاتین واژه‌ای است در ایران عهد باستان که نزد اعراب به جیحون شهرت داشت و اکنون آمودریا خوانده می‌شود (این واژه نیز ممکن است در اصل ایرانی باشد و در زبان ترکی آسیای میانه از نام محلی به نام آمو<sup>۹</sup> و کلمه فارسی دریا گرفته‌برداری شده باشد). این نام به محلی در جنوب اشاره دارد که سرزمین ماوراءالنهر آغاز می‌شود، اما نمی‌گوید که در شمال، شرق یا غرب ماوراءالنهر، کجا به پایان می‌رسد. در اینجا باید از گواه غیر مستقیم تاریخ و تفسیرهای احتمالی استفاده کنیم، هرچند اذعان می‌داریم که مطلب فوق ارتباط کمی با بحث علت اهمیت ماوراءالنهر و کجایی نقطه ثقل آن دارد. نقطه ثقل این منطقه را می‌توانیم در امتداد رودخانه دیگری جست‌وجو کنیم، یعنی زرافشان که مثل آمودریا از نواحی شرقی‌تر و از کوه‌های پامیر سرچشمه می‌گیرد؛ این رود سپس به سمت غرب جریان می‌یابد، ابتدا در دره‌اش بین برجستگی پامیر - که در اینجا ترکستان نامیده می‌شود - و رشته کوه‌های زرافشان، و سپس در زمین‌های پست مرکزی ازبکستان، و سرانجام، با یک پیشروی ناگهانی، به سوی آمودریا می‌رود، اما پیش از رسیدن، بی‌رمق، در شن‌های بیابان قزل‌قوم ازبکستان ناپدید می‌شود. از زمان‌های بسیار قدیم، آب‌هایی که از زرافشان گرفته می‌شد بخش عظیمی از مناطق زراعی و شهری را تأمین می‌کرد و شهرهایی چون پنجکنت<sup>۱۰</sup> در تاجیکستان، یا سمرقند و بخارا در ازبکستان، خاطره‌انگیزترین و

1. *The Times Atlas of China*

2. *A Historical Atlas of Islam*

3. W. C. Brice

4. *The Historical and Commercial Atlas of China*

5. K. Herrmann

6. *The Times Atlas of the World History*

7. Transoxiana (Transoxania)

8. Oxus

9. این واژه برگرفته از شهری به نام آمل در فرارود است که در لهجه محلی مخفف شده است و آمو خوانده می‌شود - م.

10. Panjkent



مشهورترین نمونه از این مناطق هستند. به علاوه، میان رودهای ماوراءالنهر و مناطق هم‌جوار، زرافشان تنها رود اصلی‌ای است که آبیاری و، به تبع آن، زندگی شهری و یکجانشینی را میسر ساخته است. یکی از رودخانه‌های این منطقه «قشقه دریا» است که از نقطه جنوبی کوه زرافشان سرچشمه می‌گیرد، سپس به موازات رود زرافشان، به سمت جنوب غربی و غرب، به طرف واحه بخارا جریان می‌یابد، اما پیش از رسیدن به آن ناپدید می‌شود. در میان مناطقی که از این رود تغذیه می‌کرده‌اند مکان‌های تاریخی‌ای وجود دارند، از جمله شهر سبز (که در قدیم کیش نامیده می‌شد و به دلیل آنکه زادگاه تیمور (تمرلن)<sup>۱</sup> بود در یادها مانده است) و قرشی که همان نَسَف قدیم است و در دوران مغول، پس از آنکه یکی از حاکمان مغول قصر قرشی را در آن ساخت، تغییر نام یافت. به موازات رشته کوه زرافشان در جنوب، رشته کوه حصار (این کلمه غالباً بی‌هیچ دلیل مشخصی تنها برای آنکه تلفظ روسی را نشان دهد حصار<sup>۲</sup> یا گیسار<sup>۳</sup> نوشته می‌شود) قرار دارد و وقتی به سمت جنوب می‌رویم، آخرین بخش از این زنجیره محسوب می‌شود؛ پس از آن به سمت دره آمودریا سرازیر می‌شویم. اگر از این رودخانه عبور کنیم و به حرکت خود ادامه دهیم، در نهایت به کوه‌های باشکوه هندوکش افغانستان می‌رسیم. این دو رشته کوه، یعنی حصار در شمال و هندوکش در جنوب، با هم منطقه مرکزی منطقه تاریخی باکتريا<sup>۴</sup> را تشکیل می‌دهند که بعدها تخارستان نامیده شد. امروزه این منطقه دربرگیرنده شمال افغانستان، جنوب تاجیکستان، جنوب شرقی ازبکستان و ترکمنستان است. حدود باکتريا در شرق و غرب کاملاً مشخص نیست، اما یک ویژگی شایان ذکر است: «دروازه آهنین»<sup>۵</sup>. این دروازه گذرگاهی است در میانه راه بلخ و سمرقند که رشته کوه‌های کم‌ارتفاع را که از کوه حصار در جهت جنوب به سمت آمودریا امتداد دارند قطع می‌کند. دروازه آهنین معبری بود تاریخی میان باکتريا و سغدیا که فاتحان، ایلچیان، زائران و کاروان‌های بازرگانی از آن استفاده می‌کردند. این نام [دروازه آهنین] صرفاً افسانه‌ای نبود، بلکه دروازه‌ای واقعی بود که با آهن موجود در این سرزمین مقاوم شده بود.

مردمی که در زمان فتح اعراب در امتداد رودخانه زرافشان و مناطق هم‌جوار زندگی می‌کردند سغدیان بودند، از این رو، نام تاریخی بخش مرکزی ماوراءالنهر سغدیا یا سغدیانا است. آن‌ها به زبان ایرانی صحبت می‌کردند، زیرا این منطقه مثل بیشتر مناطق آسیای مرکزی، منطقه‌ای

1. Tamerlane
2. Hissar
3. Gissar
4. Bactria
5. Iron Gate

ایرانی‌زبان بود. یک نشانه ایرانی‌زبان بودن این منطقه، مطالعه وجه تسمیه شهرهای زیادی است که نامشان با کنت، کند، کات یا دیگر کلمات گوناگون ایرانی - به معنی شهر - ختم می‌شود. برای نمونه، می‌توان پنجکنت، اوزکند<sup>۱</sup>، سمرکند [سمرقند]، نومیجکث<sup>۲</sup> (نام قدیم بخارا)، تاشکند، یارکند، یا همان کات، را نام برد. نشانه دیگر آن این حقیقت است که بخش قابل توجهی از جمعیت این سرزمین هنوز ایرانی‌زبان یا دوزبانه ایرانی-ترکی‌اند (گرچه مدتی پس از فتح اسلام، زبان سغدی به زبان فارسی<sup>۳</sup> تغییر یافت که زبان ایرانی جدید را ایجاد کرد). جغرافی‌دانان مسلمان در قرن دهم م/چهارم ق (که به دلیل شکوفایی جغرافیای اسلامی به زبان عربی شهرت یافتند) این منطقه را بلادالسغد، یعنی سرزمین سغدیان، و زرافشان را وادی‌السغد، یعنی رود سغد، نامیدند.

بنابراین، سغدیای تاریخی مرکز ماوراءالنهر بود، همان منطقه‌ای که امروز ازبکستان جدید است. عرب‌ها، به پیروی از همان فرایند روان‌شناسی زبان<sup>۴</sup>، برای واژه ماوراء اُکسس ماوراءالنهر را به کار بردند، «به معنای آن سوی رود [جیحون]». اما نام ازبکستان، یعنی کشور ازبک‌ها، تنها در سال ۱۹۲۴م/۱۳۴۲ق با به وجود آمدن جمهوری‌ای با این نام، رسماً به کار رفت. بخش دوم این ترکیب پسوند هندواروپایی-ستان<sup>۵</sup> است که در تمام شرق، چه در میان ایرانیان و فرهنگ‌های ملهم از آنان و چه گروه‌های ترکی-مغولی یا هندی با اقبال زیادی مواجه شد؛ این پسوند ثابت در ترکیب ترکستان اعراب و هزاران نام دیگر در مناطقی از قزاقستان تا هندوستان و پاکستان وجود دارد. به علاوه، مستقلاً به جای واژه‌ای برای هر ایالت در ایران جدید استفاده می‌شود<sup>۶</sup> (حتی به عنوان پسوند به جای مفهوم جغرافیایی، بیشتر همراهی را نشان می‌دهد مثل: گلستان یعنی مکان گل‌ها و بوستان جای عطر فروش).

در آغاز تمدن اسلامی، همان‌طور که در رسانه اصلی آن یعنی زبان عربی می‌بینیم، خراسان، ماوراءالنهر و تخارستان واژگان مناسبی برای آسیای مرکزی حد فاصل جنوب و شمال رود جیحون بودند. در این نام‌گذاری‌ها، گاهی عنصر ایرانی امپراتوری اسلامی هویتش را بازگو می‌کرد. با وجود این، دو واژه دیگر، یعنی ایران و توران، به وجود آمد که اشاره به زمانی دارد که میان ساکنان پارسی قبل از اسلام و چادرنشینان آسیای میانه رقابت وجود

1. Uzgend
2. Numijkat

۳. منسوب به استانی در جنوب ایران - م.

۴. عوامل روانی و نورویبولوژیک که انسان را قادر می‌سازند زبان را تولید کند و آن را به کار گیرد و بفهمد - م.

۵. به معنی محل سکونت، اقامت، اترآگاه، چادر؛ که به لحاظ معنایی به کلمه انگلیسی stand نزدیک است.

۶. منظور همان اُستان است - م.

داشت. این مفاهیم نمادین تر و سیاسی تر از بیان تفاوت‌های قومی بودند؛ زیرا جمعیتی که در دو سوی رودخانه اُکسس [جیحون] ساکن بودند در آن زمان ایرانیان بودند؛ به هر حال، در شمال این رودخانه، برتری بیشتر از آن ترک‌های چادرنشین استپ بود، تا اینکه پارسیان دوره پیش از اسلام آنجا را در مقابل ایران، توران نامیدند، یعنی مکان زیستن ترک‌ها (این برداشت چندان موثق نیست). کاربرد این عنوان به شعر سنتی فارسی محدود ماند، اما اطلاع از نام اُکسس به عنوان مرز بزرگ میان دو جهان متفاوت - یکی خاورمیانه و دیگر آسیای میانه - در سراسر قرن‌های میانه، فراگیر بود.

در شمال غربی ماوراءالنهر خوارزم<sup>۱</sup> قرار دارد. بهتر است این منطقه نیز همچون ماوراءالنهر به جای مرزهایش با مرکزیتش تعریف شود. به علاوه، باید به این موضوع نیز اشاره کرد که بخش شمال شرقی آن هم در حقیقت ماوراءالنهر است. بخش مرکزی آن پست‌ترین مجرای آمودریا و دهانه وسیع دلتایش زینت بخش ساحل جنوبی دریای آرال است. اینجا همچنین رودخانه‌ای<sup>۲</sup> بود که کشاورزی پررونق و تمدن شهری را (که از آغاز تاریخ ایرانی بود) ممکن ساخته بود. در دوره پیشااسلامی و آغاز دوره اسلامی، دو حکومت خواهان تقسیم خوارزم بودند: یکی از این حکومت‌ها در جنوب شرقی قرار داشت و پایتختش شهر کاث<sup>۳</sup> در سمت راست و ساحل شمالی آمودریا بود، دیگری در شمال غربی و حاکم‌نشینش شهر اورگنج<sup>۴</sup> بود. هر دو شهر اکنون مکان‌هایی باستانی هستند با این توصیف که شهر دیگری به نام اورگنج در قرن هفدهم م/ یازدهم ق دورتر از رودخانه به وجود آمد و از آن زمان مکان اولیه آن به نام اورگنج کهنه یا کهن مشهور شد. حتی نام خوارزم از کاربرد افتاده بود و بعد از آشوب انقلاب روسیه و تأسیس حکومت شوروی تنها به شکل صوری در اصطلاح اداری به کار رفت.<sup>۵</sup> شهرها، نام‌ها و مناطق دیگر طی قرن‌ها در خوارزم به وجود آمدند؛ در میان آن‌ها خیره در سمت جنوبی رأس دلتا در

۱. شکل لاتین آن Chorasnia است - م.

۲. در این زمان منظور همان آموست - م.

3. Kath

۴. نام این شهر در دوران باستان گرگانه بود که اعراب آن را به گرگانج (= کرکانج) یا جرجانیه تعریب کردند و فقط بعد از حمله مغول بود که مغولان گرگانج را اورگنج تلفظ کردند - م.

۵. جمهوری کم‌دوام خوارزم و بعد از آن منطقه خوارزمی جمهوری خلق شوروی ازبک (Khorazmian Region of the Uzbek SSR) و اکنون ازبکستان؛ منطقه‌ای که مرکز اداری‌اش اورگنج جدید است (که پیش‌تر ذکر شد)، تنها یک بخش از خوارزم تاریخی است، بخش وسیع‌تر آن برابر است با جمهوری خودمختار قره‌قالپاق و منطقه تاش حوض / تاشاوتوز (Dashhovuz) ترکمنستان - م.

قرن هفدهم م / یازدهم ق شهرت یافت و تا ۱۹۱۹م / ۱۳۳۷ق به عنوان خان‌نشین باقی ماند. مشخصه خاص آمودریا این است که همه آب آن همیشه به دریای آرال نمی‌ریخت. در دوره‌های خاصی بعد از آنکه به رأس دلتا می‌رسید، در حالی که از اورگنج قرن‌های میانه عبور می‌کرد، شاخه‌ای از آن کمی به سمت شمال غربی و جنوب غربی تغییر مسیر می‌داد. این شاخه که ازبوی<sup>۱</sup> نامیده می‌شد سپس مسیر جنوب غربی را در پیش می‌گرفت و به سمت دریای مازندران (کاسپی) می‌رفت. در این مسیر از طریق دشت پهن ساحلی به جنوب کراسنودسک<sup>۲</sup> (ترکمن‌باشی) وارد می‌شد. این شاخه از آمودریا پیش از آنکه وارد این دشت شود، در میان دره میان دو رشته کوه پست، یعنی بالخان علیا در شمال غربی و بالخان سفلی در جنوب شرقی، جریان می‌یافت. مشخصه قابل توجه کوهپایه‌های بالخان علیا شهر نیت‌داغ<sup>۳</sup> [بلخان‌آباد کنونی] با ذخایر مشهور گاز طبیعی در اطرافش است. در ۱۵۷۶م / ۹۸۳ق، رودخانه به طرف دریای آرال تغییر مسیر داد. برخی از مورخان این عامل طبیعی را، بیش از ارتش چنگیزخان و تیمور، دلیل سقوط قطعی اورگنج کهنه می‌دانند (اورگنج کهنه در این زمان از منبع آبش محروم شده بود).

بخش‌های دردناک تاریخ آسیای مرکزی آسیب‌هایی است که جنگ، به‌ویژه در زمان حمله مغول، به آبیاری وارد کرد. این سرزمین در اوج حکومت روسیه وحشتناک‌ترین ویرانی - نابودی محیط زیست و سلامتی افراد - را تجربه کرد و در زمان فروپاشی حکومت شوروی به مراتب بیشتر شد. این ویرانی حاصل شیوه آبیاری اربابان روسی بود که خواستند به قیمت از دست رفتن آسیای مرکزی، کلان‌شهر باشکوه سلطنتی را مطلوب سازند. در فصل پایانی کتاب به این موضوع خواهیم پرداخت. موضوع تغییر مسیر آمودریا که موجب نابودی قطعی اورگنج کهنه گشت فرصتی است برای ذکر ویژگی‌های متناقض عهد شوروی: نابودی فاجعه‌آمیز محیط زیست آسیای مرکزی در نتیجه آبیاری بی‌رویه روی داد. بحث آبیاری در این منطقه چیز تازه‌ای نیست؛ در عهد باستان و قرن‌های میانه، افراد می‌توانستند با استفاده از این روش آبیاری این بخش از جهان را به منطقه باغ‌ها، بوستان‌ها و مزارع پروتقی تبدیل کنند که انواع غلات در آن پرورش داده می‌شد و شهرهای پروتق تأسیس کنند. دولت شوروی این بهشت زمینی را با دستور تولید پنبه برای صنعت نساجی روسیه به سرزمین اهریمن مبدل ساخت و، به علاوه، برای تبدیل زمین‌های کشت غله و بوستان‌ها به زمین‌های کشت پنبه که تشنه آب هستند، ساخت کانال‌های بزرگ را برای آبیاری مناطق وسیع استپ یا زمین‌های کویری برای تولید مواد خام بیشتر، برعهده گرفت. یکی از این

1. Uzboy

2. Krasnovodsk

3. Nebit Dag

پروژه‌ها کانال قره‌قوم بود که ۱۲۶۶ کیلومتر طول داشت. طول این کانال تقریباً تمام ترکستان را طی می‌کند. این پروژه در شرق جمهوری به این صورت کلید خورده است که آب آمودریا را به تدریج، بعد از اینکه چند کیلومتر از قلمرو افغانستان می‌گذرد و به سمت شهر قازان‌جیک<sup>۱</sup> که فاصله زیادی از دریای مازندران (کاسپی) ندارد جریان می‌یابد، می‌کشند. کانال قره‌قوم با نام پرمباهات ولادیمیر ایلیچ لنین<sup>۲</sup> در ۱۹۵۹م/۱۳۷۸ق رسماً افتتاح شد؛ اما ساخت آن، که پیش از جنگ آغاز شده بود، در دهه ۱۹۷۰م/۱۳۸۹ق تا آن سوی قازان‌جیک ادامه یافت. آمودریا مایه حیات انسان، حیوان و گیاهی است که در پایین دست زندگی و رشد می‌کند و مهم‌ترین منبع آبی است که دریاچه آرال را زنده نگه داشته است. کانال قره‌قوم زالویی است که خون حیات این رودخانه سودمند را می‌مکد. این کانال البته تنها برجسته‌ترین نمونه خطای وحشیانه علیه انسان و طبیعت در آسیای مرکزی شوروی است؛ از بخش‌های دیگر آمودریا هم - مثل خواهرش سیحون یا سیردریا و رودهای دیگر - برای همین هدف اساسی، یعنی کشت پنبه بیشتر برای صنعت نساجی روسیه، آب کشیده می‌شود. ظاهراً پیش از ماجرای گلاسنوست<sup>۳</sup>، کوچک شدن - باید گفت بیابان‌سازی - دریای آرال و نتایج اسف‌بار آبیاری بی‌رویه، از توجه بیشتر ناظران شوروی و خارجی به یک اندازه دور مانده بود. از ۱۹۸۰م/۱۴۰۰ق، سیل مقاله‌ها و کتاب‌ها در باب این بحران توجه مخاطبان داخلی و بین‌المللی را جلب کرده است و مردم آسیای مرکزی امیدوارند که این توجه موجب یافتن راه‌حلی شود که با کمک‌های عظیم مالی و فنی بین‌المللی اجرایشدن باشد. تنها جنبه‌ای که کمتر توجه متخصصان یا ناظران ژورنالیستی را جلب کرده، نابودی حیات وحشی است که زمانی باشکوه بود. دلتای آمودریا همچون دیگر مناطق حاصلخیز آسیای مرکزی پناهگاه حیواناتی چون ببر و طعمه‌های اصلی شان مثل گوزن بخارا و گراز وحشی و بسیاری از پرندگان دریایی بود، در حالی که دریاچه آرال مملو از ماهی، حامی صنعت پررونق صید ماهی بود. همه این‌ها از بین رفته‌اند، دریاچه آرال از ۱۹۶۵م/۱۳۸۴ق از نصف هم کوچک‌تر شده و پیش‌بینی می‌شود که تا ۲۰۰۵م/۱۴۲۵ق کاملاً محو شود.

خوارزم قرن‌های میانه همچون حلقه ارتباطی مهم تجاری میان خاورمیانه و روسیه عمل می‌کرد؛ زیرا مهم‌ترین مسیرهای تجاری میان دو جهان [شرق و غرب] از این حلقه ارتباطی می‌گذشت. با اسلامی شدن خاورمیانه، بحث تجارت بیش از پیش تشویق شد و رشد اورگنج

1. Kazanjik

۲. V. I. Lenin؛ «به نام ولادیمیر ایلیچ لنین» نشان عالی برتری شوروی - م.

۳. glasnost؛ اصلاحات سیاسی گورباچف - م.

به عنوان مهم‌ترین شهر خوارزم، از قرن دهم میلادی به بعد تا حدودی حاصل این اتصال است. کاروان‌ها در طول فلات وسیع میان آرال و دریای مازندران (کاسپی)، به نام «اوست-یورت»<sup>۱</sup>، حرکت می‌کردند و به سمت رودخانه ولگا می‌رفتند. برخی از تجار غیر قانونی نیز ممکن بود رهسپار شبه‌جزیره پهناور منقشلاق در ساحل دریای مازندران (کاسپی) شوند. در آنجا آن‌ها احتمالاً برای یک سفر دریایی کم‌خطرتری به مقصد ولگا<sup>۲</sup> سوار کشتی می‌شدند. هنگام فتوحات اسلامی در قرن‌های هفتم و هشتم م/اول و دوم ق، منطقه ولگای سفلا موطن خاقان‌های ترک خزر بود و شهر ایتیل<sup>۳</sup> مهم‌ترین شهر آن‌ها در دلتای رودخانه واقع بود. در حدود قرن دهم م/ سوم ق، خاقان‌های خزر در موضع انحطاط قطعی قرار گرفتند و بعضی از کارهای تجاری‌شان را حکومت ترک دیگری برعهده گرفت. این حکومت مربوط به بلغارها بود که در منطقه ولگای میانه قرار داشت و بلغار، که فاصله زیادی از قازان جدید نداشت، پایتختشان بود. با اینکه نخبگان خزر عمدتاً یهودی شده بودند، بلغارها در نهایت مسلمان شدند. خوشبختانه تاریخ حوادث را از آغاز این فرایند به دقت ثبت کرده است. گزارشی وجود دارد از هیئتی که مقتدر، خلیفه عباسی (۹۰۸-۹۲۹ م/۲۹۶-۳۱۷ ق)، در ۳۰۹/۹۲۲ م برای پادشاه بلغارها فرستاد. این گزارش را دانشمند بغدادی، ابن فضلان، که یکی از افراد حاضر در این هیئت بود تهیه کرد.

فرغانه در شرق ماوراءالنهر قرار دارد؛ دره بیضی‌شکل وسیعی که از شمال، شرق و جنوب به وسیله کوه‌های تیان‌شان و پامیر محدود می‌شود. رودخانه نارین<sup>۴</sup> از امتداد بخش بالایی آن در قرقیزستان عبور کرده، از مرز ازبکستان می‌گذرد و به قره‌دریا و سیردریا می‌رسد. از آنجا که فرغانه در شمال آمودریا قرار دارد، می‌توان آن را جزء ماوراءالنهر به شمار آورد. فرغانه همچون سغدیا، خوارزم و چند منطقه دیگر آسیای مرکزی، سرزمین تمدن کهن کشاورزی است که از آب‌های سرازیر شده از کوه‌های مجاور، سیردریا و قره‌دریا، که نقش محوری در آن ایفا می‌کنند، تغذیه می‌شود. نام این منطقه، که در قرن شانزدهم م/دهم ق همچنان متداول بود، پیش از سلطه روسیه در قرن نوزدهم م، یعنی هنگامی که خان‌نشین خوقند<sup>۵</sup> در میان خانات سه‌گانه<sup>۶</sup> شرقی‌ترین خان‌نشین آسیای مرکزی گردید، دوباره برای

۱. Üst-yurt؛ ترکیبی ترکی به معنی زمین مرتفع.

2. Volga  
3. Itil  
4. Naryn

۵. در لهجه ازبکی جدید Quqon.

۶. دو خان‌نشین دیگر عبارت بودند از امارت بخارا و خان‌نشین خیوه.

مدتی به واسطه یکی از شهرهایش تحت الشعاع قرار گرفت. بخش بزرگ تر فرغانه، جز کناره آن، که میان قرقیزستان و تاجیکستان مشترک است، امروز شرقی ترین استان جمهوری ازبکستان است. برای مثال، شهرهای تاریخی اوزکند و اوش<sup>۱</sup> سمت مرز جمهوری قرقیزستان قرار دارند و خجند در طرف تاجیکستان واقع است.

جنوب ماوراءالنهر استان خراسان (به زبان ایرانی «سرزمین برآمدن خورشید» یا «شرق») واقع شده است. این نام هنوز متداول است، اما محدود به قلمرو جنوب غربی شده است که استان ایرانی خراسان (به مرکزیت مشهد) را تشکیل می دهد. پیش از دوران اسلامی، و در آغاز آن، خراسان مناطق وسیع تری را دربر می گرفت؛ حتی ترکمنستان مرکزی و شمال غربی افغانستان و همچنین شهرهایی چون نسا، مرو، نیشابور و هرات را شامل می شد. عشق آباد، پایتخت کنونی ترکمنستان، در نزدیکی شهر نسا، پایتخت پارتیان باستان (در قرن های دوم و نخست قبل از میلاد)، واقع است. این شهر در کوهپایه های کپه داغ قرار داشت که رشته کوهی است در امتداد مرز ترکمنستان و ایران. در قسمت شمالی، یعنی بخش ترکمن خراسان قدیم، رودهایی جریان داشتند که کشاورزی و زندگی شهری را در این منطقه تقویت می کردند. بیشتر این آب ها از رشته کوه کپه داغ سرچشمه می گرفتند، اما دو رودخانه تجن و مرغاب از مناطق دوردست جنوب شرقی در کوه بابا در افغانستان<sup>۲</sup> و رشته کوه فیروز کوه جاری می شدند. رود تجن که بخش بالایی آن هریرود (رودخانه هرات) نامیده می شد، بخش کوتاهی از مرز میان افغانستان و ایران را تشکیل می دهد، سپس قبل از اینکه مسیرش را به طرف بیابان قره قوم در جمهوری ترکمنستان کامل کند، میان ایران و ترکمنستان مرزی ایجاد می کند. اما این رود بعد از اینکه دلتای بیابانی وسیع شبکه کشاورزی حاصلخیز را در اطراف شهر تجن تغذیه کرد، ناپدید می شود. همین را می توان در مورد مرغاب، در ۱۵۰ کیلومتری شرق، نیز گفت. در این منطقه، شهر مشهور قرن های میانه، یعنی مرو، آبادی های وسیع تری را مشخص می کند. مرغاب در فاصله کمی بعد از آن وارد ترکمنستان می شود و با رود کوشک<sup>۳</sup>، که از رشته کوه سفید کوه<sup>۴</sup> در افغانستان سرچشمه می گیرد، تقویت می شود. شهر کوشکا<sup>۵</sup> [سرحد آباد کنونی] در نزدیکی منطقه مرزی، در دوران حکومت روسیه در این منطقه رونق گرفت و جنوبی ترین

1. Osh

۲. نام قدیمی آن Paropamisus بود؛ گاهی این کوه با هندوکش، یا صحیح تر بخش غربی آن، یکی گرفته می شود.

3. kushk

4. Safed Koh

5. Kushka

نقطه امپراتوری تزاری و روسیه بود که به عنوان ترمینال راه آهن، که از مرو تا آنجا کشیده شده بود، در یادها ماند. این خط اصلی از کراسنودسک [ترکمن‌باشی] در کرانه کاسپین آغاز می‌شد، از طریق مرو به بخارا، سمرقند و تاشکند می‌رفت. در آنجا به خطوطی متصل می‌شد که آسیای مرکزی را به روسیه و سبیری پیوند می‌داد. موقعیت و کارکرد این خط آهن بازتابی بود از مسیرهای طولانی قدیم و جدیدی که از مرو می‌گذشتند. در آغاز قرن‌های میانه، مرو یکی از مسیرهای جاده ابریشم بود که از طریق سمرقند از سین کیانگ به نیشابور و نقاط دورتر غربی می‌رفت، و مسیرهایی را که به بلخ، هند، خوارزم و روسیه می‌رفتند به هم متصل می‌کرد. این امر مرو را بزرگ‌ترین مرکز خرید آسیای مرکزی ساخته بود و این نقش به واسطه صادرات محصولات این منطقه، همچون منسوجات نساجی به دست آمده از ابریشم محلی و پنبه (که در آبادی‌های حاصلخیز رشد می‌کرد)، پررنگ شد. کشت پنبه از سد عظیمی بهره‌مند بود که در نزدیکی جریان‌های آب ساخته شده بود. سال‌ها بعد مغولان آن را تخریب کردند، و قبل از پیروزی روسیه در قرن نوزدهم م/ سیزدهم ق بازسازی شد (بند سلطانی، «سد سلطنتی»). بازسازی سد آبی اهمیت گذشته شهر و رونق راه آهن ساخته روس‌ها را بازنگرداند؛ البته راه آهن یادشده اهمیت استراتژیک منطقه را به عنوان ایستگاه مستقر در مسیر هند، تقویت کرد. توسعه خط آهن به کوشکا با هدف فراهم کردن راهی در هنگام فشار به افغانستان و جنگ احتمالی با انگلستان صورت گرفت. مرو نامی است تاریخی که به‌درستی تنها بر ویرانی‌های کلان شهری اطلاق می‌شود که مغولان در ۱۲۲۱ م/ ۶۱۷ ق نابود کردند. نام جدید این شهر مری<sup>۱</sup> است و در حدود ۳۰ کیلومتری غرب مکان باستانی آن ساخته شده است.

در شرق خراسان، در شمال افغانستان کنونی، منطقه‌ای قرار دارد که پیش‌تر از آن یاد شد. در عهد باستان، این منطقه به باکتريا یا بلخ شهرت داشت و اعراب و پارسیان آن را تخارستان می‌نامیدند. پایتخت آن، باکترا<sup>۲</sup>، (همان شهر بلخ) قرن‌های اولیه اسلامی است و تا زمانی که مغول‌ها در ۱۲۲۱ م/ ۶۱۷ ق تخریبش کردند، شهر آبادی بود. در نهایت، این شهر بار دیگر رونق یافت، اما از پایان قرن پانزدهم م/ نهم ق اهمیتش را مدیون مکان مقدسی بود که مزارشریف نامیده می‌شد و با فاصله کمی در جنوب شرقی قرار داشت؛ میان عامه مسلمانان، این مزار در این باب که آرامگاه حضرت علی (ع)، داماد پیامبر اسلام (ص) و امام اول شیعیان است، رقیب شهر عراقی نجف به شمار می‌رود. در قرن‌های اولیه عصر ما، سرزمینی که در

1. Mary

2. Bactra



اصل باکتریای ایرانی بود، در پی مهاجرت تخاریان به این قلمرو «سرزمین تخاریان» نامیده شد. تخاری‌های باکتريا به غیر از خویشاوندانشان که ساکن شمال شرقی سین کیانگ بودند و ویژگی‌های زبان‌شناسی قومی خود را در آنجا اظهار داشتند (ساکنان تخاری‌زبان تورفان، قره‌شهر و کوچا) به عنوان مردمی در ذهن ما ماندند که نقش راهبر را در خلق امپراتوری مشهور کوشان ایفا کردند. آن‌ها بدون هیچ ردّیابی از هویت اصلی‌شان ایرانی شدند. ایرانیان از قدرت شاخه‌های جانبی ترک‌های غربی هم که کمی پیش از آغاز فتوحات مسلمانان در آنجا بسط یافته بود تأثیر نپذیرفتند. از طرف دیگر، قبایل ترکی که مهم‌ترینشان ترکمن‌ها و ازبک‌ها بودند در قرن‌های اخیر تا آنجا در تخارستان ایرانی اولیه نفوذ کردند که این منطقه ترکستان افغان نیز نامیده می‌شود.

اگر تخارستان را ترک کنیم و از آمودریا بگذریم در آن سوی رودخانه، در واقع در ماوراءالنهر، خواهیم بود. شهر ترمذ در نقطه‌ای واقع شده است که سرخان‌دریا در طرف شمالی (ازبک) آن به آمودریا می‌ریزد. این منطقه نقطه تاریخی مسیرهای تجاری و زیارتی میان بلخ و سمرقند است (مثل مسیری که از دروازه آهنی پیش‌تر گفته می‌گذرد)؛ یا، اگر بخواهیم وسیع‌تر بنگریم، میان شبه‌قاره هند، آسیای میانه و روسیه واقع شده است. تاجیکستان با کمی فاصله در شرق قرار دارد و به لحاظ ویژگی‌های تاریخی و ظاهری (فیزیکی)، این سرزمین در این قسمت شبیه مناطق پیوسته به ازبکستان و افغانستان است. به‌علاوه، این کشور تمدن باستانی‌ای دارد مبتنی بر آبیاری از رودخانه‌هایی که از کوه‌های تیان‌شان و قله‌های پامیر سرچشمه گرفته‌اند و به شمال و شرق سرازیر می‌شوند؛ و اگر رودهای فرعی جنوبی و رود افغان «پنج»<sup>۱</sup> (یعنی بخش بالایی آمودریا) را هم به حساب آوریم، می‌توان رودخانه‌هایی را هم که از هندوکش سرازیر می‌شوند در این گروه نام برد. همان‌طور که گفتیم، این منطقه جزئی از سرزمین باستانی باکتريا و تخارستان قرن‌های میانه بود.

یکی از رودهایی که به رود پنج می‌ریزد رود وختش است که از جنوب شرقی کوه‌های آلای<sup>۲</sup> در قرقیزستان سرچشمه می‌گیرد. این رشته‌کوه بین کوه‌های تیان‌شان و پامیر، نزدیک مرز سین کیانگ، واقع شده است. این رود که در آن منطقه قزل‌سو<sup>۳</sup>، یعنی رودخانه سرخ، نامیده می‌شود با دیگر جریان‌های آبی تقویت شده، رودخانه وختش را می‌سازد. رود پنج از

1. Panj  
2. Alai

۳. این رود در تاجیکستان به زبان فارسی سرخاب نامیده می‌شود - م.

شرق پامیر، نزدیک سین کیانگ، سرچشمه می‌گیرد و از ترکیب شدن با رود وخش، آمودریا را به وجود می‌آورد. رود پنج طولانی‌ترین بخش مرزی میان تاجیکستان و افغانستان را تشکیل می‌دهد؛ آمودریا (که افغانستان را از تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان جدا می‌کند)، پیش از تغییر مسیر نهایی در شمال غرب از طریق جمهوری ترکمنستان به سمت دریای آرال، ادامه مرز یادشده است.

شهر دوشنبه<sup>۱</sup>، پایتخت تاجیکستان، بین رود وخش و کنار رودخانه دیگری به نام کافرنهان<sup>۲</sup> قرار دارد که مرز تاجیک-ازبک است. جمعیتی که میان این رودخانه و مرز ازبک ساکن اند، اقلیت قابل توجهی از ازبک‌ها هستند؛ در حالی که در سمت دیگر، در سراسر مسیر پامیر شرقی، بخش اندکی از جمعیت، برخلاف جهت دیگر آن (که غالباً ترک ترکستان‌اند)، ایرانی‌اند. این بخش از باکتریای باستانی و تخارستان قرن‌های میانه قبل از اینکه از دولت شوروی عنوان رسمی تاجیکستان را بگیرد، به نام‌های محلی‌ای چون حصار، چغانیان، قبادیان، ختلان، و در شرق دورتر بدخشان (که امروزه تمام نیمه شرقی این جمهوری را اشغال کرده است)، شهرت داشت. کوه‌های پامیر تمام قلمرو بدخشان تاجیک را می‌پوشانند و این قلمرو به آن‌ها هویت خاصی داده است که از زمان حکومت شوروی با عنوان اداری «ایالت خودمختار کوه بدخشان»<sup>۳</sup> شناخته می‌شد؛ پایتخت این منطقه، شهر خُروگ<sup>۴</sup>، کنار رودخانه گانت<sup>۵</sup> در نزدیکی دهانه رودخانه پنج، قرار دارد. بیشتر ساکنان آن با گویش‌های ایرانی خاص خود سخن می‌گویند؛ به علاوه، آن‌ها به شکل‌های خاصی از اسلام و عمدتاً فرقه اسماعیلیه (که یکی از سه فرقه اصلی شیعه است و آقاخان را رهبر روحانی خود می‌دانند) اعتقاد دارند. قلمرو بدخشان به منطقه کوه بدخشان محدود نمی‌شود؛ در واقع، مهم‌ترین و به یاد ماندنی‌ترین بخش آن به لحاظ تاریخی در افغانستان در ساحل چپ و جنوبی خمیدگی عریض رود پنج به طرف شمال قرار دارد. علاوه بر این قسمت، نقطه‌ای که شاخه فرعی این رود [یعنی پنج] به نام کوکچا<sup>۶</sup> هنگام سرازیر شدن از کوه‌های هندوکش از آن عبور می‌کند نیز جزء این بخش است. پایتخت ولایت بدخشان افغانستان، فیض‌آباد، در قرن هفدهم م/ یازدهم ق ایجاد شد، اما

۱. پیش از دوره مدرن، این شهر به دلیل برگزاری دوشنبه‌بازار در این منطقه به این نام خوانده شد و بین سال‌های ۱۹۲۹م/۱۳۴۷ق تا ۱۹۶۱م/۱۳۸۰ق استالین آباد نام داشت.

2. Kafarnihan  
3. Gorno – Badakhshanskaya Avtonomnaya  
4. Khorog  
5. Gunt  
6. Kokcha

شهر جرم<sup>۱</sup>، که فاصله کمی با کوچا دارد، تاریخی به قدمت خود این ایالت دارد. قدمت این استان با خاطرات اردوگاه اسکندر مقدونی (که کاملاً از بین نرفته است) شهره بود: حاکمان بدخشان، حتی وقتی همچون آخرین سلسله محلی (یاری‌ها)<sup>۲</sup> از دودمان ازبک برخاسته بودند، علاقه داشتند که سلسله اجدادشان را به فاتح کبیر برسانند. شهرت بدخشان در عهد باستان و قرن‌های میانه به واسطه مسیرهای تجاری طولانی‌ای بود که جهانگردان مشهوری چون مارکوپولو<sup>۳</sup> طی کردند، و همچنین به دلیل یاقوت‌ها و تنها منبع فیروزه‌اش که به مناطق دور، خصوصاً هند، صادر می‌شد.

در شرق بدخشان افغانستان و جنوب منطقه بدخشان تاجیکستان، نوار باریک زیبایی از قلمرو کشور افغانستان گسترده شده است که در ۱۸۹۵م/۱۳۱۲ق به منظور جدایی امپراتوری روسیه از بریتانیا به وجود آمده است. رود وخن<sup>۴</sup> از این نوار در جهت عرض جغرافیایی عبور می‌کند. گروهی از جغرافی‌دانان وخن را بخش منتهالیه آمودریا می‌دانند؛ این رود به رود پامیر می‌پیوندد و رود پنج را تشکیل می‌دهد. این نوار باریک افغانستان امروزه تاجیکستان را از پاکستان و کشمیر جدا می‌سازد.

اگر دیگر رود بزرگ آسیای مرکزی، یعنی سیردریا یا سیحون، را در شمال مرز ماوراءالنهر در آن سو به شمار آوریم (و آن را بین‌النهرین آسیای میانه<sup>۵</sup> قلمداد کنیم) مشکلی به وجود نمی‌آید. رودخانه‌ای که جغرافی‌دانان یونانی آن را یکسارتس<sup>۶</sup> و جغرافی‌دانان عرب سیحون نامیدند. این رودخانه از نزدیکی بلندترین قله‌های تیان‌شان در شرق قرقیزستان سرچشمه می‌گیرد و با نام نارین، قبل از عبور از مرز ازبکستان و ورود به فرغانه (که در نزدیکی شهر تاریخی اندیجان، قره‌دریا<sup>۷</sup> به آن می‌پیوندد)، طی مسیر طولانی‌ای در جمهوری قرقیزستان به طرف غرب جریان می‌یابد. این رود، که نامش از اینجا به بعد سیردریا می‌شود، تمام طول آن ایالت را از شرق به غرب طی می‌کند. سپس به دشت باز و بدون موانع کوهستانی می‌رسد. این دشت منطقه‌ای است که رشته‌کوه‌های غربی قابل رؤیت تیان‌شان و پامیر از شمال و جنوب در آن به هم نزدیک می‌شوند اما به هم نمی‌رسند. شهر خجند که در اسکندریه

1. Jurm

۲. Yarids؛ این سلسله فیض‌آباد را بنا کردند و تا قرن نوزدهم آنجا ماندند.

3. Marco Polo

4. Vakhana

۵. در متون جغرافیایی روسیه، گاهی بین‌النهرین را Mezhdurechi می‌نامند.

6. Iaxartes

7. Kara Darya

اقصى<sup>۱</sup> یا نزدیک آن توسط اسکندر مقدونی در ۳۲۸ پیش از میلاد بنا شد و بین سال‌های ۱۹۳۶م/۱۳۵۴ق و ۱۹۹۱م/۱۴۱۰ق لنین آباد نامیده شد، در نزدیکی این دشت باز قرار دارد. این منطقه امروزه مرکز اداری ناحیه‌ای است که در این قسمت از تاجیکستان بیرون زده است. سیردریا با عبور از این بخش بیرون‌زده تاجیکستان و گذر از کنار خجند، بار دیگر وارد ازبکستان شده، پیش از خروج از این جمهوری در فاصله کمی از شهر تاشکند، در این شهر که پایتخت ازبکستان است جریان می‌یابد. این رود سپس وارد قلمرو قزاقستان می‌شود و مسیر طولانی‌اش را در جهت شمال غربی به طرف دریای آرال در پیش می‌گیرد، و تقریباً همیشه موازی با آمودریاست.

در هر حال، چنین تعریفی از ماوراءالنهر تقریباً تصنعی است و شاید بهتر باشد که تنها بر این حقیقت مسلم تأکید کنیم که ماوراءالنهر آن بخش از آسیای مرکزی است که در شمال بخش میانی آمودریا قرار دارد. با تعریف فوق می‌توانیم بخش‌های معینی از این منطقه را هم بینیم که ماوراءالنهر تاریخی در سمت راست و ساحل شمالی سیردریاست. این منطقه دربرگیرنده شهرهایی است چون تاشکند که پایتخت ازبکستان جدید و کلان‌شهر آسیای مرکزی است.

به هر حال، با گذشتن از سیردریا در آستانه دشت پهناور اوراسیا می‌ایستیم؛ رشته کوه طولانی و کم‌ارتفاع قره‌تائو<sup>۲</sup>، که از تیان‌شان غربی به سمت جنوب قزاقستان بیرون می‌زند، به اندازه ارتفاعات پراکنده قسمت‌های دور شمالی، شکل منطقه را تغییر نمی‌دهد. هنگامی که اعراب در نخستین دهه‌های قرن هشتم م/دوم ق فتح ماوراءالنهر را آغاز کردند، قلمرو چادرنشینان ترک اوراسیا اینجا نمودار شد و آن‌ها آن منطقه را، در مقابل ماوراءالنهر، به درستی بلاد الترك نامیدند، یعنی سرزمین ترکان یا ترکستان. امروزه ترکستان (این نام برای پیروی از تلفظ معمول در زبان‌های روسی و دیگر زبان‌های غربی استفاده می‌شود) معنی تقریباً متضادی دارد - یعنی ماوراءالنهر تاریخی و بخش شمالی (ترکمن) خراسان - اما این مسئله حاصل فرایندی بود که سه قرن بعد از فتح اعراب آغاز شد و تنها بعد از تصرف آسیای مرکزی توسط روس‌ها در قرن نوزدهم م، رسماً تصویب شد.

در بحث مربوط به ماوراءالنهر، خوارزم، تخارستان و فرغانه، بر حاصلخیز بودن این مناطق به عنوان سرزمین سیراب<sup>۳</sup> تأکید کرده‌ایم. بخش‌های وسیعی که از آبیاری بهره نبرده‌اند در میان سرزمین‌های این منطقه تضاد چشمگیری را نشان می‌دهند: بیابان قزل‌قوم ازبکستان و

1. Alexandria Eschate, "the furthest"

2. Kara tau

3. irrigated

بیابان قره قوم ترکمنستان تنها وسیع ترین و بدترین نمونه‌ها به شمار می‌روند؛ و نظیر این‌ها، و به مراتب بدتر از این‌ها، بیابان خشن تکله‌مکان در ترکستان شرقی است.

همان‌طور که گفتیم، فرغانه با رشته‌کوه‌های تیان‌شان و پامیر از سه طرف شمال، جنوب و شرق محاصره شده است. هر دوی این‌ها با نام‌های محلی‌ای شهرت دارند که برای بخش‌های خاصی از آن‌ها به کار می‌رفت؛ برای مثال، کانگی<sup>۱</sup> و ترسکی آلاتو<sup>۲</sup> تیان‌شان، رشته‌کوه‌های شمال و جنوب ایسیک کول<sup>۳</sup> (دریاچه گرم در منطقه قرقیز) در قرقیزستان. ارتفاع این دیوار طبیعی که ترکستان غربی را از ترکستان شرقی جدا می‌کند بسیار خارقالعاده است: قله‌های با عظمتی که بیش از ۵۰۰۰ متر ارتفاع دارند مثل زنگیش چوکاسو<sup>۴</sup> در مرز سین کیانگ با قرقیزستان (۷۴۳۹ متر)، گارمو<sup>۵</sup> در تاجیکستان، یا، حتی بلندتر از آن، کونگور<sup>۶</sup> (۷۷۱۹ متر) در سین کیانگ. رشته‌کوه‌های پامیر (که نام مستعارش در سفرنامه‌های قرن نوزدهم م / سیزدهم ق «بام دنیا» بود) از طریق تاجیکستان و سین کیانگ به افغانستان، پاکستان، تبت و هند - با نام‌هایی چون کانلان، قره‌قروم، هندوکش و هیمالیا - کشیده شده است. شاید باورکردنی نباشد، اما این تلاقی رشته‌کوه‌های عظیم در دوره باستان و قرن‌های میانه محل عبور جاده باشکوه ابریشم<sup>۷</sup> بود. انسان راه‌هایی یافت تا با گذشتن از مسیرهایی که برخی از آن‌ها مرتفع‌تر از قله‌هایی هستند که در جاهای دیگر سر به فلک کشیده محسوب می‌شوند، در این کوه‌ها نفوذ کند (برای مثال، بدل<sup>۸</sup> در قرقیزستان، ۴۲۸۸ متر، یا آکبایتال<sup>۹</sup> در تاجیکستان ۴۶۵۵ متر؛ یا مسیر سریناگار<sup>۱۰</sup> - گیلگیت<sup>۱۱</sup> - هونزو<sup>۱۲</sup> - تاشکورگان<sup>۱۳</sup> که هند را

1. Kungey

2. Terskey Alatau

3. Issyk Kul

۴. Zhengish Chokusu؛ این نام چندان مشهور نیست، اما مناسب‌ترین نام قرقیزی است که از زبان روسی و از کلمه پیک پوبدی (Pik Pobedy) به معنای قله پیروزی گرفته شده است.

۵. Garmo؛ با ارتفاع ۷۴۹۵ متر بلندترین کوه اتحاد شوروی سابق که در آن وقت پیک کمونیزما (Pik Kommunizma) یعنی قله کمونیسم نام داشت.

6. Kungur

۷. Silk Road؛ مسیرهای کاروان که آسیای میانه و چین را با هند، خاورمیانه و دنیای مدیترانه پیوند می‌داد.

8. Bedel

9. Akbaital

10. Srinagar

11. Gilgit

12. Hunzo

13. Tashkurgan

به سین کیانگ، کی<sup>۱۲</sup> قره‌قروم یا گادوین آستن<sup>۲</sup>، دومین کوه بلند جهان، با ارتفاع ۸۶۱۱ متر، که فاصله زیادی با شرق آن ندارد، متصل می‌کند).

در شرق فرغانه که با رشته کوه‌های تیان‌شان و پامیر از شرق جدا شده است، حوضه آبی تاریخ<sup>۳</sup> گسترده است که از جهاتی انعکاس تصویری است از دره فرغانه که وسیع‌تر و خشک‌تر از آن است. سین کیانگ که بخشی از آن به شمار می‌رود نامی است اداری که منطقه وسیع‌تری را دربر می‌گیرد؛ این منطقه امروز هیچ نام مناسب و عموماً پذیرفته شده‌ای ندارد، اما نام حوضه تاریخ نزدیک به مقصود ماست. این حوضه منطقه‌ای است تقریباً بیضی‌شکل که با مجموعه‌ای از سه رشته کوه احاطه شده است: تیان‌شان در شمال و شمال غربی، پامیر در جنوب غربی و کان‌لان، آلتینتاغ<sup>۴</sup> و نانشان<sup>۵</sup> در جنوب و جنوب شرقی. در این منطقه نیز، همچون ماوراءالنهر، زندگی ساکنان وابسته به آبی است که حاصل آب‌های جاری شده از کوه‌هاست. سه تا از این جریان‌های آبی با نام‌های یارکند، آق‌سو و ختن در نهایت به هم می‌پیوندند تا تاریخ را به وجود آورند. تاریخ رودخانه‌ای است که راهش را از طریق بیابان تکله‌مکان در جهت دریاچه لب‌نور<sup>۶</sup> به طرف شرق پیش می‌گیرد و به تنهایی به آنجا می‌رسد. چهارمین رودخانه، یعنی کاشغر - که به نام قزل‌سو، یعنی «رودخانه سرخ»، از سمت قرقیزی این مرز (نزدیک سرچشمه‌های رود هم‌نامی که پیش‌تر از آن یاد شد) سرچشمه می‌گیرد، به طرف غرب جریان یافته نام و خش می‌یابد - بعد از عبور از شهر کاشغر برای پیوستن به سه رودخانه دیگر جریان می‌یابد؛ اما قبل از رسیدن به آن‌ها، در شن‌های بیابان تکله‌مکان محو می‌شود.

حوضه آبی بیضی‌شکل با کوه‌هایی محاصره شده است که تا شرق دور و آن سوی لب‌نور کشیده شده‌اند، و بعد از عبور از مرز سین کیانگ-کانسو<sup>۷</sup>، در شهر انشی<sup>۸</sup>، دیده می‌شود؛ یعنی جایی که شکل بیضی بسته می‌شود. با نگاهی به نقشه، نوار باریکی از شهرهای آباد

۱. K2؛ دومین قله مرتفع روی زمین که حدود ۸۶۱۱ متر (۲۸۲۵۱ پا) ارتفاع دارد. این قله دارای فنی‌ترین مسیر صعود در جهان است. به واسطه مشکل بودن صعود کی<sup>۲</sup> و این حقیقت که از هر چهار نفر که برای صعود آن اقدام می‌کنند یک نفر کشته می‌شود، به کوه وحشی معروف است. نام کی<sup>۲</sup> برگرفته از شاخص‌های نقشه‌برداری است - م.

2. Godwin Austen  
3. Tarim  
4. Altyn Tagh  
5. Nanshan  
6. Lob Nor  
7. Kansu  
8. Anshi

آشکار می‌شود که در امتداد دو خط فرضی در انشی، شمال و جنوب پراکنده شده‌اند. این نوار از کنار کوهپایه‌های کوه‌های محاصره‌شده عبور کرده بیابان‌های گبی غربی و تکلک‌مکان را محاصره می‌کند، و هنگامی که دوباره در شهر کاشغر در منتهاالیه سین کیانگ به هم می‌رسند، بیضی بسته می‌شود. این آبادی‌ها به دو دلیل شهرت دارند: نخست به دلیل تمدن یگانه‌ای که در آن‌ها توسعه یافته است؛ دوم به دلیل کارکردشان به عنوان ایستگاه شبکه جاده ابریشم. اگر بخواهیم مشهورترین ایستگاه‌ها را که از انشی در جهت خلاف عقربه‌های ساعت پیش می‌روند نام ببریم عبارت‌اند از: حامی<sup>۱</sup>، تورفان<sup>۲</sup>، قره‌شهر<sup>۳</sup>، کوچا<sup>۴</sup>، آق‌سو، کاشغر (در جهت شرقی-غربی، بخش شمالی بیضی)؛ کاشغر، یارکند، ختن، نیا<sup>۵</sup>، چارخلیک<sup>۶</sup>، تانهوانگ<sup>۷</sup> و دوباره به انشی بازمی‌گردیم (در جهت غربی-شرقی، بخش جنوبی آن).

همان‌طور که گفتیم، امروزه همه این مکان‌ها، به غیر از انشی و تانهوانگ، در سین کیانگ هستند. سین کیانگ (به معنی ایالت جدید، متشکل از دو بخش است؛ ما نیز از نسخه‌های معمول پیروی می‌کنیم؛ تلفظ درست این کلمه چینی شین چیانگ<sup>۸</sup> است) نامی است که بعد از تصرف چینی‌ها در ۱۷۵۸م/۱۱۷۱ق به این منطقه داده شده است؛ این نام اکنون بعد از ادغام کامل سین کیانگ با ساختار اداری چین در ۱۸۸۴م/۱۳۰۱ق با تأکید بیشتری استفاده می‌شود. همان‌طور که اشاره کردیم، این کلمه بار معنایی جامع‌تری از حوضه آبی تاریک دارد؛ زیرا قلمرو وسیعی از رشته کوه تیان‌شان را دربر می‌گیرد. وقتی چینی‌ها می‌خواستند بین این دو بخش تمایز بگذارند، از واژه‌های نانلو<sup>۹</sup> و پیلو<sup>۱۰</sup> (مسیر جنوبی و مسیر شمالی) استفاده می‌کردند. نانلو مطابق با حوضه آبی تاریک است. نام دوم ابداع محققان‌ای است در قرن نوزدهم م/ سیزدهم ق، و البته تنها همین نام نیست؛ کاشغریا (La Kachgarie) نام متداول دیگری است که خصوصاً در تاریخ‌نگاری فرانسوی به دلیل اهمیت کلان‌شهر غربی این منطقه معمول است. ساکنان این منطقه هرگز خودشان نام جامعی برای کشورشان نداشتند، جز تقریباً آلتی‌شهر و او یغورستان؛ آلتی‌شهر نامی است ترکی به معنای «شش شهر»، این هفت شهر عبارت‌اند از: کاشغر، یارکند،

1. Hami
2. Turfan
3. Kara shahr
4. Kucha
5. Niya
6. Charkhlik
7. Tunhuang

۸. shin Chiang؛ البته در متون تاریخی فارسی با همان تلفظ سین کیانگ خوانده می‌شود - م.

9. Nanlu
10. Peilu

ختن، آق سو، کوچا، اوش و تورفان، که همگی در نیمه غربی حوضه آبی تاریخ قرار دارند. این منطقه بعد از ترکان اویغور که در قرن نهم م/ سوم ق در آن پادشاهی می کردند (و پایتختشان کوچا بود) اویغورستان نامیده شد. کوچا اکنون پایگاه باستان‌شناسی است که در فاصله کمی از تورفان، در نیمه شرقی حوضه آبی تاریخ، قرار دارد. این دو بخش [مسیر جنوبی و مسیر شمالی] اشاره به تقسیم درجه دوم، اما به هر حال مهمی، از نانو به بخش شرقی و غربی نیز دارد، که نام‌های «آلتی شهر» و «اویغورستان» را تلویحاً ذکر می کند.

شهر واحه‌ای تورفان به چند دلیل درخور توجه است. یکی از این دلایل شرایط جغرافیایی آن است؛ زیرا این شهر در منطقه پست واقع شده است - ۱۵۴ متر پایین‌تر از سطح دریا. این منطقه پست‌ترین نقطه زمین پس از بحرال‌میت است. دلیل دیگر زبان‌شناختی و فرهنگی است؛ زیرا ساکنان این منطقه قبلاً به زبان تخاری سخن می گفتند. این زبان، که زبان هندواروپایی غیر ایرانی است، پیش از ترک شدن مردم منطقه به کار می رفت؛ و آن‌ها تمدن مانوی و بودایی به وجود آوردند که تحت حکومت ترک‌های اویغور و به مدت چند قرن تا کامل شدن روند اسلامی شدن منطقه در قرن پانزدهم م/ نهم ق باقی ماند. و نهایتاً، علاوه بر آنکه تورفان یک راه ایستگاهی در نانو بود، نقطه شروع مسیری بود که به‌طور میان‌بر در کوه‌های تیان‌شان به سمت پیلو در شمال غرب حرکت می کرد، و در آنجا به شبکه‌ای از راه‌ها در امتداد جهت شمالی رشته کوه تیان‌شان می پیوست. نام تورفان درست در پایان قرن‌های میانه به شکل کنونی استفاده شد؛ منظور زمانی است که جمعیت آن رشد کرد و جمعیت کوچای تاریخی را که در حدود ۳۰ کیلومتری شرق قرار داشت، جذب نمود. این رخداد تکرار تغییری بود که پیش‌تر اتفاق افتاده بود؛ یعنی هنگامی که شهر یارخاتو<sup>۱</sup> در حدود ۱۰ کیلومتری غرب تورفان، در قرن‌های اولیه میلادی به خاطر کوچا کنار گذاشته شد. هم یارخاتو و هم کوچا امروزه از نظر باستان‌شناسی مکان‌های بااهمیتی هستند؛ بنابراین، احتمالاً هنوز شهر دیگری وجود دارد که متعلق به همان تمدن باشد: بیش‌بالیغ<sup>۲</sup> یا پیتینگک<sup>۳</sup> که حدود ۱۰۰ کیلومتری شمال تورفان واقع است. اما بیش‌بالیغ در طرف دیگر کوه‌های تیان‌شان قرار دارد، و شرایط آب‌وهوایی آنجا متفاوت است: رطوبت بالای دامنه‌های شمالی کوه‌های آسیای میانه این شهر را از بین برده است؛ روزگاری این شهر به حال خود رها شده بود، به حدی که باستان‌شناسان

۱. Yar-khoto؛ نام ترکی-مغولی؛ این منطقه با نام چیاوهو (Chiao-ho) نیز شهرت دارد.

2. Bishbalik  
3. Peiting



جدید در مکان‌یابی آن مشکلات بسیاری داشتند. آن‌ها ابتدا به غلط پنداشتند که این مکان ارومچی<sup>۱</sup> است که در ۵۰ کیلومتری غرب واقع شده است.

نانلو و پیلو نام‌هایی هستند که دیگر به کار نمی‌روند، و سین کیانگ طبق معیارهای جغرافیایی، زبان‌شناسی قومی، و حدود اداری، به چند منطقه تقسیم شده است؛ این دو نام بیانگر تضاد پایدار و مؤثر میان سین کیانگ جنوبی و شمالی بودند. با وجود این، بحث دربارهٔ سین کیانگ را با مقایسهٔ مسلم آن‌ها آغاز می‌کنیم: همچون سین کیانگ جنوبی، سین کیانگ شمالی متشکل از هسته‌ای از دشت وسیعی است که با چند رشته کوه محاصره شده است؛ این هسته مثلثی است که توسط تیان‌شان در جنوب، آلتای در شمال شرقی و تارباگاتای<sup>۲</sup> و آلاتائوی جونگاریه<sup>۳</sup> در شمال غربی شکل گرفته است. این منطقه بعد از اینکه جونگاریه یا زونگاریه‌های مغول حکومت مقتدری در قرن هفدهم م/ یازدهم ق در آنجا شکل دادند (با وجود این حقیقت که سربازان منچو<sup>۴</sup> عملاً آن‌ها را در ۱۷۵۸-۱۷۵۹ م/ ۱۱۷۱-۱۱۷۲ ق ریشه کن کرده بودند)، با نام جونگاریه شناخته می‌شود. در ۱۸۷۷ م/ ۱۲۹۳ ق، در جریان شورش که مسلمان ترکی به نام یعقوب بیگ از کاشغر و یارکند هدایتش می‌کرد، چین ناچار شد سین کیانگ را دوباره فتح کند، و در آن هنگام، ارومچی (به تیهوا<sup>۵</sup> تغییر نام داد؛ این نام پس از پیروزی کمونیسم در ۱۹۴۹ م/ ۱۳۶۸ ق حذف شد) پایتخت قطعی ایالت جدید شد. پیش از شورش، حاکم چینی در قُلجه<sup>۶</sup> اقامت داشت، این شهر در درهٔ ایلی در نزدیکی آلمالیق<sup>۷</sup> قرن‌های میانه قرار دارد، و از این‌رو، در یکی از گذرگاه‌های تاریخی در امتداد حاشیهٔ جنوبی کمر بند استپ اوراسیاست. برخلاف حوضهٔ تاریخی که سرزمین یکجانشینان بود، جونگاریه به عنوان بخشی از این کمر بند، سرزمین چادر نشینان بود. در دوران قدیم، چادر نشینان برخلاف ایرانیان و تخاریان که کشاورز و ساکنان شهر بودند، همان‌طور که گفتیم، ترک و مغول بودند. با وجود این، در قرن نوزدهم/ سیزدهم ق، جریان مداومی از حرکت مهاجران کشاورز از نانو به سمت حاشیه‌های حاصلخیزتر جونگاریه، مثل درهٔ ایلی، آغاز شد؛ این ساکنان ترک‌زبان (غالباً ایرانیان ترک‌شده) به عنوان «کشاورزان»<sup>۸</sup> شناخته شده

1. Urumchi
2. Tarbagatai
3. Jungarian Alatau
4. Manchu
5. Tihwa

۶. Kulja؛ این منطقه با نام چینی اینینگ (Ining) نیز مشهور است.

7. Almaliq
8. Taranchis

شده بودند و سرانجام نقش مهمی در استحکام بخشیدن به حس هویت مشترک میان ساکنان محلی اصلی جنوبی و بخش شمالی سین کیانگ ایفا کردند.

در شرق، سین کیانگ با مغولستان و استان چینی کانسو هم مرز است. در دو سوی مرز سین کیانگ-مغولستان منطقه افسانه‌ای گبی قرار دارد که بخش قابل ملاحظه‌ای از مغولستان جنوبی و مرکزی چینی را اشغال می‌کند. گبی، همچون تکه مکان، بیابان واقعی یا صحرا نیست، بلکه دشت سختی است با توده‌هایی از گیاهان پراکنده که چارپایانی چون شتر، اسب و گاو را تأمین می‌کنند. در نیمه غربی مغولستان، گبی در شمال با آلتای، رشته کوه طولانی‌ای که به طور مورب (در جهت شمال غربی-جنوب شرقی) از سبیری جنوبی امتداد یافته است، محدود شده است. رشته کوه هنگای که کمی کوچک‌تر، اما با همان عظمت، است به موازات آلتای در دورترین نقطه شمال شرقی، یعنی جایی که رشته کوه دیگری به نام هنتی به دنبال آن قرار دارد، واقع است. دشت وسیع و سرسبزی میان رشته کوه‌های هنگای و هنتی کشیده شده و جریان چند رودخانه آن را قطع کرده سپس به طرف شمال تغییر مسیر داده است به جانب سبیری می‌روند. دو تا از این رودخانه‌ها، اورخون و تولا<sup>۱</sup>، چند مرحله مهم از تاریخ ترکی و مغولی را تداعی می‌کنند. در امتداد اورخون بود که مراکز سیاسی و دینی اولین امپراتوری‌های ترک برپا شد: گوک ترکان<sup>۲</sup> یادمان‌های تاریخی قرن هشتم م/دوم ق خود را بنا نهادند که کتیبه‌های یادبودشان شهرت دارند، و پایتخت ترکان اویغور، قرابالغاسون<sup>۳</sup>، طی قرن‌های هشتم و نهم م/دوم و سوم ق در همان منطقه بود. در قرن سیزدهم م/هفتم ق که مغول‌ها از شرق به این منطقه حرکت کردند جایگزین ترک‌ها شدند، آن‌ها قره‌قروم را به عنوان مرکز کاریزماتیک امپراتوری چنگیزی بنا کردند (این تصمیم چنگیزخان بود، اما پسرش اکتای در ۱۲۳۵ م/۶۳۲ ق آن را عملی کرد). با اضمحلال آن امپراتوری، قره‌قروم نیز ضعیف شد، اما نقش کاریزماتیک این مکان در ۱۵۸۶ م/۹۹۴ ق، هنگامی که مغول‌ها به مذهب بودایی لامائیستی گرویدند، بار دیگر احیا شد. آن‌ها در آن زمان معبد مشهوری به نام اردنی زو<sup>۴</sup> بنا نهادند.

رود اورخون در هنگای بالا می‌رود و سرانجام تولا که از رشته کوه هنتی سرچشمه می‌گیرد به آن می‌رسد. نقطه مرکزی سیاسی و دینی در قرن‌های بعدی به دره تولا نقل مکان

- 
1. Tula
  2. Kök Turks
  3. Qarabalgasun
  4. Erdeni Dzu

کرد؛ در این مکان اولین اُرگای<sup>۱</sup> سیار یعنی قرارگاه بوگدو گِگِن<sup>۲</sup> تأسیس شد. بوگدو گگن رهبر کشیشان بودایی بود که در پایان رهبر سیاسی حکومت دینی شد و قرارگاه یادشده تا ۱۷۷۹م/۱۱۹۲ق در آنجا مستقر بود. در ۱۹۲۴م/۱۳۴۲ق، اُرگا به اُلان باتور (به زبان مغولی، یعنی قهرمان سرخ) تغییر نام داد. این تغییر نام نماد انتقال مغولستان از حکومت سلطنتی بودایی به جمهوری کمونیستی بود.

رشته کوه هنتی سرچشمه دو رودخانه مهم دیگر هم هست، یعنی اُنون<sup>۳</sup> و کرولن<sup>۴</sup>. سرچشمه‌های این دو رود نزدیک سرچشمه تولا است، اما آن‌ها به طرف شرق جریان دارند و سرانجام از مرز مغولستان عبور می‌کنند؛ اُنان وارد سیبری می‌شود و کرولن وارد چین. بین این دو رودخانه بود که مردمی به نام مغول در قرن دوازدهم م/ ششم ق ظهور کردند. آن‌ها برای داشتن منطقه جنگلی هم جوار در شمال از اقامتگاه اولیه‌شان به اینجا حرکت کردند. وقتی تموچین به عنوان رهبرشان پذیرفته شد و در ۱۲۰۶م/۶۰۲ق عنوان چنگیزخان را یافت، مراسم در کوه مقدسی به نام بورخان کلدُن<sup>۵</sup>، جایی در میان دامنه‌های شرقی رشته کوه هنتی، نزدیک سرچشمه‌های اُنان، برگزار شد.

اگر قلمرو میان اُنان و کرولن را منطقه پیمایش مغولانی بدانیم که خود را برای فتح دنیا آماده می‌کردند، درست در همسایگی آن‌ها در جهت جنوب شرقی، سرزمین خویشاوندان نزدیکشان قرار داشت، یعنی تاتارها. این نام و گروه که در کتیبه‌های اورخون و منابع چینی آمده است، سرنوشتی عکس مغولان داشتند: گروهی از مردم تاتار، به عنوان یک قوم، از بین رفتند، عده‌ای هم در مرحله اول فتوحات چنگیز جذب آن شدند. واژه تاتار را ناظران و قربانیان معاصر - چینی، اروپایی یا مسلمان - به همین دلیل برای ایشان به کار بردند.

همان‌طور که پیش‌تر گفتیم، گبی در دو سوی مرز سین کیانگ - مغولستان قرار دارد. مغولان نیز به همین ترتیب در دو سوی مرز هستند؛ زیرا قبایل متعددی از آن‌ها پس از اضمحلال حکومت مغول در ۱۳۶۸م/۷۶۹ق، در جانب چینی گبی ماندند. یکی از این قبایل اُردوس<sup>۶</sup> بود که نامش هنوز در آن منطقه درون قوس بزرگی باقی مانده است که هوانگو<sup>۷</sup> (رود زرد) در مسیرش از تبت به طرف اقیانوس آرام می‌سازد. آخرین سلسله‌ای که در چین

1. Urga
2. Bogdo Gegen
3. Onon
4. Kerulen
5. Burkhan Kaldun
6. Ordos
7. Hwangho

حکومت می‌کرد،<sup>۱</sup> بر مغولان جنوب گبی کاملاً تسلط داشت و قلمروشان را یکی از ایالت‌های امپراتوری چین می‌شمرد. وسعت این ایالت طی زمان تغییر یافت، و از ۱۹۷۹م/۱۳۹۹ق، پیش از ترمیم اساسی در دو بُعد - مساحت و آزادی - و متناسب با کاهش حقوق قومی مغولان در طول رژیم ملی‌گرا و سپس کمونیستی چینی، کم شد. امروزه قلمرو رژیم خودمختار مغولستان میانه، که پایتختش هوئت یا هو-هو-ها<sup>۲</sup> است از مغولستان نیز پیشی گرفته است (۱۷۷۰۰۰۰ کیلومتر مربع در مقایسه با ۱۵۶۵۰۰۰ کیلومتر مربع).

در ۱۹۹۱م/۱۱۰۲ق، منچوها بر مغولان خود مغولستان برتری یافتند، اما قلمروشان را به شیوه کاملاً متفاوتی مطرح کردند؛ بدین معنا که به جای آنکه ایالتی چینی باشد (موقعیتی شبیه به سین کیانگ بین سال‌های ۱۷۵۸م/۱۱۷۱ق و ۱۸۸۴م/۱۳۰۱ق)، آن را ملک خاندانی این سلسله (و در اصطلاح اداری به عنوان خراج‌گزار خودمختار) به حساب آوردند. مهاجرت ساکنان چینی، غالباً رعایا، به مغولستان داخلی مجاز گردید و غالباً تشویق شد، اما به منطقه‌ای که در غرب با عنوان مغولستان بیرونی<sup>۳</sup> شناخته می‌شد، ممنوع گردید. در نتیجه، مغول‌ها در مغولستان میانه اقلیت شدند، در صورتی که آن‌ها به استثنای گروه نسبتاً کوچکی از قزاق‌ها (بسیاری از آن‌ها از زمان استقلال قزاقستان در ۱۹۹۱م/۱۴۱۱ق به آنجا مهاجرت کردند) در منتهالیه غرب و گروه کوچک‌تری از تووایی‌ها<sup>۴</sup> در شمال، تنها جمعیت جمهوری مغولستان را تشکیل می‌دادند.

در شمال، مغولستان با سبیری، یا به‌طور دقیق‌تر با چهار بخش از فدراسیون روسیه هم‌مرز است؛ وقتی از شرق به سمت غرب رهسپار می‌شویم، منطقه خودمختار گورنو-آلتای، جمهوری خودمختار تووان، جمهوری خودمختار مغول بوریات<sup>۵</sup> و منطقه چیتا<sup>۶</sup> را می‌بینیم. اولین چیزی که چشم بینندگان نقشه را در این منطقه جلب می‌کند، دریاچه وسیع بایکال<sup>۷</sup> است. رودخانه اورخون به سلنگا<sup>۸</sup> می‌پیوندد؛ هنگامی که این دو [اورخون و سلنگا] در شهرهای مرزی سوخباتار<sup>۹</sup> (در سمت

۱. چینگ یا منچوها (۱۶۴۴-۱۹۱۱م/۱۰۵۳-۱۳۲۸ق) نام داشت.

۲. Hu-ho-hao-t'e؛ در نسخه‌ای که تلاش دارد نام مغولی را بیان کند Khukhe - Khoto، یعنی شهر آبی و Paotou، مرکز صنعتی غرب دور آمده است.

3. Outer Mongolia
4. Tuvans
5. Buriat Mongol Autonomous Republic
6. Chita
7. Baikal
8. Selenga
9. Sukhbaatar

مغولی) و کیاختا<sup>۱</sup> (در سمت روسی) به هم نزدیک می‌شوند، سلنگا به سمت بایکال جاری می‌شود و کمی پیش از آنکه به این دریاچه بریزد از پایتخت بوریات، آلان اوده، عبور می‌کند. به نظر نمی‌رسد که بوریاتی‌ها یا مغولان شمالی که همچون خویشان جنوبی‌شان بودایی‌اند، هیچ نقش تاریخی مهمی را ایفا کرده باشند، اما ظاهراً در قرن نوزدهم م، قلمروشان دروازه مهمی بود برای رسیدن نفوذ روسیه به مغولستان (معمولاً از طریق کیاختا). حضور روسیه در سبیری، که از قرن هفدهم م/ یازدهم ق عامل اساسی بوده است، با ایرکوتسک<sup>۲</sup> نشان داده می‌شود که در فاصله کمی از شمال غرب رأس جنوبی بایکال قرار دارد. در غرب نسبتاً دور، رشته کوه سایان<sup>۳</sup> شرقی قرار دارد که همراه با سایان غربی و رشته کوه سومی به نام تانو<sup>۴</sup> در جنوب، در امتداد مرز مغول، شامل بخش وسیع‌تر جمهوری خودمختار تووا می‌شود. شکل جغرافیایی این منطقه تا حدودی شبیه سین کیانگ شمالی (جونگاریه) است، البته کوچک‌تر از آن. رودخانه بزرگ منطقه سبیری، به نام ینی سئی<sup>۵</sup>، از تووا سرچشمه می‌گیرد و وجودش را مدیون تعدادی از جریان‌های کوهستانی است که از سایان شرقی سرچشمه می‌گیرند و به تدریج به عنوان دو شاخه به نام‌های بی خم<sup>۶</sup> و که خم<sup>۷</sup> به یکدیگر می‌پیوندند. این دو رودخانه در قزل<sup>۸</sup>، پایتخت تووا، به هم می‌رسند تا ینی سئی را به وجود آورند. هنگامی که این رود آماده می‌شود تا با عبور از سایان غربی حرکتش را به طرف اقیانوس منجمد شمالی آغاز کند، مسیرش را سریع از جانب غربی به طرف شمال تغییر می‌دهد. مردمی که در منطقه امتداد ینی سئی علیا ساکن بودند در دوران باستان و میانه قرقیز بودند؛ این قبایل به زبان ترکی سخن می‌گفتند و فرهنگ مشترکی داشتند که گوک ترکان و اویغورهای درّه اورخون را حیات بخشید. توایی‌های امروز نیز به زبان ترکی سخن می‌گویند و تا حدودی از تبار قرقیزان‌اند؛ قرقیزها غالباً به غرب مهاجرت کردند و نهایتاً جمعیت اصلی قرقیزستان معاصر را تشکیل دادند. توایی‌ها، مثل همسایگان بوریاتی‌شان در شرق، نفوذ بسیاری از جنوب پذیرفتند و بودایی شدند، و در کنار اویغورهای تاریخی، تنها گروه ترک‌زبانی بودند که چنین سرنوشتی یافتند. سرانجام، حضور

1. Kiakhata
2. Irkutsk
3. Sayan
4. Tannu Ola
5. Yenisei
6. Biy Khem
7. Ka Khem
8. Kyzyl

روسیه تأثیری قاطع به لحاظ فرهنگی و جمعیتی داشت، و تووا به این لحاظ همچون بوریات بخش جدایی‌ناپذیر سیبری روسیه شد.

گروه دیگری از مغولان، اویرات‌ها<sup>۱</sup> یا مغولان غربی، بین ینی‌سئی علیا و دریاچه بایکال در شرق منطقه قرقیز و شمال منطقه تووان‌ها می‌زیستند. آن‌ها در قرن پانزدهم م/ هشتم ق یک رشته مهاجرت و فتوحات طولانی را مشابه چنگیز، خان مغولان شرقی آغاز کردند، اما هرگز اقداماتشان به عظمت و توفیق چنگیز نرسید.

منطقه خودمختار گورنو-آلتای فدراسیون روسیه که پایتختش گورنو-آلتایسک است، میان تووا و قزاقستان واقع شده و در جنوب هم‌مرز رأس غربی مغولستان و رأس شمالی سین کیانگ است. در این منطقه است که رشته کوه‌های آلتای سر برآورده سپس به‌طور مورب از شمال غربی به جنوب شرقی در سراسر مسیر تا مغولستان جنوبی ادامه یافته است. ساکنان ترک‌زبان که در حال حاضر جمعیتشان از روس‌ها بیشتر است، از تأثیر مذاهب مهمی که دیگر ترک‌ها و مغولان را تحت تأثیر قرار داده است مصون مانده‌اند؛ در عوض، بقایای آیین اجدادی‌شان، یعنی شمنیسم، را تا قبل از حذف آن توسط جریان‌های مدرن روسیه حفظ کردند.

مرز میان قزاقستان و سین کیانگ - یعنی جانب شمال غربی مثلث جونگاریه که از آن یاد کردیم - در مقام تفاوت تاریخی میان نیمه شرقی و غربی آسیای میانه، سهم ویژه‌ای دارد. بیشترین مهاجرت‌های چادرنشینان و تحرکات نظامی از طریق دره‌های رودخانه یا راه‌های کوهستانی همین منطقه صورت گرفت. یکی از این گذرگاه‌ها دره ایرتیش<sup>۲</sup> است که رشته کوه آلتای را از تارباگاتای جدا می‌کند. معبر دیگر دره کوچک‌تر امیل<sup>۳</sup> بود که از تارباگاتای شروع شده، تا دریاچه آلاکول<sup>۴</sup> در جانب منطقه قزاق ادامه می‌یابد. منطقه جنوب اقصی تقریباً «دروازه افسانه‌ای جونگاریه» است. این دروازه شکافی است در رشته کوه آلتائوی جونگاریه که چادرنشینان و نظامیان بین جونگاریه و قزاقستان از آن تردد می‌کردند. مسیر دیگر دره رودخانه ایلی بود که رشته کوه آلتائوی جونگاریه را از تیان‌شان جدا می‌کند، این دره عریض و طویل اردوگاه و چراگاه مطلوب بسیاری از چادرنشینان، به‌ویژه مغولان چنگیزی، بود. مسیرهای ساخته‌شده در دوران اخیر از همین ساختمان راه‌ها پیروی کردند: مهم‌ترین مورد خط آهنی است که اخیراً کامل شده است و از دروازه جونگاریه عبور می‌کند و از طریق ایستگاه

---

1. Oirats  
2. Irtysh  
3. Emil  
4. Alakol

آکتوگای<sup>۱</sup> در ترکسب<sup>۲</sup> (خط آهن ترکستان-سبیری) ارومچی را به پایتخت قزاقستان، آلماتی<sup>۳</sup>، متصل می‌کند.

رود ایلی به دریاچه بالخاش<sup>۴</sup> می‌ریزد که شکل دراز و اندازه سطح آن یادآور بایکال است؛ البته شباهتشان در همین حد است، زیرا بایکال بسیار عمیق و بالخاش کم‌عمق است،<sup>۵</sup> و در حالی که هر دو دریاچه [بالخاش و بایکال] امکان ماهیگیری را فراهم می‌آورند، حیات دریایی بایکال به شدت غنی و غیر متعارف است؛ از جمله می‌توان از گله‌های فُک در این دریاچه نام برد. تفاوت دیگر این است که بایکال با رودخانه‌هایی چون سلنگا (که به دلیل پرآبی بیرون‌ریزی نیز دارد) و آنکارا<sup>۶</sup> (که به ینی‌سئی و پس از آن به اقیانوس منجمد شمالی می‌پیوندد) تغذیه می‌شود، اما بالخاش دریاچه‌ای محاط در خشکی است. علاوه بر ایلی، رودهای دیگری نیز به آن می‌رسند که عموماً از رشته‌کوه‌های تیان‌شان و آلتائوی جونگاریه سرچشمه می‌گیرند. شاید به همین دلیل منطقه میان این کوه‌ها و دریاچه بالخاش در گذشته یتی‌سو<sup>۷</sup> (نام ترکی به معنی هفت رودخانه) نامیده می‌شد که متداول‌ترین ترجمه روسی آن سمیرچه (ما در کتاب حاضر همین نام را به کار می‌بریم) است. از آنجا که سمیرچه، به استثنای نیم قرن دوران حضور حکومت تزاری در این منطقه، هرگز نام رسمی نبوده، لذا حدود و ثغور دقیق ندارد و نقش هلال شمالی و جنوبی آن را می‌توان به دریاچه بالخاش و کوه‌های تیان‌شان واگذار کرد. رودخانه‌های تالاس و ایلی نیز همین نقش را در غرب و شرق ایفا می‌کنند (مگر اینکه این نقش را به مرزهای وسیع‌تری اختصاص دهیم که با رشته‌کوه قره‌تائو و دریاچه آلاکول به نمایش گذاشته می‌شد. سمیرچه منطقه‌ای است که هم‌زیستی، اصطکاک یا رقابت یکجانشینان و عشایر در مراحل مختلف تاریخ در آنجا با هم برخورد داشته است - زیرا (همچون بسیاری از دیگر بخش‌های دشت اوراسیا) خود را در هر دو شکل زندگی سهیم می‌کند. در دوران فتوحات اعراب در ماوراءالنهر، نوار جنوبی سمیرچه جمعیت کشاورز و شهری شکوفایی داشت که عمدتاً تبار مشترک سغدی داشتند و مشغول کشاورزی به شیوه آبی یا دیم بودند. آن‌ها به یکی از مذاهب مهم - زرتشتی، بودایی یا مسیحی - اعتقاد داشتند،

1. Aktogay
2. Turksib
3. Almati
4. Lake Balkhash

۵. به لحاظ حجم آب، بایکال بزرگ‌ترین دریاچه جهان است.

6. Angara
7. Jetisu

مبادلات پرسودی با عشایر ترک داشتند، و هنگام ضرورت برتری آن‌ها را می‌پذیرفتند. این کامیابی تداوم داشت و حتی پس از گسترش اسلام در قرن دهم م/ چهارم ق در این منطقه افزون گشت. انتشار اسلام با فتح غربی‌ترین بخش سمیرچه آغاز شد، سپس با تغییر کیش داوطلبانه کل قبایل ترک به سرعت پیشرفت کرد. در قرن یازدهم م/ پنجم ق، سمیرچه مهم‌ترین ایالت سلسله قراخانی شد و با شکوفایی فرهنگی ترکی-اسلامی درخشید. این رونق پس از هجوم مغول به پایان رسید، اما نه از طریق روش متعارف نابودی تعمّدی همراه با فتوحات؛ تخریب در اینجا حاصل این حقیقت بود که مغولان ترجیح می‌دادند در سمیرچه زندگی کنند، گله‌هایشان را بچرانند، گردهمایی‌هایشان را برگزار کنند یا در نبردهای خانمان‌برانداز بجنگند. تمدن کشاورزی و شهری در نهایت تسلیم حیات کوچ‌نشینی مغولان شد، و تنها پس از فتوحات روس‌ها در دهه ۱۸۶۰م/ ۱۲۷۶ق بار دیگر نمایان شد. زیستگاه کوچکی که بومیان آن را آلماتا یا آلماتی نامیدند، از این زمان، پیش از آنکه نام اصلی ترکی خود را بازابد (تاریخچه لغت آلماتا یا آلماتی به درختان یا باغ‌های سیب، معادل آتما، اشاره دارد) به عنوان مرکز اداری سمیرچه با نام ورنی<sup>۱</sup> (شهر سلطنتی) توسعه یافت. بیشکک، پایتخت قرقیزستان آتی، که در آن هنگام قلعه ساده‌ای بود، نیز جزئی از اُبلاست<sup>۲</sup> سمیرچه بود. پس از آنکه مغولان سمیرچه را متناسب با سبک زندگی خود تغییر دادند، این منطقه مغولستان (یا منگولستان یعنی سرزمین منگول‌ها، کاربرد شکل مغولستان براساس تلفظ عربی آن است که «ن» را از این کلمه حذف می‌کند) نامیده شد. در برابر ماوراءالنهر و خراسان که تحت حکومت تیموریان بود، مغولستان به عنوان میراث شاخه جغتاییان از تبار چنگیزخان که بر این منطقه حکومت کردند، بار معنایی سیاسی نیز به دست آورد. منطقه مغولستان کاملاً منطبق بر سمیرچه نبود، زیرا بخش قابل ملاحظه‌ای از رشته کوه‌های تیان‌شان را هم دربر می‌گرفت که تقریباً بخش شمالی قرقیزستان امروزی است به همراه دریاچه ایسیک کول که علامت [راهنمای] مرزی مهم آن است. در دورترین نقطه شرق، در منطقه سین کیانگ جدید، مغولستان هم مرز اوغورستان بود که مدتی تحت حکومت جغتاییان قرار داشت؛ در جنوب و جنوب شرق، حوضه تاریخی سین کیانگ را هم آن‌ها اداره می‌کردند و بخشی از مغولستان به شمار می‌آمد. نهایتاً نام‌های منطقه‌ای دیگری جایگزین این نام [مغولستان] شد؛ اینجا همان آلتی شهر شد که پیش‌تر از آن یاد کردیم: منطقه‌ای با آبادی‌های واحه‌ای که کاشغر مهم‌ترین آن‌ها بود.

1. Vernyi

۲. oblast؛ کلمه روسی به معنی استان.



نام مغولستان نهایتاً فراموش شد و سمیرچه به عنوان نام اداری یکی از بخش‌های اصلی فرمانداری کل ترکستان روسیه مشهور شد. با اضمحلال حکومت تزاری نیز نام سمیرچه از بین رفت و حکومت شوروی مرزهای داخلی را مجدداً ترسیم کرد. بخش شمالی سمیرچه در قزاقستان و بخش جنوبی آن در قرقیزستان واقع شد. دربارهٔ بخشی که در قرقیزستان واقع شده چند ویژگی درخور ذکر است. شهر کوچک و پست نظامی بیشکک پایتخت قرقیزستان شد؛ این شهر از ۱۹۲۶م/۱۳۴۴ق تا ۱۹۹۱م/۱۴۱۱ق به فروزنه<sup>۱</sup> شهرت داشت که برگرفته از نام میخائیل واسیلویچ فروزنه<sup>۲</sup> بود. او افسر بلشویک بود که در دوران تثبیت قدرت شوروی در مرکز، بار دیگر آسیای مرکزی را برای شوروی فتح کرد. بیشکک در درهٔ چو<sup>۳</sup> واقع است، رودخانه‌ای که از رشته‌کوه‌های شمالی قرقیزستان سرچشمه می‌گیرد و پس از جریان به سمت شرق و نزدیک شدن به دریاچهٔ ایسیک‌کول، برمی‌گردد و راه شمال غرب را در پیش می‌گیرد و به سمت بیشکک و مرز قزاقستان می‌رود. این دره علاوه بر اینکه از قرن‌های میانه تا دوران مغول زیستگاه متراکم و یکی از زمین‌های زمستانی مطلوب خاقان‌های ترک غربی و جانشینان قراخانی آن‌ها شده بود، اقامتگاه پایتخت قرقیزستان و دیگر شهرهای پررونق است؛ پایتخت آن‌ها دو شهر سویاب<sup>۴</sup> و بلاساغون<sup>۵</sup> در این دره قرار داشتند. سرچشمه‌های تلاس<sup>۶</sup> نیز در فاصلهٔ اندکی از سرچشمه‌های چو قرار دارد که از همان آغاز مسیر غرب را در پیش می‌گیرد. این رود به فاصلهٔ اندکی، پس از عبور از مرز قزاقستان، از نزدیکی شهر جمبول عبور می‌کند. این شهر در دوران شوروی به افتخار شاعر قزاق، جمبول<sup>۷</sup> (یا شمبیل) جابائو<sup>۸</sup>، نام‌گذاری شد. پیش از آن، این شهر احتمالاً به دلیل قدیس صوفی که در مجاورت آن مدفون است، اولیا آتا<sup>۹</sup> نام داشت. در نزدیکی آن، خرابه‌های طراز یا تلاس<sup>۱۰</sup> قرار دارد. این منطقه به دلیل وقوع نبرد تاریخی میان اعراب و چینی‌ها در سال ۷۵۱م/۱۳۳ق در خاطره‌ها مانده است. در پایان، دریاچهٔ ایسیک‌کول (به معنی دریاچهٔ گرم که در لغت قرقیزی یوسیک‌کول<sup>۱۱</sup> نامیده می‌شود) به دلیل

1. Frunze
2. Mikhail Vasilevich Frunze
3. Chu
4. Suyab
5. Balasaghun
6. Talas
7. Jambul
8. Jabaev
9. Auliye Ata
10. Taraz, Talas
11. Ysyk Kol

سهم تاریخی‌اش، زیبایی طبیعی و اهمیتش به عنوان مرکز جذب توریست برای قرقیزستان جدید، درخور ذکر است. سواحل آن نیز اردوگاه زمستانی مطلوبی برای عشایر بود و شهر برسکان یا برسخان<sup>۱</sup> در ساحل جنوبی، محل تجارت و ایستگاهی بود در مسیر جاده ابریشم. پیش‌تر سیردریا را حد شمالی ماوراءالنهر معرفی کردیم. همان‌طور که پیش‌تر گفتیم، این حد خط مرزی است که در آن سوی آن ترکستان (یا به قول جغرافی دانان متقدم عرب بلاد الترك)، یعنی سرزمین چادرنشینان ترک قرار دارد. و گفتیم که در امتداد ساحل شمالی این رودخانه، نوار نسبتاً عریضی با کشاورزی‌ای به شیوه آبی، شهرها، مسیرهای تجاری و جمعیتی مشابه بخش سغدیان، البته با نسبت رو به افزایش عنصر ترکی، سیمایی همچون ماوراءالنهر و فرغانه داشت. این مسئله به‌ویژه در باب جریان میانه سیردریا به سمت شمال شرق و شرق صدق می‌کند که قله‌های غربی تیان‌شان از دور نمایان می‌گردند و نهایتاً در استپ قزاق با نام قره‌تائو برجسته می‌شوند. رودهایی که از آن کوه‌ها جاری می‌شوند شرایطی مشابه امتداد زرافشان ایجاد کرده‌اند. یکی از این رودها چرچیک<sup>۲</sup> است؛ قدیمی‌ترین شهر ساحل چرچیک چاچ<sup>۳</sup> است که اعراب (که زبان و الفبایشان حرف چ ندارد) آن را شاش یا تاش<sup>۴</sup> تلفظ می‌کردند و با پسوند متداول سغدی کنت به تاشکند شهرت یافت. شاش نام مناطق اطراف نیز بود و ظاهراً نام رقیب و متقدم این شهر، پیش از آنکه شهر شاش، شاشکنت یا تاشکنت نامیده شود، بنکث<sup>۵</sup> بود. شهرهای دیگری نیز در این منطقه به وجود آمدند. برخی از آن‌ها در نتیجه تأثیر نهضت‌های چادرنشینی و نبردهایی که دائماً منطقه را می‌آزرد، از بین رفتند؛ شهرهای دیگر باقی ماندند و حتی مشهور شدند؛ هنوز شهرهای دیگری هستند که مراکز اداری و لجستیکی جدیدند و از زمان اشغال روسیه توسعه یافتند. تاشکند نمونه بارزی است؛ در میان دیگر شهرهای این منطقه اسفیجاب<sup>۶</sup>، اترار<sup>۷</sup>، یسی<sup>۸</sup>، سغناق<sup>۹</sup> و قزل اردو<sup>۱۰</sup> تاریخ این منطقه را به عنوان منطقه‌ای گذرگاهی منعکس می‌کنند. اسفیجاب در ساحل شمالی اریس<sup>۱۱</sup>، در جاده

1. Barskaun or Barskhan
2. Chirchik
3. Chach
4. Shash or Tash
5. Binkath
6. Isfjab
7. Otrar
8. Yasi
9. Sighnaq
10. Kyzyl Orda

۱۱. Arys؛ رودی که به سیردریا می‌ریزد.

تاشکند - طراز و به سمت سمیرچه در نوار استپ واقع شده است. این شهر در قرن‌های هشتم و نهم م/دوم و سوم ق شهر مرزی در برابر دارالکفر ترک‌ها بود، و محل اجتماع غازی‌ها. غازی‌ها سربازان مقدس اسلام بودند که با پیام جدید به استپ نفوذ کرده بودند. آنان غالباً ترجیح می‌دادند در بناهای اختصاصی‌ای به نام رباط زندگی جمعی داشته باشند. این رباط‌ها دیرهای مستحکم یا خوابگاه‌هایی بودند که در امتداد مرزهای دارالاسلام یا به عنوان پایگاه‌های مجهز آن سوی مرزها واقع شده بود. نمونه‌هایی از آن‌ها، رباط‌های بی‌شمار اسفیجاب بودند که با همکاری ساکنان تأمین مالی می‌شدند. شور دینی مردم اسفیجاب باعث شد شهرشان به افتخاری نایل شود که در زمان تغییر مذهبشان نمی‌توانستند پیش‌بینی‌اش کنند: زیرا سیرم<sup>۱</sup> (نامی که به تدریج با افزایش جمعیت ترکی این شهر بر آن نهادند) زادگاه خواجه احمد یسوی، شیخ بزرگ صوفی ترکستان، است که در آغاز قرن یازدهم م/ پنجم ق به دنیا آمد.

اُترار امروزه مکانی باستان‌شناختی است در نزدیکی راه آهن اریس، این شهر در دو سوی سیردریا در جانب شمالی مصب اریس واقع است؛ این منطقه که در اوایل دوره اسلامی به فاراب شهرت داشت، با شهری با همان نام، کمی پایین‌تر از اُترار در سیردریا قرار دارد. زادگاه فارابی (۸۷۰-۹۵۰ م/ ۲۵۶-۳۳۹ ق) در نزدیکی فاراب است. او ترک بود و پس از دریافت آموزش ابتدایی در وطنش، در بغداد و بعدها در دمشق درس خواند و تدریس کرد و یکی از بزرگ‌ترین فلاسفه دوره اسلامی است. در قرن سیزدهم م/ هفتم ق، فاراب بیشتر به دلیل نقشش به عنوان بازار و چهارراه عبور مسیرهای تجاری میان منطقه دشت و سغدیا، اُترار را از رونق انداخت. در ۱۲۱۸ م/ ۶۱۴ ق، کاروان بزرگ تجاری که فرستاده چنگیزخان در آن بود، احتمالاً به فرمان محمد خوارزمشاه، اینجا متوقف و سپس قتل عام شد؛ شهرت این رخداد از آن‌روست که بلای حمله مغول را که دو سال بعد بر آسیای مرکزی فرود آمدند، دامن زده است. اگرچه خود اُترار پس از چند هفته محاصره سقوط کرد، از نابودی رهایی یافت و به عنوان ایستگاه سراسری مناسب تا قرن پانزدهم م/ نهم ق ادامه حیات داد؛ تیمور لنگ در همین شهر بیمار شد و در ۱۴۰۵ م/ ۸۰۸ ق درگذشت و نقشه‌اش برای لشکرکشی به چین و فتح آن بر باد رفت.

در ۴۰ کیلومتری شمال اُترار شهر مرزی دیگری بود به نام یسی. در قرن دوازدهم م/ ششم ق، خواجه احمد که پیش‌تر به عنوان اهل سیرم از او یاد کردیم، در این منطقه زیست و با اشعار عارفانه و نمونه‌اش الهام‌بخش مریدان بسیاری شد که پس از مرگش در طریقت دیگری به نام یسویه یا دراویش طریقت یسوی ادغام شدند. مؤسس این طریقت را در یسی به خاک سپردند.

این شهر بعدها به یاد عناوین منتسب به او، حضرت ترکستان یا شاه ترکستان نامیده شد. تنها بخش دوم این عناوین حفظ شد، به گونه‌ای که امروزه این شهر را به اشتباه ترکستان می‌خوانند. مزار شیخ مکانی شد برای عبادت و زیارت عموم مردم و مقبره باشکوهش، که تیمور لنگ در ۱۳۹۰م/۷۹۲ق بر مزارش بنا نهاد، یکی از آثار ارزشمند باستان‌شناسی آسیای مرکزی است.

دیگر شهر مهم سغناق بود که در ساحل شمالی سیردریا در ۱۲۰ کیلومتری شمال غربی یسی واقع بود. این شهر به دلیل اینکه مرکز فرماندهی چادرنشینان دشت بود شهرت یافت. این چادرنشینان، برای حمله به ماوراءالنهر یا برای بهره بردن از نزدیکی با آن، جذب سرزمین واقع در جنوب سیردریا شده بودند. این شهر بعدها متروک شد و امروزه مکانی باستان‌شناختی است، اما یسی یا ترکستان نه تنها باقی مانده، بلکه یکی از ایستگاه‌های مهم راه آهن در خطی است که تاشکند را به اورنبورگ<sup>۱</sup>، مسکو و سن پترزبورگ<sup>۲</sup> متصل می‌سازد. این خط که در نخستین سال‌های قرن دوازدهم م/ ششم ق ساخته شده است، ساحل شمالی سیردریا را دنبال می‌کند و ۲۰۰ کیلومتر از سغناق به طرف پایین رودخانه حرکت کرده از قزل اردو<sup>۳</sup> عبور می‌کند که در آن زمان آق مسجد (مسجد سفید) نامیده می‌شد؛ این شهر به دلیل موقعیت استراتژیکش نخستین هدف پیشروی نظامی روسیه در آسیای مرکزی شد و شهر در ۱۸۵۳م/ ۱۲۶۹ق سقوط کرد. در آن زمان، نامش به افتخار ژنرال پروسکی<sup>۴</sup>، فرمانده سربازان روسی، به پروسک<sup>۵</sup> تغییر یافت. قزل اردو که در زبان قزاقی به معنی «اردوگاه سرخ» است، در ۱۹۲۶م/ ۱۳۴۴ق (هنگامی که این شهر پایتخت جمهوری شوروی قزاقستان شد) جایگزین پروسک شد. امتیاز پایتخت شدن در ۱۹۲۹م/ ۱۳۴۷ق به آلماتی واگذار شد. ممکن است شباهت و تفاوت میان نقش‌های سغناق و قزل اردو محل سؤال باشد: هر دو این‌ها ارزش استراتژیک خود را برای مهاجمان استپ قبیچاق، یا به عنوان پست‌های دفاعی بر علیه آن‌ها، ثابت کرده‌اند. تا قرن شانزدهم م/ دهم ق، این مهاجمان، چه ترک و چه مغول، چادرنشینان قرن‌های میانه بودند؛ در قرن نوزدهم م/ سیزدهم ق، پیشتاز امپراتوری غربی نوینی بودند.

شهر دیگری که پیوندهای امروزی بیشتری دارد یسلی<sup>۶</sup> است که در ساحل راست (شمالی) سیردریا، در نیمه راه میان قزل اردو و دریای آرال، ساخته شده است. در دهه‌های

1. Orenburg

2. St. Petersburg

۳. این شهر در ۱۸۲۰م/ ۱۲۳۵ق، در اوج زمان توسعه خان‌نشین خوقند به عنوان پاسگاه دیدبانی مستحکم مرزی بنا شد.

4. Perovski

5. Perovsk

6. Jasaly

پایانی حکومت اتحاد جماهیر شوروی، این شهر به کارکرد مهم شهر حامی پایگاه برنامه فضایی شوروی<sup>۱</sup> در بیکانور<sup>۲</sup> قزاقستان مرکزی نایل گشت؛ این شهر سپس به لنینسک<sup>۳</sup> تغییر نام یافت. در مقابل یسلی / لنینسک، اکنون دو شهر تاریخی در سیردریای سفلی مکر باستان‌شناسی هستند. در فاصله اندکی از پایین دست رودخانه، یعنی جایی که نهایتاً لنینسک به وجود آمد، در ساحل شاخه‌ای از سیردریا که اکنون از بین رفته، جند<sup>۴</sup> در نزدیکی شهر جدید قزالینسک<sup>۵</sup> واقع است. در فاصله‌ای دورتر از پایین دست رودخانه، شهر ینگگی کنت<sup>۶</sup> در طرف چپ (جنوبی) رأس دلتای رودخانه با بیرون زدگی اش در دریای آرال، قرار دارد. جند و ینگگی کنت، هر دو، در قرن‌های دهم و یازدهم م / چهارم و پنجم ق به عنوان مراکز تعامل میان جهان یکجانشین جنوب و چادرنشین استپ در شمال نقش مهمی داشتند. بازرگانان و شهرنشینان این مناطق آن زمان مسلمانان بودند، در صورتی که چادرنشینان که غالباً ترک‌های اُغوز<sup>۷</sup> را شامل می‌شدند، هنوز کافر یا در آستانه تغییر کیش خود بودند.

اگر خطی را دقیقاً در شمال از یسی یا همان ترکستان رسم کنیم، از مرکز قزاقستان جدید عبور خواهیم کرد. قلمرو این جمهوری بر دوسوم شرقی آنچه نویسنده‌گان مسلمان قرن‌های میانه دشت قبیچاق (یعنی دشت ترک‌های قبیچاق) می‌نامیدند، منطبق است. ترک‌های قبیچاق که در اروپای قرن‌های میانه به کومان‌ها<sup>۸</sup> شهرت داشتند و اکنون در میان روس‌های معاصر به پولووتسی‌ها<sup>۹</sup> شهرت دارند، جانشین سکائی‌ها و سارمات‌های عهد باستان شدند. آن‌ها در نهایت در قرن سیزدهم م / هفتم ق (در کنار جذب بقایایی همچون گت‌های<sup>۱۰</sup> آلمانی کریمه<sup>۱۱</sup>)، خود را حتی بر فاتحان مغول تحمیل کردند، زیرا اردوی زرین<sup>۱۲</sup> را ترکی‌سازی کردند. قسمت میانه و سفلاهی رود ولگا ستون فقرات طولی دشت قبیچاق بود. این مسیر از آغاز قرن‌های میانه خط حیات حکومت‌های متوالی ترک و مغول و محل پایتختشان بود. شهر پیشااسلامی ایتیل، که سکنه‌اش عده‌ای از خزرهای ترک یهودی شده بودند، در بازوی غربی

1. Soviet Cape Canaveral
2. Baikonur
3. Leninsk
4. Jand
5. Kazalinsk
6. Yangikant
7. Oghuz
8. Cumans
9. Polovtsians
10. Goths
11. Crimea

۱۲. Golden Hordé؛ شکل سیاسی‌ای که ابتدائاً متناظر با مفهوم جغرافیایی دشت قبیچاق بود.

مصوب دلتای این رود بود. البته بعدها آستاراخان، پایتخت خان‌نشینی با همین نام، نیز در این قسمت ساخته شد. اولین پایتخت اردوی زرین، سرای باتو<sup>۱</sup> بود که تقریباً در همان منطقه با فاصله کمی از شمال شرقی مصوب این رودخانه قرار داشت. دومین پایتخت آن، سرای جدید، دورتر از بالادست این رود، نزدیک ولگوگرا<sup>۲</sup> جدید اما - همچون پایتخت قبلی - در شرق این رود ساخته شد. قلمرو جدید قزاق در نزدیکی رود ولگا<sup>۳</sup> است، اما کاملاً به آن نمی‌رسد: مرز روسیه و قزاقستان این رودخانه را با فاصله کمی از بالادست آن دنبال می‌کند و به طرف شرق تغییر مسیر می‌دهد و برجستگی‌های جنوبی رشته کوه‌های اورال را دور می‌زند، سپس از طریق سبیری غربی یک قوس بزرگ ایجاد می‌کند. این مرز تا حدودی مانع پیوستن بخش اعظم دشت قبچاق به قلمرو روسیه به لحاظ جمعیت‌شناختی است؛ فرایندی که در قرن شانزدهم م/دهم ق با اشغال خانان قازان و آستاراخان آغاز شد و تا زمان سیاست «باز شدن سرزمین بکر»<sup>۳</sup> خروشچوف<sup>۴</sup>، رهبر شوروی، ادامه یافت. این پیامد حتی از آنچه مرزهای سیاسی امروز نشان می‌دهند، قوی‌تر شده است. استعماری که کار ساکنان اسلاو، بیشتر رعایا، و ساکنان شهرهای تازه توسعه یافته بود مرزهایی را که در ابتدای دوران شوروی کشیده شده بود تغییر داد، به گونه‌ای که امروز بیشتر مردم قزاقستان شمالی اسلاو هستند. در مورد جمهوری‌های خودمختار تاتارستان - در این منطقه احیای خان‌نشین قازان دیده می‌شود - و باشقیریا (باشقیرستان در باشقیر) نیز شرایط همین است.

شهر جزقازگان<sup>۵</sup> در مرکز جغرافیایی قزاقستان قرار دارد. اگر از آنجا به طرف شمال دور بزیم، از نیمه شمالی این جمهوری عبور کرده، وارد فدراسیون روسیه شویم، اولین ایالتی که می‌بینیم تیومن<sup>۶</sup> است که نامش برگرفته از مرکز اداری اش است. رودخانه ایرتیش از میان این ایالت می‌گذرد و توبال<sup>۷</sup> که از قزاقستان به اینجا جریان دارد، در نقطه‌ای به آن می‌پیوندد. شهر توبالسک<sup>۸</sup> در محل تلاقی این دو رود است، اما شهر دیگری به نام سبیر<sup>۹</sup> کمی بالادست رودخانه ایرتیش درخور توجه ویژه است. این شهر به عنوان مرکز خان‌نشین سبیر در سال‌های پایانی قرن

1. Saray Batu  
2. Volgograd

۳. حسن تعبیری برای آخرین موج استعمار روسیه که ویژگی دهه ۱۹۵۰م/۱۳۷۰ق بود.

4. Khrushchev  
5. Zhezkazgan  
6. Tiumen  
7. Tobol  
8. Tobolsk  
9. Sibir

شانزدهم/دهم ق به تصرف روس‌ها درآمد. سبیر که به ایسکر<sup>۱</sup> نیز شهرت دارد در منطقه‌ای است که کمربند استپ اوراسیا با منطقه جنگلی این قاره، یعنی تایگا، ادغام شده است، سپس مردم فینی<sup>۲</sup> و پالئو-سیریایی<sup>۳</sup> در آن به صورت پراکنده ساکن شده‌اند. ترک‌های این خان‌نشین که جذب برخی از این بومیان شدند به تاتارهای سبیری شهرت یافتند. خان‌های ترک‌زبان قیچاق سبیر از قرن سیزدهم م/هفتم ق تا شانزدهم م/دهم ق در آنجا حکومت کردند و قلمروشان که همواره بیانگر شمالی‌ترین نقطه است به اشغال یک حکومت اسلامی درآمد است.

### هویت زبان‌شناختی - قومی و دینی آسیای میانه جدید

هویت زبان‌شناختی - قومی

*الف) زبان‌های ترکی*

ملیت‌های اصلی در این گروه عبارت‌اند از: قزاق‌ها، قره‌قالپاق‌ها، قرقیز، ترکمن، ازبک‌ها و اویغورها. آن‌ها به این دلیل ترک نامیده می‌شوند که این مفهوم در اصل زبان‌شناختی، با وجود نقص‌هایش، کاربردی‌ترین وجه مشترکی است که محققان قرن‌های میانه و جدید به‌طور یکسان به رسمیت شناخته‌اند. در گذشته نیز چون امروز، شماری از ملیت‌های آسیای میانه در زبان ترکی که با لهجه‌های متنوع خود صحبت می‌کردند پیوند مشترکی داشتند - نه مثل روس‌ها، چک‌ها<sup>۴</sup>، صرب‌ها و غیره، که به دلیل استفاده از شکل‌های مختلف زبان اسلاوی اسلاو هستند. به هر حال، تنها ملیتی که امروزه این لفظ را برای خودش و زبانش به‌منظور حذف هر نام دیگری به کار می‌برد ترک‌های ترکیه است: این تضاد از گروهی که مدت‌ها پس از ترک زیستگاه اصلی و ابتدایی‌اش ویژگی‌های معینی از ریشه‌های هویتی خود را حفظ کرده، غیر متعارف نیست.<sup>۵</sup>

زبان‌شناسان زبان‌های ترکی را به گروه‌های مختلفی تقسیم می‌کنند. معمول‌ترین سیستم پذیرفته‌شده عبارت است از: گروه قیچاق (قزاق، قره‌قالپاق)، گروه ترکی (ازبک، اویغور)، و گروه آغوز (ترکمن، آذری، ترکی)؛ گرچه محققان این تقسیم‌بندی را متفق‌القول به رسمیت

1. Isker
2. Finic
3. Paleo-Siberian

۴. گروه قومی در اسلاو غربی.

۵. برای شفاف‌تر شدن بحث باید بگوییم که واژه ترکیش در زبان انگلیسی برای این گونه از ترک‌زبانان در ترکیه استفاده می‌شود.

نمی‌شناسند و سردرگم‌اند که قرقیز را در کدام گروه جای دهند - آیا در گروه قبیچاق قرار دهند یا ترکی، یا زیرگروه دیگری برای آن تعریف کنند. برای اهداف ما، بحث مرتبط‌تر این است که این گروه‌ها چقدر به هم نزدیک‌اند، و اینکه آیا متقابلاً قابل درک هستند یا خیر. پاسخ این است که ترکمن، آذری و ترکی آن‌قدر به هم نزدیک‌اند که مجال ارتباط مناسب را می‌دهند (جز در مواردی که گاه‌به‌گاه مشکلات واژگانی، آن هم بیشتر در دوره اخیر، رخ می‌دهد)؛ این موضوع درباره قزاق و قرقیز نیز صدق می‌کند. ازبک و اوغور تقریباً یکسان‌اند و اگر جدایی سیاسی بر سر راهشان قرار نمی‌گرفت به راحتی در یک زبان رسمی ادغام می‌شدند؛ این جدایی به‌وضوح در الفباهای مورد استفاده دیده می‌شود: ازبک با الفبای سیریلیک نوشته می‌شود (گرچه اکنون در ازبکستان و سه جمهوری ترکی دیگر آسیای مرکزی طرح تغییر به الفبای لاتین مطرح است)، اوغور با الفبای عربی نگاشته می‌شود (الفبای لاتین و سیریلیک کمتر متداول است). حقیقت این هویت بر این واقعیت اشاره دارد که پیش از تغییرات ویژه‌ای که رهاورد ناسیونالیسم سیاسی و بیگانه‌بود (شوروی و چین که در دهه ۱۹۲۰م/ ۱۳۳۸ق حاکم بودند)، این دو زبان بیشتر به ترکی شهرت داشتند. حتی اگر آن‌هایی که در شرایط سیاسی مختلف قرار دارند، بتوانند با یک زبان رسمی به هم نزدیک شوند، عامل مشترک جدایی سیاسی و الفباهای مختلف بر روابط میان قومیت ترکی، آذربایجانی و ترکمن تأثیر می‌گذارد. از جهت دیگر، اگر جمعی از ازبک‌ها، ترکمن‌ها، قزاق‌ها و قرقیزها بکوشند از زبان‌های خاص خود استفاده کنند، اعضای گروه به دردمس می‌افتند که احتمالاً باید از یک زبان متفاوت اما عموماً شناخته‌شده - در حال حاضر زبان روسی - استفاده کنند. اگر ترک‌های ترکیه و اوغورهای سین کیانگ - که احتمالاً روسی نمی‌دانند - نیز حضور داشتند، این جمع ناگزیر می‌کوشید، با درجات متفاوتی از شکست و موفقیت، فی‌البداهه زبان ترکی مشترکی بسازد.

به هر حال، خویشاوندی ذاتی زبان‌های ترکی که در اینجا مورد توجه ماست بر دو جنبه تأثیر بسزایی دارد. کسی که به یکی از این زبان‌ها تکلم می‌کند، در مواجهه با زبان دیگری از همین گروه، احتمالاً به این تفاوت‌ها عادت کرده است و تا حدی می‌تواند در چنین محیط جدیدی کار کند؛ و اگر تلاش کند، می‌تواند به کمک ساختار دستوری و نحوی این زبان‌ها، که اساساً یکسان است، لهجه زبان خویشاوند را بهتر و سریع‌تر از کسی بیاموزد که از زبان متعلق به خانواده زبان‌شناسی بیگانه استفاده می‌کند. این موضوع دربردارنده اشاره‌های ضمنی برای فهم تاریخ اخیر ترک‌ها و ارزیابی روابط آینده آن‌هاست: موانعی که سابقاً نمادشان مرزهای سیاسی بود تضعیف یا برداشته شدند؛ نظام نگارشی یکسان جایگزین نظام تحمیلی



بیگانه شد؛ حس هویت مشترک را می توان با ظرفیت امیدبخش آینده کل منطقه به سطحی از واقعیت عملی رساند. در آسیای مرکزی، نمونه قدرتمندی به شکل ترکی جغتایی وجود دارد، شکلی ادبی از زبان ترکی که در قرن پانزدهم م/نهم ق کامل شده و تا زمان تحریم آن توسط حکومت شوروی در دهه ۱۹۲۰م/۱۳۳۸ق، نسل های متوالی نویسندگان و اندیشمندان از آن استفاده می کردند.

از نظر زبان شناسی، ترکی و مغولی زبان های پیوندی<sup>۱</sup> هستند که به لحاظ ساختاری با گروه آلتایی مرتبط اند و به عنوان اجزاء اصلی آن دسته بندی می شوند. حتی برخی از محققان حدس می زنند که خویشاوندی دوری میان این زبان ها و زبان های کره ای و ژاپنی باشد.

### ب) زبان مغولی

زبان شناسان سه گروه از زبان های مغولی را معرفی می کنند: شرقی، شمالی و غربی. این گروه ها ممکن است به صورت ژنتیکی به زبان های ترکی مرتبط باشند؛ این خویشی به قدری دور است که فهم متقابل غیر ممکن است.

زبان مغولی شرقی زبان رسمی جمهوری مغولستان است و شبیه زبان های ترکی و تاجیکی است و با الفبای سیریلیک نوشته می شود. ترکیب عوامل سیاسی و جمعیت شناختی موجب تفرقه داخلی پیش گفته در منطقه ای شده است که گویشوران زبان مغولی شرقی در آن زندگی می کنند: زیرا علاوه بر دو و نیم میلیون نفر جمعیت این جمهوری، بیش از چهار میلیون نفر در جنوب این مرز زندگی می کنند: در منطقه خودمختار مغول جمهوری خلق چین. اینجا هم جدایی سیاسی موجب جدایی فرهنگی شده است، استفاده از خط های مختلف آشکارترین نمونه آن است. در این منطقه، زبان مغولی نه با الفبای سیریلیک که به خط سنتی خود مغولان نوشته می شود، در حالی که، در عین حال، همه شهروندان تحصیل کرده زبان چینی را هم می دانند؛ برخلاف جمهوری مغولستان که تحصیل کرده هایش سواد روسی دارند.

مغولان شمالی به بوریات<sup>۲</sup> نیز شهرت دارند، و این زبان همراه با زبان روسی، زبان رسمی جمهوری خودمختار بوریات فدراسیون روسیه است. مغولان غربی کلموک<sup>۳</sup> یا قلموق خوانده می شوند، در اینجا نیز زبان مغولی همراه با روسی زبان رسمی جمهوری خودمختار قلموق فدراسیون روسیه است. این جمهوری غرب رود ولگا در امتداد پایین ترین مسیر رودخانه واقع

1. agglutinative  
2. Buriat  
3. Kalmyk or Kalmuck

است. حدّ جنوب شرقی آن، خطّ ممتد کوتاهی از ساحل دریای مازندران (کاسپی) است، در حالی که ایستا، پایتخت آن، در دورترین نقطه درون مرز این کشور قرار دارد.

### ج) زبان تاجیکی

این زبان تقریباً با زبان فارسی، یعنی زبان رسمی ایران، یکی است؛ تفاوت میان این دو آنقدر اندک است که اگر تاجیکستان و ایران به لحاظ سیاسی با هم یکپارچه شوند بحث زبان میان آن دو پیش نمی‌آید. مشابه زبان‌های ترکی، الفباهای مختلف مانعی است ساختگی - تاجیک‌ها از خط سیریلیک استفاده می‌کنند و فارس‌ها از خط عربی؛ از بین رفتن این مانع با بازگشت به الفبای عربی نه تنها یگانگی آن‌ها را آشکار می‌سازد، بلکه کمربندی از سه کشور شرق میانه ایجاد می‌کند که زبان رسمی‌شان فارسی است: تاجیکستان، افغانستان (در آنجا فارسی - که دری نام دارد - در کنار گویش پشتو که آن هم زبانی است ایرانی، یکی از دو زبان رسمی است) و ایران. زبان‌های ایرانی جزء مهمی از خانواده زبان‌های هندواروپایی هستند و همراه با زبان‌های اسلاوی شاخه به اصطلاح «ساتم»<sup>۱</sup> را شکل می‌دهند.

ریشه و تاریخ قوم تاجیک به قبیله‌ای عرب بازمی‌گردد، طیّ، که در قلمرو عراقی آخرین امپراتوری ایرانی پیش از اسلام، یعنی ساسانیان، می‌زیستند. ایرانی‌ها این نام را به کل اعراب تعمیم دادند و سغدیان نیز از آن‌ها پیروی کردند. پس از فتح آسیای مرکزی به دست مسلمانان، نه تنها اعراب، بلکه بسیاری از ایرانیان و سغدیان دین جدید را پذیرفتند و همه آن‌ها تحت قومیت تاجیک قرار گرفتند. در نهایت، نوکیشان فارسی‌زبان بر اعراب فزونی یافتند و سرانجام قومیتی به مسلمانان فارسی‌زبان آسیای مرکزی و زبان آن‌ها تعلق یافت که زمانی نام قبیله عرب شده بود.

شاید در این فضا یاد کردن از قوم دیگری به نام سارت<sup>۲</sup> نیز بجا باشد. در زمان‌های اخیر، سارت به شهریان ترک‌زبان و کشاورزان آسیای مرکزی اطلاق می‌شد. این نام دست کم به قدمت نام تاجیکان است و ریشه لغوی جالب‌تری هم دارد؛ به علاوه، سرنوشت نهایی‌اش کتاب درسی‌ای شده است در مورد تعامل سیاسیون و زبان‌شناسان. سارت به لغتی سانسکریتی

۱. satem؛ شاخه‌ای از زبان‌های هندواروپایی است با ریشه اوستایی. شاخه‌های ساتم که ریشه زبان‌های شرقی است عبارت‌اند از: هندوایرانی، ارمنی، اسلاوی، بالتیک و آلبانیایی. در برابر آن، سنتوم (centum) قرار دارد با ریشه لاتین و شاخه‌هایش عبارت‌اند از: آلمانی، ایتالیایی، هلنی و آناتولیایی - م.

2. Sart

بازمی‌گردد به معنی «رهبر کاروان». هندی‌ها جزو قدیم‌ترین بازرگانان مسیر طولانی جاده ابریشم بودند، و مردم محلی عموماً این اصطلاح را برای این بازرگانان به کار می‌بردند. نهایتاً سغدیان بر تجارت جاده ابریشم مسلط شدند و کم‌کم همسایگان‌شان، یعنی ترک‌ها و مغول‌ها، این نام را بر آن‌ها نهادند. این واژه به تدریج معنای وسیع‌تری یافت به طوری که در پایان قرن‌های میانه تقریباً مترادف با تاجیک گردید: شهریان فارسی‌زبان و کشاورزان آسیای مرکزی که از چادرنشینان یا ترک‌های نیم‌کوچرو این منطقه متفاوت‌اند. البته تا آن زمان، بسیاری از ترک‌ها نیز به عنوان کشاورز یا ساکنان شهرها مقیم شدند، و این‌ها سارت به حساب نمی‌آمدند؛ این حقیقت به وضوح در آثار نوایی<sup>۱</sup> و بابر<sup>۲</sup> ثبت شده است. در حال حاضر، تفاوت میان قومیت سارت و ترک آشکار است؛ اگرچه رابطه میان سارت و تاجیک چندین آشکار نیست؛ همان‌طور که گفتیم، آن‌ها تقریباً مترادف یکدیگرند. به هر حال، زمانی که روس‌ها آسیای مرکزی را در قرن نوزدهم م/ سیزدهم ق تصرف کردند، در مقابل تاجیکان فارس‌زبان، سارت نام شهرنشینان و رعایای ترک‌زبان این منطقه بود. از قرن شانزدهم م/ دهم ق، با توجه به آخرین موج مهاجمان ترک، یعنی ازبک‌های دشت قبچاق، در مفهوم نام این قوم تغییری رخ داد. وقتی آن‌ها در ۱۵۰۰م/ ۹۰۶ق به ماوراءالنهر حمله کردند، حاکم بیشتر ساکنان این منطقه، اعم از ترک‌زبان و فارس (تاجیک)، شدند. ازبک‌ها به زبان ترکی صحبت می‌کردند، اما به جای ترکی گویش قبچاقی خود را به کار می‌بردند. این تفاوت شاید بیش از تفاوت در شیوه زندگی باعث شد که آن‌ها یکجانشینان ترک‌زبان را گروه بیگانه‌ای به‌شمار آورند که از نظر آن‌ها با سارت‌های پارسی‌زبان ادغام شده بودند. بدین گونه، لفظ سارت بر یکجانشینان ترک‌زبان آسیای مرکزی اطلاق شد. آن‌ها متوجه شدند که بسیاری از یکجانشینان به زبان تاجیکی صحبت می‌کنند، و این لفظ که پیش‌تر با سارت مترادف بود از آن زمان به بعد منحصرأ برای جماعت ترک‌زبان به کار رفت. هنگامی که آسیای مرکزی ترکستان روسیه شد اوضاع بدین منوال بود، و حاکمان جدید بی‌درنگ از آخرین لفظ‌گذاری بهره بردند. سارت‌ها ترک‌زبانانی بودند از شهرهایی چون بخارا، سمرقند، تاشکند و حومه‌های کشاورزی؛ تاجیک‌ها همسایگان پارسی‌زبان آن‌ها بودند (در برخی از موارد مردم دو زبان داشتند، به گونه‌ای که در باب سارت یا تاجیک بودن آن‌ها اطمینان وجود نداشت). در ضمن، حاکمان پیشین، یعنی ازبک‌ها، برخی از شیوه‌های زندگی کوچی را حفظ کرده بودند و همچنان به

1. Navai  
2. Babur

گوش قبچاق تکلم می کردند (اگرچه وقتی فرهنگشان تعالی یافت، از هر دو زبان جغتایی - که پیش تر ذکر کردیم - و فارسی استفاده کردند). سپس انقلاب بلشویکی ۱۳۳۵/م/۱۹۱۷ ق و بحث تعیین حدود ملی در ۱۹۲۴/م/۱۳۴۲ ق، به عنوان یکی از مراحل پیشرفته ترش، به وقوع پیوست، و مارکسیست‌های مسکو مهر خود را حتی بر نقشه زبان‌شناسی آسیای مرکزی زدند. سارت (به عنوان قومیت و زبان، هر دو) به بهانه اینکه لفظ توهین آمیز دوره استعمار بوده است ممنوع شد؛ زبان ترکی قدغن شد (بی شک به دلیل فواید در دسرسازش برای حامیان پان ترکیسم)؛ و اعلام شد که شهروندان جمهوری جدید ازبکستان و زبانی که تکلم می کنند ازبک است. البته زبانی که به عنوان زبان رسمی مقامات شوروی به آنان تحمیل شد ازبک نبود، بلکه ترکی یا، به بیان دیگر، سارت بود - زیرا این واژه لفظی بود که آن‌ها در برابر اعتراضات آغازین برخی از رهبران بومی، به جای لهجه قبچاق ازبک‌ها به آن رسیدند. یکی از مهم ترین تفاوت‌های میان دو شکل زبان ترکی در حیطه به اصطلاح «هماهنگی واکه‌ای»<sup>۱</sup> است. گوش قبچاق، مثل بیشتر زبان‌های ترکی دیگر از جمله ترکی کشور ترکیه، نیازمند این است که همه حروف صدا دار در یک لغت حروف صدا دار پیشین<sup>۲</sup> یا پسین<sup>۳</sup> باشند. زبان ترکی چنین نیست و توضیح آن در زیر ساخت ایرانی اصطلاحاتی جست‌وجو می شود که یکجانشینان آسیای مرکزی بدان تکلم می کنند. یکی از معماهای روان‌شناسی شوروی این است که چرا مسکو نگران چنین چیزهای کم‌اهمیتی است. چرا اجازه نمی دهد ازبک‌ها به جای ترکی به شدت ایرانی شده این شهرها، به زبان ازبک سخن بگویند، بخوانند و بنویسند؟ شاید به این دلیل که در آن صورت ازبک‌ها، قزاق‌ها و قره‌قالپاق‌ها از قرابت گوش‌های قبچاقی‌ای که بدان تکلم می کردند، بسیار آگاه می شدند (که این امر برخلاف یکی از اهداف «تحدید حدود ملی»<sup>۴</sup> بود)، در صورتی که در منطقه‌ای نزدیک و گسترده هم‌مرز با ازبکستان از زبان ترکی استفاده می شد (با این توصیف که این منطقه را می توان با منضم کردن مناطقی چون سین کیانگ بسط داد، اما این بحث دیگری است). تنها کار باقی مانده این بود که این زبان را ازبک ترکی<sup>۵</sup> بنامند، و ملت جدید برای آینده خود در حکومت شوروی آماده بودند.

---

1. vowel harmony

2. front vowel

3. back vowel

4. divide et impera

5. Turki Uzbek

### هویت دینی و فرهنگی

جز ساکنان بدخشان (که پیش‌تر از آن‌ها سخن گفتیم) که شیعه اسماعیلی هستند، ترک‌ها و تاجیک‌ها مسلمان سنی مذهب‌اند، و مغولان بودایی لامائی‌اند. شاید این موضوع با وضع رسمی سیاست حاکم بر این مناطق به عنوان کشورهای سیکولار یا الحاد خشن دوره کمونیست مغایر به نظر آید. علاوه بر این حقیقت که تغییرات جاری سیاسی، بخشی از موقعیت سابق دین را بازگردانده است، هم اسلام و هم بودیسم نقش قدرتمندی در شکل‌دهی فضای روانی، فرهنگی و اقتصادی، و همچنین سبک زندگی فردی، در این جوامع ایفا می‌کنند. ایدئولوژی‌های بیگانه و نظام‌های سیاسی و اغتشاشات اجتناب‌ناپذیر حاصل جریان‌نوسازی در درازمدت نمی‌توانند تأثیر اسلام و بودیسم بر آسیای میانه را محو کنند؛ گذشته از همه این‌ها، این دو مذهب بخش ماندگار میراث فرهنگی این مردمان است.<sup>۱</sup>

### الف) اسلام

شیوه نفوذ اسلام (معنی خاص این کلمه عربی «تسلیم فرد در برابر اراده خداوند است») در آسیای مرکزی در بخش تاریخی کتاب حاضر طرح خواهد شد. در این بخش، تنها مختصری در باب ویژگی‌های عمومی این دین که مرتبط به منطقه ماست، بحث می‌کنیم. از دو فرقه مهم اسلام، یعنی شیعه و سنی، اسلام سنی در آسیای مرکزی نفوذ قاطع داشته است. اسلام سنی یا ارتدوکس شکل اصلی این مذهب است و اصولش بر مبنای کتاب آسمانی قرآن شکل گرفته است. این کتاب کلام نازل شده خداوند است که پیامبرش محمد (ص) (معنی لغوی این نام «ستوده شده» است) در فاصله زمانی آغاز رسالتش در اوایل قرن هفتم م و وفاتش در ۶۳۲م (سال ۱۱ هجری، مبدأ این تاریخ هجرت پیامبر از مکه به مدینه در ۶۲۲م است) ابلاغ کرده است. قرآن در زمان خلافت عثمان (۶۴۴-۶۵۶م / ۲۳-۳۵ق) جمع‌آوری شد. منبع دیگر قدرت، سنت یا مجموع اصول است، اوامر و الگوهای برگرفته از زندگی و سخنان پیامبر و تفسیر آن‌ها آن‌گونه که جامعه اسلامی طی سه قرن نخست ثبت کرده و توسعه داده است - نام ارتدوکس یا اسلام سنی از این جهت است.

اسلام دینی است که نه تنها ارزش‌های معنوی، بلکه جنبه‌های مادی زندگی را نیز مورد توجه قرار می‌دهد؛ بدین معنی که یک جامعه اسلامی واقعی حکومت و قوانین

۱. در باب پیشینه مذهبی سغدیان ر.ک.: «جغرافیای تاریخی سغد در دوره اسلامی»، زمانی محجوب، حبیب و کورش صالحی، پژوهشنامه تاریخ تمدن اسلامی، پاییز و زمستان ۱۳۹۰، ش ۳، ص ۶۶-م.

اسلامی دارد: خلیفه (یعنی جانشین پیامبر) امام<sup>۱</sup> یا رهبر این حکومت دینی است، و شریعت یا قانون اسلامی شالوده همه قانون‌گذاری‌هاست. ابوبکر (۶۳۲-۶۳۴م/۱۱-۱۳ق) اولین خلیفه بود، و سه خلیفه دیگر - عمر، عثمان و علی (ع) - پیش از آنکه جنگ داخلی جامعه اسلامی را متفرق سازد و موجب به وجود آمدن فرقه تشیع<sup>۲</sup> شود، جانشین پیامبر در مدینه شدند. این جنگ همچنین منجر به جایگزینی اولین سلسله سنی، یعنی امویان (۶۶۱-۷۵۰م/۴۰-۱۳۲ق) (که پایتختشان دمشق بود)، با خلفای غیر سلسله‌ای مستقر در مدینه شد. علت این انشعاب را می‌توان در این مسئله ریشه‌یابی کرد که آیا مقام خلافت باید به اولاد پیامبر (ص) اختصاص یابد. شیعیان<sup>۳</sup> طرف‌دار این نظر بودند. از آنجا که تنها فرزند باقی‌مانده پیامبر دختری بود به نام فاطمه (س)، شیعیان از مشروعیت خلافت برای اولاد او و علی (ع)، که پسرعمو و داماد پیامبر بود، دفاع می‌کردند. همان‌طور که گفتیم، علی (ع) در واقع خلیفه چهارم (۶۵۶-۶۶۱م/۳۵-۴۰ق) بود، اما مخالفان سیاسی و نظامی او، به رهبری معاویه، بر او پیشی گرفتند تا اینکه در ۶۶۱م/۴۰ق در شهر کوفه به دست یکی از اعضای گروه خوارج ترور شد. در این زمان، معاویه به عنوان اولین خلیفه اموی در دمشق منصوب شد. در طول دوران نودساله این سلسله، حکومت اسلام به گسترش حیرت‌آوری دست یافت که دربرگیرنده بخش قابل توجهی از مناطق دنیای قدیم باستان بود که میان اسپانیا و آسیای مرکزی قرار داشت. همچون امویان، جانشینانشان یعنی عباسیان (۷۵۱-۱۲۵۸م/۱۳۳-۶۵۵ق) نیز مسلمانان سنی مذهب بودند (با این توضیح که دعوی آغازین آن‌ها برای حکومت تا حدودی بر پایه انتسابشان به خاندان پیامبر بود؛ نک: ادامه)، اما آن‌ها از پایتخت جدیدالتأسیسشان، بغداد، حکومت می‌کردند.

شیعه از همان آغاز کوشید ادعایش را برای حکومت بیان کند و توفیقات گاه و بی‌گاهی در مناطق معینی از جهان اسلام به دست آورد - بیشترین موفقیت را در ایران به

۱. «امام»، طیف وسیعی از معانی را از امام جماعت در مسجد تا مهدی موعود در مذهب تشیع در بر می‌گیرد.

۲. البته تاریخ شکل‌گیری تشیع به پیش از این زمان بازمی‌گردد. پس از وفات رسول اکرم (ص) گروهی از اصحاب با احتجاجاتی معتقد به جانشینی علی بن ابی‌طالب (ع) بودند. این جریان با فراز و فرودهایی ادامه یافت و هرچه پیش‌تر می‌رفت بیشتر تعین می‌یافت. تعبیر نویسنده از وقوع جنگ داخلی و شکل‌گیری تشیع نه تنها حقیقت امر را نشان نمی‌دهد، بلکه به طور ضمنی گناه تفرق مسلمانان را برعهده شیعیان می‌گذارد - م.

۳. شیعه به معنی حزب است که تلویحاً مراد آن حزب علی (ع) است.

دست آورد که در قرن ۱۶م/ ۱۰ق با روی کار آمدن سلسله صفویه آغاز شد و انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) اوج آن بود - اما در آسیای میانه هرگز این توفیق را نیافت. این دو فرقه [شیعه و سنی] در ارتباط با بُعد مادی و آیین مذهبی اسلام با هم همسو بودند. حتی موضوع اساسی مشروعیت حکومت که مورد ادعای شیعیان بود کمتر موجب اختلاف شد و احتمالاً تنها می‌توانست انگیزه ایجاد اختلاف گردد: زیرا زندگی تحت حاکمیت حاکمان سنی، که شیعیان آن‌ها را غاصب می‌شمردند، با باور به امام‌گایی که در میان مؤمنان پنهان شده<sup>۱</sup> ممکن می‌شد. این اصل باعث می‌شد شیعیان درگیری مسلحانه با اهل سنت نداشته باشند و حاکمان سنی نیز تحت فشار سوءظن شیعیان یا شورش‌های مکرر آن‌ها نباشند؛ با همین اصل، شیعیان متنفذ بدون آنکه از جانب هم‌کیشانانشان به غضب حکومت امام راستین متهم شوند، می‌توانستند حکومت کنند، زیرا هنوز زمان ظهور فرا نرسیده بود. می‌دانیم که نزاع‌های تلخ و نبردهای خونین میان سنیان و شیعیان در برهه‌هایی بخشی از دارالاسلام را نابود کرد. به علاوه، اختلافات دیگری هم میان مذهب سنی و شیعه هست. سنیان از انجام وظایفی که قرآن و شریعت تجویز کرده منافع آنی و رستگاری نهایی را انتظار دارند، اما شیعیان علاوه بر این باور، بر وساطت امامان نیز تأکید دارند. این تأکید ممکن است به درجه‌ای برسد که برای واسطه‌ها سهم قابل توجهی از تکریم قائل شوند: به بیان دیگر، امامان، به‌ویژه [امام] علی (ع) و، حتی بیش از آن، [امام] حسین (ع)، مقصود عبادت قرار گیرند.<sup>۲</sup> این چهره‌های متعالی با اعتبار دودمانی‌ای که دارند حتی ممکن است به تدریج بخشی از موقعیت خود را به دیگر اولاد پیامبر منتقل کنند. مقابر این افراد که سید نامیده می‌شوند<sup>۳</sup> اماکن عبادی و زیارتی در سراسر دنیای اسلام است. حضور در این اماکن برای مؤمنان آرامش‌بخش است.

به هر حال، حتی مسلمانان سنی هم در نهایت احساس نیاز کردند که شکافی را که آن‌ها را از خدای قرآن جدا می‌کند پر کنند و راهی برای حضور آرامش‌بخش و بی‌درنگ

۱. حضرت مهدی [عج] غایب، دوازدهمین امام شیعیان اثناعشری یا دوازده‌امامی است. این فرقه که در میان سه فرقه شیعه بزرگ‌ترین آن‌هاست و از قرن شانزدهم م/ دهم ق در ایران نفوذ قاطع یافته، از طریق اولاد علی (ع) به پیامبر می‌رسد.

۲. مذهب تشیع همواره در آراء اندیشمندان غربی با نیت مختلف با غلات یکسان انگاشته شد و توصیف فوق‌با همان رویکرد صورت پذیرفته است و تناسبی با باورهای توحیدی شیعیان ندارد - م.

۳. عنوانی که به‌عنوان نشان تمایز تا امروز نیز باقی مانده است.

او بیابند. آن‌هایی که نخستین گام‌ها را در این مسیر بر می‌دارند صوفی<sup>۱</sup> نامیده می‌شوند. صوفیان بیشتر بر ذات رحمانی خداوند تأکید دارند که در قرآن نیز حاضر است، و نظامی چندوجهی و مفصل از تعالیم برای تقرّب به خداوندی ایجاد کردند که دیگر ترس آور نیست، بلکه دوستی است اطمینان‌بخش. نهایتاً، این افراد - که در جهان اسلام شرقی به درویش مشهورند - در پی راهی در جهت یگانگی عرفانی با خدا، ایجاد طریقت‌های دینی (برگرفته از کلمه عربی طریقت به معنی «راه رسیدن به خدا») را آغاز می‌کنند. نخستین طریقت این‌چنینی در قرن دوازدهم م/ ششم ق به وجود آمد و به زودی در سراسر دنیای اسلام گسترش یافت؛ این طریقت‌ها غالباً با نام مؤسس و شیوخشان (از کلمه عربی شیخ، پیرمرد، کهنسال؛ همچنین با نام‌های مشابه ترکی و فارسی همچون پیر، خواجه، بابا یا آتا نیز شناخته می‌شوند) مشهور می‌شدند که غالباً از سادات بودند یا ادعا می‌کردند که از دودمان برجسته دیگری همچون خلیفه اول، ابوبکر، هستند. این طریقت‌ها اساساً در طریق جدّ و جهد برای رسیدن به هدف عرفانی خود با یکدیگر تفاوت داشتند. در سطح واقعی، آن‌ها جماعت‌هایی را تشکیل می‌دادند که در دیرهایی که در آسیای مرکزی به خانقاه شهرت داشتند، زندگی می‌کردند. مجموعه خانقاه همچنین شامل یک مسجد، اقامتگاهی برای میهمانان و مسافران، و یک مزار یا مزارهایی از شیوخ بزرگ و غالباً سادات است؛ زیارت چنین مقابری یکی از آیین‌های مهم دینی است که عموم مؤمنان مسلمان انجام می‌دهند. خود استادان نهایتاً فرایند بسیار قوی و غالباً پیچیده‌ای از تعالیم و آیین‌ها را برای رسیدن به هدف عرفانی‌شان توسعه می‌دهند، اما یک عنصر ضروری است و آن «ذکر» است که لغتی عربی است به معنی «یاد خداوند» و با همین لفظ به زبان فارسی و ترکی راه یافته است. روش ذکر به صورت فکر کردن به خداوند برای خارج کردن هر چیز دیگری است و می‌تواند از یک تکرار ظاهراً بی‌پایان از اولین بخش شهادتین، یعنی لا اله الا الله، یا نام خداوند در شکل‌های گوناگونش مثل ضمیر «هو» که به معنی خداوند است، تشکیل یابد. آیین ذکر فرایند مفصلی است که شیوه خاص تنفس و حالت فیزیکی صوفیان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. ذکر به صورت انفرادی یا گروهی یا در حلقه‌های درویشان صورت می‌گیرد و ممکن است به شکل ذکر جهر (جلی) یا خفی باشد.

۱. این نام از لغت عربی صوف به معنی پشمن گرفته شده که آن را از لباس‌های پشمنی که آن‌ها می‌پوشیدند ساخته‌اند؛ از این رو، عرفان اسلامی تصوف نامیده می‌شود.

۲. در زبان فارسی، این لغت به معنای «محل سکونت» است؛ تا حدودی مترادف کلمات عربی زاویه و رباط است.



از میان همه طریقت‌های صوفی که در سراسر جهان اسلام گسترش یافته‌اند، چهار طریقت به‌طور ویژه مختص آسیای مرکزی است: قادریه<sup>۱</sup>، یسویه، کبرویه و نقشبندیه. فقط خاستگاه طریقت نخستین [یعنی قادریه] خارج از این منطقه است - سه طریقت دیگر را اهالی آسیای مرکزی در همین منطقه بنیان نهادند: یسویه در ترکستان (که در اینجا منظور قلمرو قبایل ترک شمال سیردریاست) توسط احمد یسوی<sup>۲</sup>، ترکی اهل سیرم؛ کبرویه در خوارزم توسط نجم‌الدین کبری، خوارزمی اهل خیوه (وفات ۱۲۲۰م/۶۱۶ق)؛ و نقشبندیه در بخارا توسط بهاء‌الدین نقشبند، تاجیکی از روستای نزدیک قصر عارفان (وفات ۱۳۹۰م/۷۹۲ق). مزار این سه مؤسس طریقت‌های صوفیانه نهایتاً به اماکن مشهوری بدل شدند که مورد احترام و محل زیارت مؤمنان مسلمان همه طیف‌های جامعه هستند، از حاکمان و افراد قدرتمند و ثروتمند گرفته تا توده‌های مردم. همه این افراد شوق انسانی مشابهی به یک شفیع بلاواسطه و مشخص دارند. این نقش در نهایت هویت آن‌ها را به عنوان عارفان صوفی و اهمیت طریقت‌های صوفیانه (که آن‌ها بنا نهادند یا به پیروانشان الهام کردند که تأسیس کنند) تحت‌الشعاع قرار داد. به‌علاوه، این مزارها در میان هزاران زیارتگاه و پرستشگاه دیگر تنها معتبرترین یا مشهورترین هستند. چنین جاهایی معمولاً مقابر قدیسان واقعی یا افسانه‌ای هستند که تاریخشان غالباً به پیش از اسلام می‌رسد، اما همه به نیاز روانی مشترکی پاسخ می‌دهند. شناسایی این شخصیت‌ها به عنوان «قدیس»<sup>۳</sup> که در مفهوم غربی رایج است، شرایطی را می‌طلبد. مفهوم متعارف «قدیس»، در اسلام اصیل وجود ندارد، و تنها غیر مستقیم با عناوین غیر متعارف پذیرفته می‌شود؛ لذا هیچ یک از زبان‌های اصلی اسلامی - یعنی عربی، فارسی و ترکی - معادل لغوی برای کلمه مسیحی «قدیس» ندارند که برای یک مسلمان کاربردی باشد. افزون بر آن، در الهیات رسمی اسلامی، مکرر با عباراتی مواجه می‌شویم که شریعت تقدیس افراد مقدس را مجاز نمی‌داند، و حتی افراد محترمی علیه این کار سخنانی اظهار داشته‌اند. این حقیقت که چنین تقدیسی رخ داده و فراوان بوده است تنها مؤید ابعادی از طبیعت بشر است که پیش‌تر از آن سخن گفتیم. اسلام اصیل تنها توانست مانع به رسمیت شناخته شدن این پدیده در سطح رسمی و لغوی شود. هیچ فرایند تقدیسی وجود نداشت، اما توده مردم کرامات<sup>۴</sup> قدیسان مسلمان

۱. قادریه را عبدالقادر گیلانی (وفات ۵۶۱/۱۱۶۶ق) در بغداد تأسیس کرد.

۲. وفاتش در ۵۶۱/۱۱۶۶م بود، بنابراین هم‌زمان با عبدالقادر بود.

3. saint

۴. مفهومی میانی بین معجزه و نعمتی که خداوند عطا می‌کند.

را پذیرفته بودند یا بدان باور داشتند؛ و در نبود معادل شرعی برای قدیس مسیحی، واژه‌هایی چون ولی (لغت عربی برای عبارت ولی الله به معنی کسی که به خدا نزدیک است)، خواجه، ایشان، بابا، آتا، یا اولیا (جمع ولی که در زبان ترکی غالباً به عنوان مفرد استفاده می‌شود) همان کارکرد را داشتند. این قدیسان در زندگی‌شان غالباً نقش یاریگر را در گسترش یا تصدیق اسلام در همه جهات داشتند؛ این نقش‌ها پس از مرگ قدیسان، هنگامی که آرامگاهشان تبدیل به مراکز زیارتی یا مزار می‌شد، عمر دوباره و ویژه‌ای می‌یافتند. مزار از فعل عربی «زار» به معنی ملاقات کردن و معنی لغوی آن «مکان ملاقات» است و در فضای دینی حرمی است برای زیارت مؤمنان یا سفر زیارتی محلی (برخلاف حج، یا زیارت مکه، که تنها اقلیت خوش اقبالی توان پرداخت هزینه آن را دارند). در آسیای مرکزی «فرقه قدیسان» به ویژه در دوران حکومت شوروی اهمیت یافت، و در فصل پایانی باز به این موضوع خواهیم پرداخت.

### ب) آیین بودایی<sup>۱</sup>

در حال حاضر، دین بودایی دین اصلی در مغولستان است. بدون در نظر گرفتن عده مغولانی که به واقع این دین را باور دارند و به آن عمل می‌کنند، در اینجا جنبه جامعه‌شناختی و تاریخی دارد. در بخش روایت تاریخی کتاب حاضر به تغییر آیین مغولان خواهیم پرداخت؛ در اینجا باید مختصراً ریشه و خصایص مهم دین بودایی را مطرح کنیم.

مثل اسلام در عربستان، که پیامبرش به تکمیل ادیان پیشین یهودیت و مسیحیت پرداخت، دین بودایی در هند شکل تحول یافته و اصلاح شده ادیان و فلسفه‌های پیشین بود. حدود پایان قرن ششم پیش از میلاد، بودا<sup>۲</sup> (لغتی سانسکریت، در اصل لغتی است با مفهوم «شخص بیدار»)، که از سلطه مذهب برهمنی ناخشنود بود، با حفظ برخی از عقاید این دین، عقاید دیگر آن را رد کرد و بنای معنوی جدیدی ساخت. آنچه تداوم یافت یکی از ابعاد اساسی دین برهمنی بود، یعنی اصل حلول یا تناسخ ارواح؛ دین نوظهور مفاهیم متعددی را معرفی کرد که پیام اصلی‌شان بدین قرار بود: این دنیای مادی یکی از رنج‌های بی پایان است، در صورتی که جهان معنوی<sup>۳</sup> مطلوبی نیز وجود دارد که نیل به آن باید هدف هر انسانی باشد. هوای دنیوی، که عناصر اصلی موجودات زنده<sup>۴</sup> را تقبیح می‌کنند، مانع نیل به جهان معنوی

1. Buddhism  
2. Buddha  
3. nirvana  
4. dharmas

می شوند تا در چرخه‌ای از تولدهای مکرر به دام بیفتند که به نوبت اعمال متقدم مخلوقات را نشان می‌دهند. انسان می‌تواند با ترک کامل هواهای نفسانی و امیال (که مقاصد بنیادین شیطان است) امیدوار باشد که عناصر اصلی اش رهایی یابند و حلول و دستیابی دیگری به جای سعادت جاودانی جهان معنوی داشته باشد.

تقریباً همچون دیگر بنیان‌گذاران ادیان بزرگ، خود بودا هیچ مکتوبی از خود بر جای نگذاشت؛ باز هم همچون مناطق دیگر، نهایتاً ادبیات دینی پر حجم و آشفته‌ای شکل گرفت و چند فرقه از این دین بیرون آمدند. سه گروه اصلی بر تاریخ این دین مسلط شده‌اند: دو تا از این فرقه‌ها عبارت‌اند از آیین بودایی «هی‌نایانا»<sup>۱</sup> و «ماهایانا»<sup>۲</sup> که حاصل انشعابی هستند در هند طی قرن اول میلادی؛ فرقه سوم، بودایی «لامائیستی»<sup>۳</sup> است که در آستانه قرن هشتم میلادی در تبت ظاهر شده است. جنبه خاص ویژگی دین بودایی از همان آغاز رهبانیت بود؛ در واقع، جوهر واقعی تعالیم این دین همانا رهایی از هواهای نفسانی و امیال دنیوی است، خروج رهبانی قدرتمند به این شدت در هیچ دین دیگری نظیر ندارد. در شرایط مطلوب، چنین خروجی باید از جانب کل اجتماع بشری پذیرفته شود، هدفی که آشکارا غیر ممکن است؛ این موضوع به نوبه خود به وارونه کردن تناقض آمیز و کامل دین در فرقه لامائی کمک می‌کند، فرقه‌ای که اساساً آرمان‌گراست و در آن، رهبانیت شدید حق نمایندگی بخش عوام جامعه را نیز از آن خود نموده است. آن‌ها سرانجام قدرت دنیوی را از آن خود کرده یک حکومت دینی ایجاد کردند.

در آسیای میانه، دین بودایی - هر دو فرقه‌اش، به‌ویژه ماهایانا - در قرن‌های اولیه عصر حاضر پدیدار شد. سین کیانگ، به‌ویژه شهر پادشاهی ختن، یکی از مسیرهای آن و از کانون‌های روشنفکرانه گشت، اما مراکز دیگری همچون کوچو<sup>۴</sup> (تورفان) نیز به سرعت شکل گرفتند. بعدها تغییرات گوناگون مهمی رخ دادند. در خود هند، دین بودایی در آستانه قرن دوازدهم م / ششم ق تا حدودی منقرض گشت و نسبتاً جذب آیین هندو شد که شکل متأخر برهمایی است. در سین کیانگ، در اواخر قرن پانزدهم م / نهم ق، اسلام به دین بودایی پایان داد. از سوی دیگر، در مغولستان، مغولان شمنی سابق در پایان قرن شانزدهم م / دهم ق به آیین لامائی گرویدند، و خویشانان، اویرات‌ها، در قرن هفدهم م / یازدهم ق از آن‌ها پیروی کردند.

1. Hinayana
2. Mahayana
3. Lamaistic
4. Qocho

## ج) شمنیسم

شمن‌گرایی در میان شکارچیان و چوپانان آسیای میانه به مثابه دین بود. در میان ترکان و مغولان، پیش از اسلام و پیش از آنکه آیین بودایی جایگزین آن شود، همین آیین جاری بود. اعتقاد بر این است که کلمه شمن ریشه‌ای تانگاسی<sup>۱</sup> دارد. تردید در به حساب آوردن شمن‌گرایی در جرگه دین ریشه در این حقیقت دارد که این آیین هرگز اصول مدون و معین، کتاب مقدس، یا «کلیسا» نداشت و کمتر درگیر مسائلی چون حیات پس از مرگ شد. سیمای اصلی آن شمن (قام<sup>۲</sup> در زبان‌های ترکی) است که فردی است با قوای ذهنی ویژه برای ارتباط برقرار کردن با نیروهای مافوق طبیعی. این نیروها ارواح پاک یا شیطانی هستند که او می‌تواند آن‌ها را برای اهداف گوناگون آرام یا کنترل کند. در میان این اهداف، موفقیت در شکار جایگاه نخست را دارد؛ شفا دادن دیگر کارکرد مهم آن است. روشی که شمن استفاده می‌کند از خود بی‌خود شدن یا خلسه است: حالتی روحی-روانی که در آن می‌تواند با این ارواح ارتباط برقرار کند و بر رفتار آن‌ها تأثیر بگذارد.

این حقیقت که تضمین موفقیت در شکار مهم‌ترین کار شمن بود توجه می‌کند که چرا در میان ترک‌ها و مغولان این دوره با شمن‌گرایی مواجهیم، به نظر می‌رسد که این نظام قدری از قدرت پیشین خود را از دست داده است، زیرا دیگر کار اصلی این مردم، نه شکار، بلکه گله‌داری شده بود. از یک سو، شمن‌ها باید خود را با شرایط قابل پیش‌بینی و اصول حیات چوپانی تطبیق می‌دادند، و از سوی دیگر، ارتباط با مناطق مسکونی مجاور، همچون چین و سغدیها، مجال نفوذ اندکی از عناصر دینی از این مناطق را می‌داد. پیدایش لغت تنگری<sup>۳</sup> (که در هر دو زبان مغولی و ترکی یافت می‌شود) به عنوان خدای اعلی ممکن است ملهم از مفهوم چینی تین<sup>۴</sup> یا بهشت باشد. شمن چوپانان آسیای میانه طی مدهوشی‌اش پرواز نمادینی به بهشت را درک می‌کرد (برخلاف شمن جوامعی که بر شکار تأکید داشتند و مردم‌شناسان جدید، طیف حرکتشان را کاملاً افقی دانستند، حرکت این‌ها عمودی بود).

شمن‌گرایی ترک‌ها و مغول در هنگام تشریف این افراد به اسلام یا آیین بودایی، تا حدودی تأثیر متضادی داشت. از یک سو، بی‌شکلی این نظام موجب تسهیل ترک آن و

۱. tungusic تانگاس یا تانگاز عده‌ای از مردمان سیبری شرقی هستند و زبان‌هایی که به کار می‌برند، همچون ترکی و مغولی، بخشی از خانواده آلتایی است.

2. Qam  
3. tengri  
4. tian

پذیرش دین جدید از جانب چادرنشینان می‌شد؛ از طرف دیگر، نیروی پرجذبه (کاریزماتیک) شمن ممکن بود در جامعه جدید در اویش مسلمان و لاماهاى بودایی دوباره ظاهر شود.

### کوچروان و یکجانشینان

همان‌طور که پیش از این تأکید کردیم، یکی از ویژگی‌های برجسته بحث مردم‌شناسی آسیای میانه این حقیقت است که تا این اواخر، دنیایی از دو طریق مجزای زندگی وجود داشت: یکی زندگی کوچرو شبانی، و دیگری یکجانشینی کشاورزی یا ساکن در شهر. به‌علاوه، مشخصه ملازم آن این است که حیات کوچی در دوران تاریخی غالباً ترک و مغول بوده است، در صورتی که یکجانشینان چه هندواروپایی‌ها چه دیگران، نسل‌تُرک‌شده هندواروپایی‌ها بودند. ویژگی مهم جامعه کوچی ساختار قبیله‌ای آن بود. قبیله یا اتحادی از قبایل، بیش از ملیت، قلمرو یا حکومت به وفاداری پایدار به زندگی کوچی و حس هویت فرمان می‌داد. وفاداری بلافصل متعلق به خانواده گسترده یا طایفه بود. با وجود این، آگاهی غالباً نیمه‌هوشیاری از جامعه‌ای به مراتب وسیع‌تر میان چادرنشینان وجود دارد که اندکی قابل مقایسه با ملیت است: این حس متکی به ترکیب عوامل مختلفی بود که مهم‌ترین آن زبان‌شناسی است. بنابراین، قرقیزها که پیش از ۱۹۲۴م/۱۳۴۲ق هرگز حکومتی از خودشان در وطن فعلی‌شان برپا نکرده بودند، برخلاف خویشان نزدیکشان مثل قزاق‌ها، ظاهراً کاملاً از هویت متمایزشان آگاهی داشتند؛ این هویت که با زبان ترکی قرقیز به عنوان حلقه مشترک پیوند مستحکم شده بود، آن قدر قوی بود که می‌توانست عناصر قبیله‌ای بیگانه‌ای را که به دلایل مختلف می‌آمدند تا در میان قرقیزها زندگی کنند، جذب کند: تنها نام برخی از این قبایل همچون قلموق، نایمان<sup>۱</sup>، یا قبچاق اشاره به ریشه‌های متفاوتشان دارد. از سوی دیگر، اساس شکل‌گیری امپراتوری یکپارچه چنگیزخان در ۱۲۰۶م/۶۰۲ق متصور بود؛ یعنی هنگامی که بزرگان مغول‌زبان این قبایل در قوریل‌تای<sup>۲</sup> (مجمع رهبران قبیله‌ای که نزدیک کوه بورخان کلدن در رشته‌کوه هنتی مغولستان برگزار می‌شد) فاتحی بدوی را به عنوان رهبرشان برگزیدند. حتی در مواردی چون ازبک‌ها و قزاق‌ها که پیوند مشترکشان در نگاه اول، نه زبان، بلکه شرایط تاریخی است، لهجه مشترکی شکل‌گیری این قومیت‌ها را همراهی، یا به تدریج تقویت، می‌کند. ازبک‌ها، چادرنشینان استپ، که در ۱۵۰۰م/۹۰۵ق از

1. Nayman  
2. Quriltay

دشت قیچاق عازم فتح ماوراءالنهر شدند، مجموعه‌ای از قبایلی بودند که زبان ترکی خود را به شکل قیچاقی‌ای تکلم می‌کردند که با شکل ترکی‌ای که در این منطقه متداول بود، تفاوت داشت؛ این عامل به اندازه سیاست‌های قبیله‌ای و سلسله‌ای باعث شد آگاهی از یک‌ها از هویت اصلی‌شان حفظ شود. نهایتاً شکل‌گیری سیاسی پنج جمهوری آسیای مرکزی - یعنی قزاقستان، ازبکستان، قرقیزستان، ترکمنستان و تاجیکستان - که در ۱۹۲۴م/۱۳۴۲ق براساس دستوری از جانب مسکو صورت پذیرفت، مبتنی بر تعیین هویت آن‌ها بر مبنای زبان‌شناسی قومی بود که زبان نقش تعیین‌کننده‌ای در آن داشت.

همان‌طور که گفتیم، حیات شبانی اساس اقتصاد کوچروان آسیای میانه بود. اسب‌ها، گوسفندان، شترها، گله‌گاو و گاومیش‌ها اصلی‌ترین شکل دارایی بودند، در میان این‌ها، گونه مهم‌تر طبق اوامر محیط و رسوم مردم تغییر می‌کرد. اسب‌ها و گوسفندان نقش اساسی داشتند. خدمتی که اسب می‌کرد بیش از سواری دادن و بار کشیدن یعنی خدمات معمول در میان چادرنشینان بود، زیرا این حیوان منبع غذا، گوشت و محصولات لبنی بود. اما مهم‌ترین نقش تاریخی‌اش همان وسیله حرکت چادرنشینان بود.

معنی واقعی زندگی کوچی حرکت بود که مستلزم چند ویژگی خاص فیزیکی و روان‌شناختی هم بود. یکی از این ویژگی‌ها به نوع کلی سکونت کوچروان آسیای میانه مربوط بود، آن‌ها در خیمه‌ای زندگی می‌کردند که به زبان انگلیسی یورت نامیده می‌شود.<sup>۱</sup> یورت اساساً با دیگر خیمه‌های چادرنشینان - عرب، بربر، خیمه‌های ایران و چادرهای امریکایی هندی - هم به لحاظ شکل و هم مواد سازنده متفاوت است؛ به لحاظ شکل، ساختاری مدور داشت که سقفی نیم‌دایره یا مخروطی شکل آن را می‌پوشاند و چاله دود در وسط آن قرار داشت که با یک دریچه بسته می‌شد؛ جنس این خیمه‌ها متشکل از داربستی (شبکه‌ای، اسکلتی) چوبی بود که با لایه‌ای از نمد پوشانده شده بود. این پوشش عایق مطلوبی بود در برابر سرمای زمستان و گرمای تابستان. یورت ممکن بود کوچک‌تر یا بزرگ‌تر باشد، اما اندازه استاندارد قطر شش متری متداول بود.

۱. برگرفته از کلمه روسی یورتا (yurta)؛ روس‌ها این واژه را از زبان ترکی گرفته‌اند که به معنی قلمرو خانه است؛ انواع خاصی از oy، معمولاً با صفت‌های مربوط به رنگ همچون aq به معنی سفید یا boz به معنی خاکستری، که واژگانی ترکی هستند، همراه بود؛ به طور ویژه، در زبان ترکی (ترکی کشور ترکیه) که بیشتر مردم دیرزمانی است حیات یکجانشینی دارند، این لغت در شکل ev به معنی خانه است؛ لغت مغولی برای یورتی که ما به کار بردیم ger است.

در مقام تعریف، چادر نشینان نه ساکنان شهری تلقی می‌شوند و نه کشاورزان ساکن، اما این به معنی چشم پوشیدن آنان از شهرها و کشاورزی نیست. معمولاً انواع و درجات گوناگونی از هم‌زیستی میان این دو شیوه متضاد زندگی وجود داشت. نمونه این هم‌زیستی این است که چادر نشینان به برخی از محصولات اقتصاد یکجانشینان، مثل غلات و صنایع دستی، احتیاج داشتند، و این محصولات را که در بازارهایی واقع در نقاط استراتژیک یافت می‌شد از طریق تجارت، یا گاهی حمله به مناطق یکجانشینان، تهیه می‌کردند. روش صلح‌آمیز، که کمتر مورد توجه اما متداول‌تر بود، مبادله محصولات دشت شمالی و مناطق جنگلی شهرها و مناطق یکجانشین را دربر می‌گرفت. گذشته از این نوع هم‌زیستی اقتصادی، نام شهرها و حتی پایتخت‌های امپراتوری‌های چادر نشینی را هم می‌شنویم که کوچروان به دست آورده یا ساخته‌اند. به علاوه، مفهومی که در نگاه اول تناقض‌آمیز به نظر می‌رسد می‌تواند شکل‌های گوناگونی بگیرد، اما یک ویژگی درخور ذکر است: اینکه حتی زمانی که شهرهای باشکوهی با قصرها و دیگر امکانات رفاهی برای حاکمان وجود داشتند - قره‌قروم، پایتخت امپراتوری مغول، مشهورترین نمونه آن است - قاغان‌ها<sup>۱</sup> و همراهانشان تنها گه‌گاهی در آنجا اقامت می‌گزیدند؛ آن‌ها غالباً همچون هم‌قبیله‌ای‌هایشان زندگی آزادتر چادر نشینان و جابه‌جایی با گله‌هایشان را ترجیح می‌دادند و یورت‌ها پناهگاهشان بود. البته در دوره‌های معینی تمایل به یکجانشین شدن پدید آمد؛ برجسته‌ترین مورد پیش از دوره مدرن در همین منطقه اتفاق افتاد که پسر چنگیزخان، اگتای، پنج قرن بعد، شهر قره‌قروم را بنا کرد: این شهر قرابالغاسون، پایتخت قرن‌های هشتم و نهم م/دوم و سوم ق امپراتوری اویغور بود، که گزارش شده است در حومه آن اتباع ترک خاقان کشاورزی و دیگر حرفه‌های زندگی یکجانشینی را داشتند. البته این تجربه [تمایل به یکجانشینی] مانع افول امپراتوری فوق‌نشد و فرایند زوال به این ترتیب تکمیل شد که چادر نشینان مناطق یکجانشین و شهری، همچون سمیرچه، را در پی حمله مغول به چراگاه مبدل کردند.

بدین ترتیب، اگر انواع و نسبت‌های گوناگونی از هم‌زیستی میان چادر نشینان و یکجانشینان آسیای میانه وجود داشت، عوامل روانی ممکن بود تضادها را قوی‌تر هم بکنند و احتمالاً بر آن تأثیر بگذارند. اگرچه چادر نشینان در معرض تنوع اقلیمی بودند که می‌توانست به گله‌هایشان خسارت بزند، این شیوه باعث می‌شد که از کار پرزحمت روزانه رهایی یابند و

۱. بالاترین عنوان حاکم مقتدر در زبان ترکی و مغولی.

نسبت به همسایگان کشاورزشان در جنوب احساس برتری داشته باشند. به غیر از گله‌داری، شکار مشغولیت مطلوب چادرنشینان بود؛ این کار در زمان‌هایی به شکلی درمی‌آمد که ورای هدف معمول شکار مبنی بر استفاده از شکار برای به دست آوردن غذا، پوست حیوان (چرم، خز)، یا حتی ورای وقت‌گذرانی مطلوب سلاطین بود: بدین معنی که برای این کار می‌شد یک بُعد شبه‌نظامی قائل شد، چنان که برای مثال در میان مغولان چنگیزی شکل منحصر به فردی از رم دادن بود؛ شکار تمرین جدی و منظم چادرنشینان برای نبرد بود.<sup>۱</sup> به علاوه، ساختار قبیله‌ای جامعه کوچی شامل عناصر شبیه به سازمان نظامی نیز بود. حرکت و سبک زندگی شبه‌نظامی عوامل مهمی بودند که به کوچروان ترک-مغول آسیای میانه در دوران پیشامدرن، در مقایسه با همسایگان یکجانشین جنوب و غرب، برتری بخشیدند.

چقدر از سبک زندگی کوچروان، اعم از خواست‌ها و موانعشان، هنوز پابرجاست؟ برخی از ابعاد آن هنوز موجود است، اما بسیاری از آن‌ها با آغاز عصر جدید کم‌کم ناپدید شدند، و بقیه با تنگناهای قطعی حکومت معاصر، به‌ویژه حکومت استبدادی، در حال ناپدید شدن است. گله‌داری به عنوان مهم‌ترین منبع زندگی آن‌ها هنوز در برخی از مناطق، به‌ویژه مغولستان، وجود دارد، اما مهاجرت فصلی قبایل یا خاندان‌ها با گله‌هایشان متوقف شده است، و تلاش‌هایی در کار است تا پرورش حیوانات اهلی بر مبنای روش‌های جدیدتر و منطقی‌تری باشد، از جمله پناهگاه‌های زمستانی و ذخیره خوراک: این تدابیر اساسی که در گذشته از آن‌ها بهره‌مندی می‌شد، جلوی خسارت‌های گسترده احشامی را می‌گیرد که یخ زدن دوباره زمین پس از ذوب شدن برف‌ها در بهار<sup>۲</sup> موجب آن می‌شد. یورت همچنان مناسب‌ترین پناهگاه برای افراد و خاندان‌هایی است که به گله توجه دارند. از طرف دیگر، برتری نظامی چادرنشینان بر همسایگان یکجانشینان در آغاز قرن شانزدهم م/دهم ق رو به کاهش گذاشت و در قرن هجدهم م/دوازدهم ق از بین رفت. علت این امر نخست روی کار آمدن روسیه متمرکز قدرتمند مجهز به سلاح گرم، و دیگری چین بود که به همان ترتیب شروع کرد به استفاده از توپ و بر ارتش تکیه داشت و تنها حکومت پرجمعیت و یکجانشین می‌توانست در برابر آن‌ها دوام آورد.

برای تحقق یافتن همه اهداف عملی‌ای که در زندگی واقعی امکان اجرایی شدن دارد، ترک‌ها و مغول‌های آسیای میانه اکنون به شیوه یکجانشینی عادت کرده‌اند. اما گذشته کوچی آن‌ها تأثیر عمیقی بر خاطر بشر گذاشته است، به گونه‌ای که بیشتر بحث‌های تاریخی آن‌ها - یا

۱. واژه تخصصی شناخته شده برای این کار nerge است.

۲. این پدیده را در زبان ترکی جت (jut) و در زبان مغولی (dzut) می‌نامند.



حتی اجتماعی‌شان بدون توجه به دوره تاریخی - بر آن بعد خاص [یعنی زندگی کوچی آن‌ها] تمرکز دارد؛ زیرا رسوم و میراث فرهنگی یک‌شبه تغییر نمی‌کنند، حتی اگر صحنه وقوع حوادث امروز کانون توجه باشد. خاطره وابستگی قبیله‌ای و میراث خاندانی باقی است (هنوز انتظار می‌رود که هر قزاق، قرقیز، یا ترکمن - همه چادرنشینان سابق - هفت نسل کامل اجداد خود را بشناسد)، مردم‌شناسانی چون آبرامزون<sup>۱</sup> و خازانوف<sup>۲</sup> این ویژگی را مطالعه کرده و داستان‌نویسانی چون ایتماتوف<sup>۳</sup> آن را توصیف کرده‌اند، به‌ویژه در رمان کشتی سفید، و مقاله‌ای در مجلدی از خودزندگی‌نامه نوشت‌هایی به قلم نویسندگان شوروی به روشنی بیان شده است. قبایل ادبیات مکتوب اندکی داشته‌اند، اما ثروتی از حماسه‌ها و شعرهای شفاهی، که بیشتر آن شیوه زندگی آشفته کوچی آن‌ها و پیروزی‌ها و رنج‌هایش را به تصویر می‌کشد، منبع تحقیق مردم‌شناسان و مورخان ادبی‌ای است که با جدیت این میراث را مطالعه و ثبت کرده‌اند.

---

1. Abramzon
2. Khazanov
3. Aitmatov